
دوره مختصر تاریخ ایران

دارای تصاویر متعدده با هشت صفحه نقشه رنگین

برای متعلمین مدارس ابتدائی و اطاقهای اول مدارس علمی

تألیف میرزا محمد علیخان بن ذکاء الملک

شهید با اصلاحات نسبه بطبع اول محسنات و اضافات بسیار دارد

که در بندر معموره بمبئی در مطبعه مبارکه مظفری

حسب الفرمایش آقا محمد آقا صاحب بطبع رسید

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد و الصلوة کتاب تاریخ مختصر ایران که
این بنده سه سال قبل بتألیف و طبع آن سعی و اقدام نمودم
نسخ آن [illegible]فات تمام شده و تجدید طبع کتاب
لازم [illegible] چه دانشمندان مملکت درین مجموعهٔ مختصر بچشم رضا
و مرحمت دیده و آن را در مکاتب و مدارس جزء کتب تحصیلی
قرار

8

قرار داده سپاس و پاس این تلطف را لازم دانستم
که در موقع چاپ تازه بتکمیل کتاب پردازم و نواقص آنرا
رفع نمایم
در طبع اوّل وقایع تاریخی ایران را بانتهای سلطنت شاه
شهید ناصر الدّین شاه انار الله برهانه ختم کرده بودم
لکن درین نوبت تاریخ سلطنت شهریار مبرور مظفّر الدّین
شاه نور الله مضجعه را که روح و روان تازه بممالک ما داده
و تاریخ سلطنت محمد علی میرزا و اعلیحضرت سلطان احمد شاه
در جائیکه بجهه استقلال وطن خدمات نمایان بملت و دولت نموده اند نیز بران
دیگر از مزایای این چاپ نسبت بطبع اوّل تصویرهائی است
که بر آن

که بر آن اضافه شده و برای اطفال آن صور زاید الوصف
اسباب تسهیل کار و فهم مطالب است و بآسانی میتوانند اوضاع
قدیمه را تصوّر نمایند و باید دانست که این تصاویر همه مأخذ
صحیح دارد یعنی از روی ابنیه و عمارات و حجّاریها
و سکّه ها و نقوش معتبر ساخته شده و هیچیک مثل اشکال
بعضی از کتب ایرانی خیالی و مجعول نیست

در خط و کاغذ و چاپ این طبع هم چنانکه محسوس است
و مطالعه کنندگان مشاهده میفرمایند کمال دقّت را
بعمل آورده ایم و تناسب را از هر جهت رعایت کرده ایم
اشخاصی که سابقاً این کتاب را مطالعه فرموده ملاحظه
کرده

کرده و دیده اند که در خاتمه از روی دل نگرانی و تشویش
عبارتی نوشته ایم و آن این است « خداوند عاقبت
دولت و مملکت ایران و مردم این سامان را بخیر گرداند »
منّت خدای را که این دعای با خلوص ما مُستجاب شده
اُمید واریم که در طبعهای آینده این کتاب شرح
ترقیّاتی را که برای وطن عزیز دست میدهد و سعادتهائی را
که ابناء آن درک خواهند کرد بنگاریم انشاء الله تعالی

بنده جانی محمّد علیّ بن مرحوم مغفور
ذکاء الملک فروغی اصفهانی
طاب ثراه

تاریخ مختصر ایران

(مقدّمه)

مملکتِ ما ایران است و ما ایرانی هستیم پدرانِ ما هم

ایرانی بوده اند

ایرانیان قوم خیلی قدیمی هستند

امّا ایرانیهای قدیم



با ایرانیهای حالا خیلی

تفاوت داشتند

(یک نفر ایرانی قدیم)

زبان ایرانیهای قدیم طور

دیگر

دیگر بود یعنی یکقسم فارسی حرف میزدند که حالا نمی فهمیم

وخط آنها را هم نمیتوانیم بخوانیم



(خط ایرانیهای قدیم)

وضع زندگانی آنها شکل دیگر بود و آداب و اخلاق دیگر

داشتند مسلمان هم نبودند بجهت آنکه دین اسلام

هنوز نیامده بود

پدران قدیم ما زردشتی مذهب بودند یعنی پیغمبرشان

زَرْدُشت نام داشت

خداوند خالق عالم را هُورمُزد میگفتند و مُعتقد بودند

که هر کسی

که هر کسی باید رفتار و گفتار و خیالات خود را خوب کند

تا هورمزد از او راضی باشد و او را بعد از مرگ

بهشت برد و اگر غیر از این باشد بجهنم میرود



تصویر فرد هر در نقوش قدیمهٔ ایران که بمنزلهٔ چراغ هدایت روح انسان میدانستند

چیزهای بد را از قبیل تاریکی و ناخوشی و کثافت و خرابی

و حیوانات موذی نسبت باهریمن میدادند و

میگفتند آدم باید دشمن اهریمن باشد و آثار او را

خراب کند

زردشتیها

زردشتیها چهار عنصر یعنی باد و خاک و آب و آتش را
پاک نگاه میداشتند و مخصوصاً آتش را احترام میکردند
و آتشکده ها داشتند یعنی جاهائی که در آن آتش نگاه
میداشتند و نمیگذاشتند خاموش شود
باین واسطه مردم زردشتیها را آتش پرست گمان



• تصویر خرابه یکی از معابد قدیم زردشتیان

میکردند

میکردند ولی این اشتباه است زردشتیها خداپرست هستند

بعد از آنکه خداوند پیغمبر ما را فرستاد بیشتر ایرانیها

مسلمان شدند اما بعضی هم بعقیدهٔ سابق خود باقی ماندند

و هنوز اولاد ایشان همان دین زردشتی را دارند

کتاب دینی زردشتیان اَوِستا نام دارد و آن

در نزد ایشان بمنزلهٔ قرآنِ ماست

ایرانیهای قدیم زراعت را که اسباب آبادی است

از کارهای بسیار با ثواب میدانستند از دروغ گفتن هم

خیلی متنفّر بودند و همیشه راست میگفتند

ایرانیان اینقدر قدیمی هستند که درست نمیدانیم در

اوایل

اوایل چه حال داشته و چه کارها کرده اند باین واسطه
تاریخی که از آن زمانهای خیلی پیش نوشته اند درست صحیح
نیست و مثل قصّه است



لشکریان قدیم ایران

فصل اوّل

فصل اوّل

پادشاهان پیشدادی و کیانی

(پیشدادیان)

گویند اوّل کسی که بپادشاهی رسید کیومرث نام داشته است
ل از کیومرث مردم لباس و خوراک درستی نداشتند
شاه ترتیب لباس دوختن و خوراک پختن را بمردم یاد داد
دیوها یعنی مردم وحشی بکیومرث حسد میبردند و با او بد بودند
یومرث پسر خود را که اسمش سیامک بود با لشکر بجنگ
دیوها فرستاد دیوان سیامک را کشتند

کیومرث

کیومرث پسر سیامک را که هوشنگ نام داشت فرستاد تا تلافی کشته شدن سیامک را در آورد و از دیوان کینه جوئی کرد

بعد از کیومرث هوشنگ پادشاه شد و او هم خیلی کارها و صنعتها بمردم آموخت

جانشین هوشنگ پسرش طهمورث بود چون طهمورث دیوها را میگرفت و حبس میکرد او را دیوبند لقب داده اند

میگویند در زمان طهمورث قحطی شد آن پادشاه حکم کرد دولتمندان نهار خود را نخورند و بفقرا بدهند تا همه مثل هم باشند از آن وقت مردم روزه گرفتن آموختند

بعد از طهمورث جمشید که پسر او بود پادشاه شد و او خیلی معروف است

معروف است و پادشاه بزرگی بوده میگویند ششصد سال
پادشاهی کرده است



تصویر یکی از پادشاهان قدیم ایران

صنایع و اختراعات بسیار بجمشید نسبت میدهند و
میگویند خانه ساختن و طبابت و اسلحه سازی و جواهر
شناسی

شناسی بمردم آموخت عید نوروز را او مرسوم کرد

و شهر استخر را بنا نمود

اِستَخر شهری بود در فارس نزدیک شیراز و در قدیم

پای تخت ایران بوده حالا خراب است عمارتهای عالی

داشت که خرابه آنها هنوز هست و آن خرابه ها را تخت

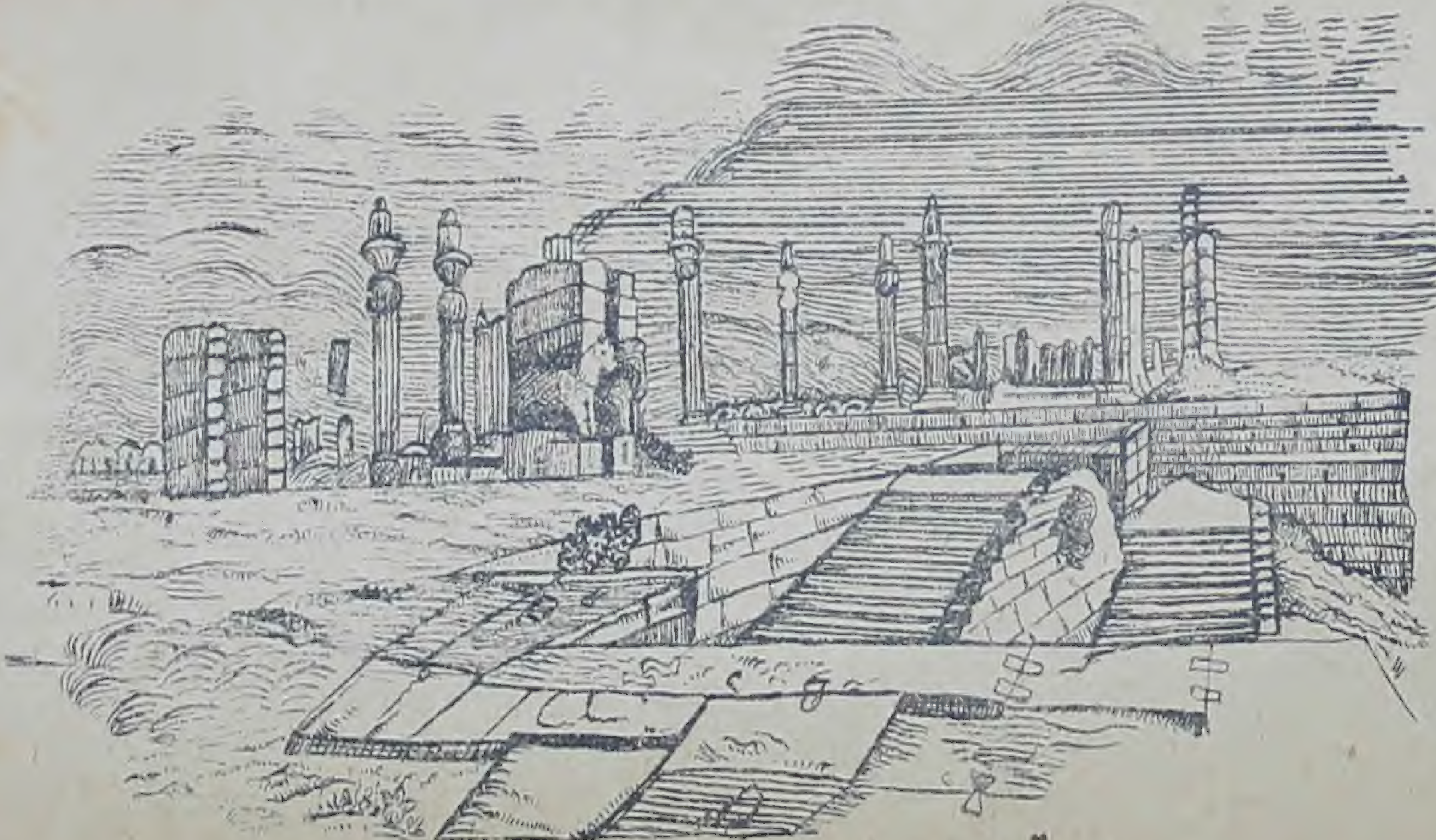
جمشید میگویند

گویند جمشید جامی داشت جهان نما یعنی تمام دنیا در آن

پیدا بود

در آخر کار جمشید مغرور شد و خواست مردم او را بپرستند

خدا بروی غضب کرد و ضحّاک را براو مسلّط نمود



خرابهٔ تخت جمشید

ضحّاک عرب و پادشاهی ظالم و خونریز بود میگویند اصل اسم او ده آک یعنی ده عیب بوده زیرا که ده عیب داشته است ضحّاک را بیوراسب هم میگویند چون ده هزار اسب داشته و بیور در زمان قدیم بمعنی ده هزار بوده

روی دوشهای ضحّاک دو سلعه بوده که برای رفع درد آنها هر روز میبایست دو نفر آدم بکشد و مغز سر آنها را روی سلعه ها بگذارد

بعضی میگویند روی دوشهای ضحّاک دو مار بوده است آخر مردم از ظلم ضحّاک تنگ آمدند یک نفر آهنگر که اسمش کاوه بود و پسرهایش را ضحّاک کشته بود چرم پاره بر سر چوب کرد و آنرا

و آن را علم قرار داد و بمردم گفت بر ضحّاک بشورید

ایرانیها جمع شدند و فریدون را
که از اولاد جمشید بود پادشاه کردند
و ضحاک را در کوه دماوند حبس نمودند
و عاقبت او را هلاک کردند

گویند ضحّاک هزار سال پادشاه بود

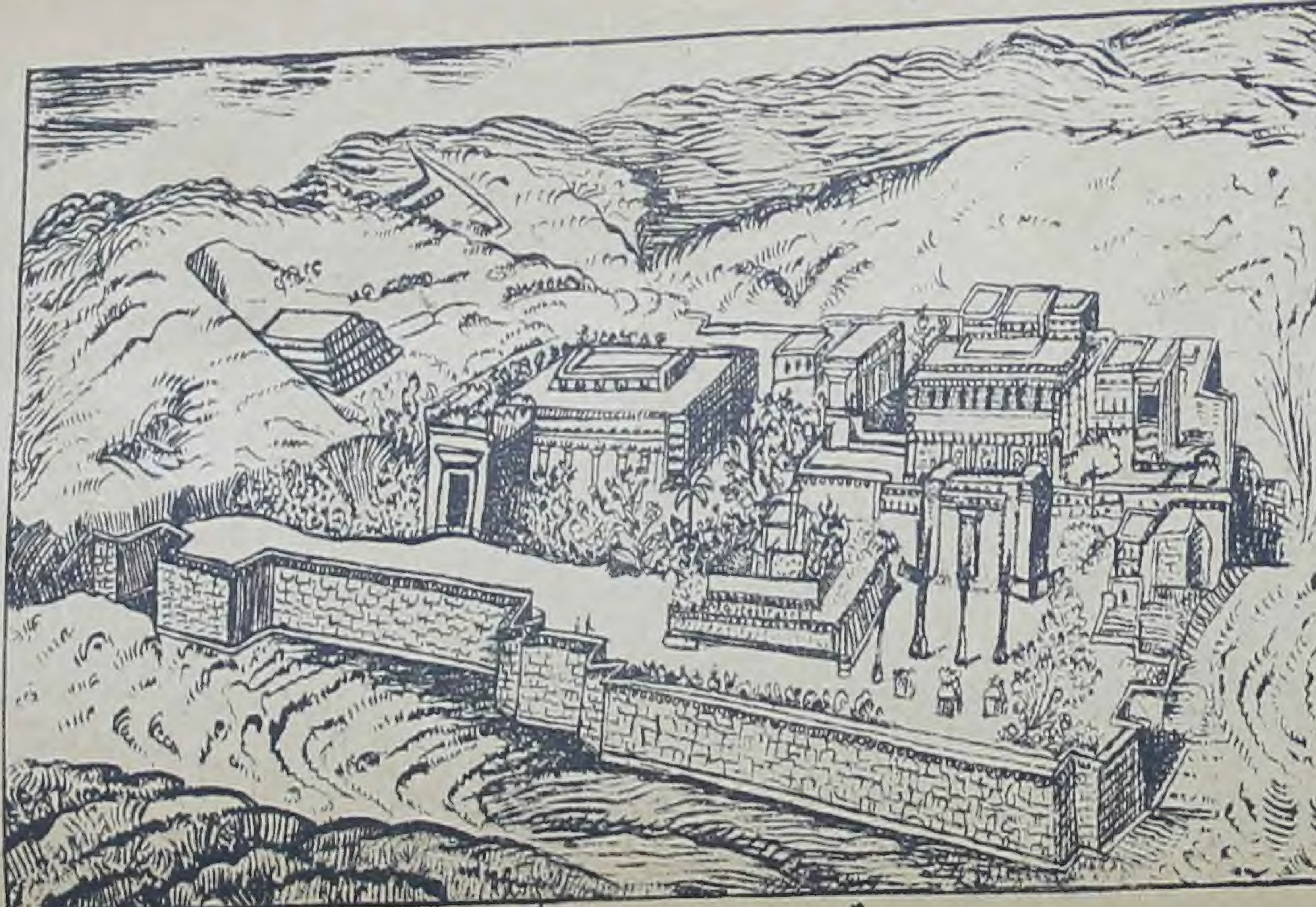
عَلَمی را که کاوهٔ آهنگر از چرم پاره
ساخت درفش کاویانی میگویند

و ایرانیان آن را نگاه داشته
بجواهر زینت کرده و در جنگها درفش را
اسباب



ستون عمارت تخت جمشید

اسباب نصرت میدانستند آخر آن علم بدست عرب افتاد
و جواهر آنرا بردند
فریدون چون بپادشاهی رسید با مردم خیلی مهربانی کرد
و بذل و بخشش نمود و پانصد سال پادشاه بود
فریدون سه پسر داشت ایرج و سلم و تور
مملکت خود را میان این سه پسر قسمت کرد ایران را بایرج
که از همه کوچکتر و بهتر بود داد توران یعنی ترکستان را
بتور و شام را به سلم عطا کرد
چون ایران از ممالک دیگر بهتر و بزرگتر بود سلم و تور
بر ایرج حسد بردند و او را کشتند
عمارات



عمارات تخت جمشید ہنگام آبادی

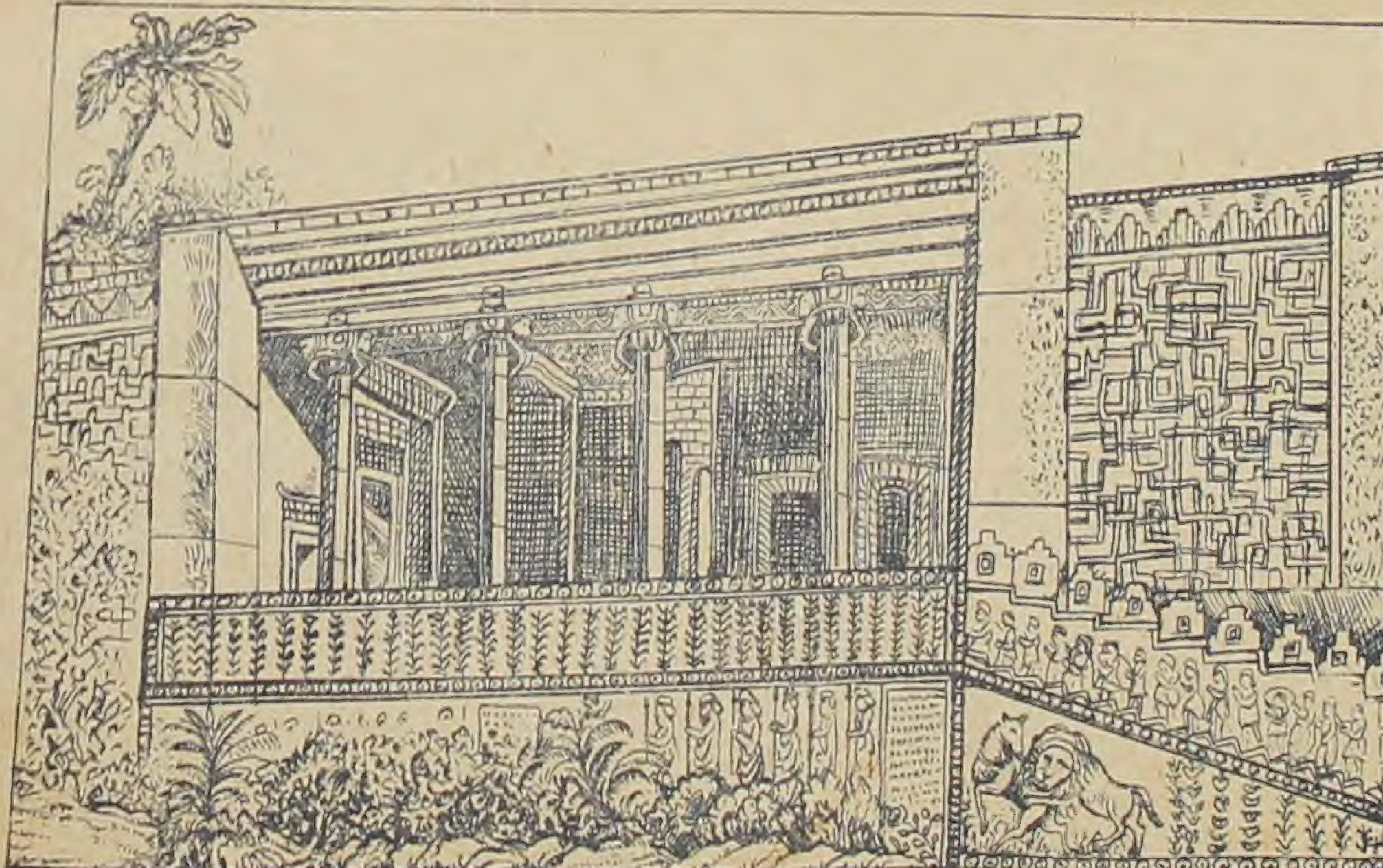
پسر ایرج که مَنُوچهر نام داشت بخُونخواهی پدر بجنگ
سَلْم و تُور رفت وایشان را بقتل رسانیده وخود پادشاه شد
وصدوبیست سال پادشاهی کرد

چند سال که از سلطنت منوچهر گذشت یکی از اولاد تُور
که اسم او اَفراسیاب بود بجنگ مَنُوچهر آمد امّا
نتوانست براو غلبه کند باو صُلح کرد وقرار شد که ایران
تا رُود جیحون ملک منوچهر واز جیحون بآنطرف متعلّق
بافراسیاب باشد

سردار و وزیر معتبر منوچهر سام پسر نریمان است که
فرمانفرمای سیستان وبعضی ولایات دیگر بود
گویند

گویند سام پسری داشت که از کودکی موی او سفید بود
و نام او را زال گذاشته زال بعدها پسری پیدا کرد
که پهلوان بزرگی شد و او رستم است
پسر منوچهر که نوذر نام داشت پادشاه خوبی نبود
افراسیاب تورانی بجنگ او آمده وی را گرفت و کشت
و ایران را متصرف شد ولی ایرانیان بر او شوریدند و خراجش
کردند و زاب را که از شاهزادگان بود بپادشاهی برداشتند
بعد از زاب پسرش گرشاسب پادشاه شد و او پادشاه
آخر این سلسله است که ایشان را پیشدادیان میگویند
و اوّل سلسلهٔ پادشاهان ایران میباشند

یکی از طالارهای



یکی از طالارهای تخت جمشید هنگام آبادی .

کیان

سلسلهٔ دوّیم پادشاهان ایران را کیان میگویند پادشاه اوّل این سلسله کیقباد است که از نژاد منوچهر بوده

بعد از گرشاسب زال پسر سام سعی کرد تا کیقباد پادشاه ایران شد و با افراسیاب جنگ کرد

در این جنگ رستم پسر زال شجاعت بسیار ظاهر ساخت و تورانیان را شکست داد تا صلح کردند

کیقباد پادشاهی عادل بود و صد و بیست سال سلطنت کرد

کیکاوس پسر کیقباد جانشین او شد و بمازندران رفت که آن

که آن ولایت را بگیرد ولی گرفتار شد



یکی از نقوش تخت جمشید

رستم رفت که او را اخلاص کند در بین راه هفت واقعه برای او روی داد با شیر و جادوگر و اژدها و دیوها نزاع کرد

کرد آنهارا کشت و این هفت واقعه را هفتخوان گویند

آخر رستم کیکاوس را از گرفتاری نجات داد و بعدها

خدمتهای دیگر هم باو نمود

کیکاوس پسری داشت سیاوش نام او را نزد پدر متهم

کردند چنانکه نتوانست در ایران بماند بتوران پیش افراسیاب

رفت و او دختر خود را بسیاوش داد

گرسیوز برادر افراسیاب بر سیاوش حسد برد و

افراسیاب را بکشتن او وا داشت

دختر افراسیاب بعد از سیاوش پسری آورد که کیخسرو

نامیده شد و بعدها جانشین کیکاوس گردید

در زمان کیکاوس نیز رستم با افراسیاب جنگها کرده بود.

او را مغلوب نمود و رشادتها بروز داد



سکّه سلاطین کیان

کیخسرو معروف ترین پادشاهان کیانی است چون بسلطنت رسید برای خونخواهی پدرش با افراسیاب بنای جنگ گذاشت و زد و خورد بسیار کردند عاقبت افراسیاب گرفتار و مقتول شد

بعد از آنکه عمل افراسیاب که دشمن قدیم ایرانیان بود گذشت

گذشت کیخسرو از سلطنت کناره کرده مملکت خود را به لهراسب

که نوادهٔ کیقباد بود سپرد واو پادشاهی بدخلق و ظالم بود

گویند لهراسب لشکر به بیت المقدّس و مصر کشید و آن

ولایت را فتح کرد

گشتاسب پسر لهراسب جانشین او بود گویند زردشت در زمان

او ظهور کرد و گشتاسب دین او را اختیار نمود و باین واسطه دین زردشت

رواج گرفت گشتاسب پسری داشت موسوم به اِسفندیار ملقّب بروئین تن

یعنی حربه ببدن او کارنمیکرد اِسفندیار با دشمنان پدر جنگ

کرد و شجاعتها بظهور رسانید و فتحها نمود و ملک پدر را از تعرض

بیگانگان آسوده ساخت پس از آن از گشتاسب توقّع تخت و تاج

نمود

نمود پادشاه برای دفع الوقت او را بجنگ رُستم فرستاد
و جنگهای رُستم و اسفندیار که دو حریف هم قوّه بودند خیلی
نقل دارد آخر رستم اسفندیار را کور کرد و او ازین رنج مرد
گشتاسب بعد از مُردن اسفندیار پسر او بهمن را بتخت نشانید و اُو را
اردشیر دراز دست نیز میخوانند و میگویند دست او
دراز بوده و بزانو میرسیده باری بهمن پادشاهی عادل و عاقل
بوّده است رستم در زمان او بخیانت برادرش کشته شد
در وقت فوت بهمن دُخترش هُمای حامله بود بهمن جنین را
ولیعهد کرد و تاج سلطنت را بشکم همای بست چون طفل متولّد
شد او را دارا نامیدند و او بعد بپادشاهی رسید

مقدونیه

مقدونیه که مملکت کوچکی بود در اروپا و با دولت ایران همسایه

بود آن وقت پادشاهی داشت موسوم به فیلیپ که سلطان

با کفایتی بود میخواست ایران را بگیرد عمرش وفا نکرد و پادشاهی

مقدونیه به پسرش اسکندر رسید

همان وقت دارا پادشاه ایران هم وفات کرد و پسر او

که نیز دارا نام داشت پادشاه ایران شد

اسکندر خواست خیال پدر را انجام دهد لشکر بایران کشید و

در سه جنگ دارا را شکست داد و آخر دارا بدست سرداران

خودش کشته شد و اسکندر پادشاه ایران گردید و بدین طریق

دولت کیان منقرض گشت و از آن وقت تا بحال بیشتر از

دو هزار و دویست سال است (۲۳۱ قبل از میلاد)



جنگ دارا با اسکندر

فصل دویم

فصل دوّیم

(پادشاهان اشکانی)

اسکندر چون مرد بزرگی بوده و فتوحات زیاد کرده اُورا



اسکندر کبیر

کبیر لقب داده اند امّا اُو در جوانی مُرد و دوازده سال بیشتر

در ایران

در ایران سلطنت نکرد و چون وارث صحیحی نداشت ملک او

میان سردارانش منقسم گشت

یکی از ولایتهای اسکندر شام بود و آن را سلوکوس که از

سرداران معتبر اسکندر بود متصرف شد و او ایران را هم

مسخر کرد و وارث مملکت کیان گردید

اولاد سلوکوس بیشتر از صد سال ایران را در تصرف داشتند

و آن سلسله را سلاطین سلوکید میگویند

سلاطین سلوکید با کفایت نبودند و نتوانستند ممالکی را که

پدران ایشان بدست آورده نگاهدارند

در خراسان طایفه بودند تورانی مثل ترکمن ها که آنها را پارت میگفتند

این طایفه

این طایفه وحشی و بت پرست بودند و هنر بزرگ ایشان
تیر اندازی بود که در آن خیلی
مهارت داشتند
یکی از بزرگان پارت که
اشک نام داشت بر سلاطین
سلوکید عاصی شد و برای طایفه خویش در خراسان سلطنتی
درست کرد (۲۵۶ قبل از میلاد)


یک نفر پارت

اولاد اشک که بسلطنت رسیدند همه اسم خود را اشک
گذاشتند باین واسطه آن سلسله را اشکانیان گویند
پادشاهان اشکانی با سلاطین سلوکید بنای کشمکش را
گذاشتند

گذاشتند و کم کم ولایتها را از دست آنها گرفتند
تا آخر تمام ایران را متصرّف شدند و دولت معتبری تشکیل دادند
کسانی که مملکت اشکانی را وُسعت و اعتبار دادند اشک
ششم مَهرداد اوّل و اَشک هفتم فرهاد دوّیم بودند
که دست سلوکیدها را از ایران کوتاه کردند
آن زمان در اُروپا دولت معتبری بود که آن را دولت
رُم میگفتند اصل این دولت از شهر رُم بود که حالا پایتخت
ایطالیاست امّا مردم این شهر کم کم تمام ممالک اطراف
خود را گرفته بآسیا آمده بودند و چون بآسیا رسیدند
مملکت شام را هم از سلوکیدها گرفتند و آن سلسله را منقرض
کردند

کردند و بنابراین با مملکت اشکانیان همسایه شدند

حاکمی که از جانب دولت رُم بشام آمده بود کراسوس نام

داشت و او میل کرد مثل اسکندر ایران را بگیرد

پادشاه اشکانی آن وقت اُرُدْ نام داشت لشکری بجلو

کراسوس فرستاد تا او را شکست دادند و سرش را بریده

برای اُرُدْ آوردند (۵۳ میلادی)



سکّهٔ اُرُدْ

چند سال بعد یکی از سرداران

بزرگ رُوم موسوم به آنتوان

بخیال گرفتن ایران افتاد

و آن وقت فرهاد چهارم که پسر اُرُدْ بود در ایران

پادشاهی

پادشاهی داشت و از آنتوان جلوگیری کرد و بلشکر
او صدمهٔ زیاد وارد آورد و آنتوان مراجعت نمود
تولّد حضرت عیسی علیه السّلام در آخر سلطنت فرهاد چهارم
بوده است و میلاد آن حضرت مبداءِ تاریخ است یعنی
هر واقعه را که میخواهند بفهمند چه وقت واقع شده میگویند
چند سال قبل یا بعد از میلاد بوده است و از میلاد تا بحال
هزار و نهصد و هشت سال است
پادشاهان اشکانی مکرّر با دولت روم نزاع کرده اند امّا
چون در اواخر دولتشان ضعیف شده بود نمیتوانستند
مثل اوایل با آن دولت برابری کنند چنانکه طراژان
امپراطور

امپراطور روم شهر مداین پای تخت ایران را گرفت و تخت طلای اشکانیان را برد

بعد از آن باز چند مرتبه رومیها با ایران دست اندازی کردند و اشکانیان از عهده جلوگیری ایشان بر نیامدند



خرابهٔ یکی از عمارات اشکانیان

چون پادشاهان اشکانی اصلاً ایرانی نبودند و وحشی و بت پرست

وبُت پرست بودند ایرانیها میل نداشتند وطن خودشان در
دست آنها باشد اما تا وقتی که اشکانیان قوّت داشتند
ایرانیها نمیتوانستند ایشان را بیرون کنند
همین که دولت اشکانی ضعیف شد ایرانیها بخیال افتادند
که مملکت خودشان را از دست پادشاهان اجنبی بیرون آورند
پس یکی از بزرگان ایران که اردشیر نام داشت بر پادشاه
اشکانی که موسوم به اَرْدَوان چهارم بود بشورید و با او
جنگ کرد و او را مغلوب نمود و کشت و دولت اشکانی را
منقرض ساخت و خود او پادشاه ایران شد (۲۲۶ میلادی)
سلسلهٔ اشکانی بیست و هشت پادشاه بودند و قریب پانصد
سال

سال در ایران سلطنت کردند و چون تورانی و وحشی بودند
مملکت ایران در زمان آنها آباد نشد و ترقی نکرد.
امّا دولت اشکانی دولت معتبری بود و با دولت رُوم
همسری میکرد و آن وقت در دنیا همین دو دولت یعنی
دولت رُوم و دولت اشکانی اسم و رسم و اعتبار داشتند
وسعت مملکت اشکانی تقریباً دو برابر ایران حالیه بوده
یعنی حدودش هندوستان و رود جیحون و دریای خزر و شطّ
فرات و خلیج فارس بوده است
پای تخت اشکانیان شهر مداین بود که در کنار دجله
نزدیک بغداد بوده و حالا خراب است

فصل سیم

فصل سیم

پادشاهان ساسانی

بعد از آنکه اسکندر دولت کیان را منقرض کرد مملکت ایران مدّت پانصد و پنجاه سال در دست اجنبیها بود یعنی ابتدا بتصرّف یونانیها و بعد بدست پارتهای تورانی افتاده بود

چون اردشیر دولت اشکانی را منقرض ساخت دوباره ایران بتصرّف ایرانیها درآمد و حق بحق دار رسید (۲۲۶) اردشیر پسر بابک بوده لهذا او را اردشیر بابکان گویند و چون جدّ او ساسان نام داشته اولاد اردشیر را که در ایران

که در ایران پادشاهی کرده‌اند سلسلهٔ ساسانیان نامند

اردشیر بابکان بعد از مقهور کردن اشکانیان با دولت

روم بنای جنگ گذاشت و امپراطور روم را شکست داد

و مملکت ارمنستان را که از ولایات ایران بود و میخواست

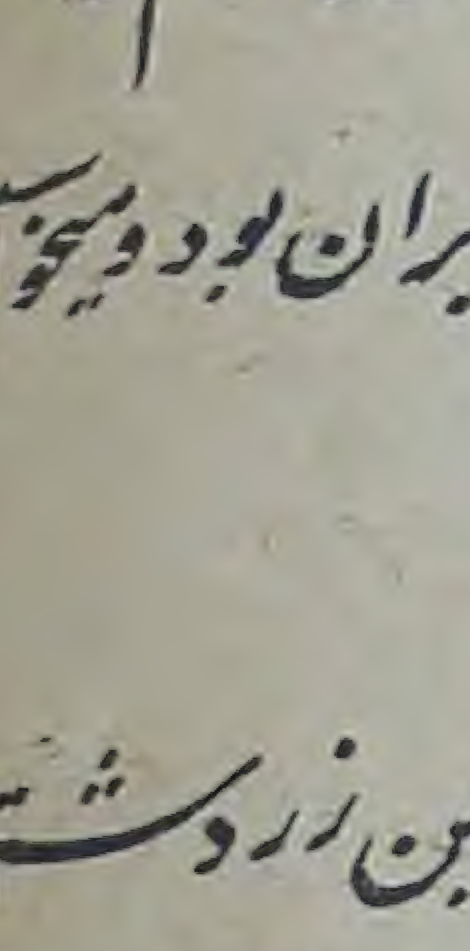
مستقل باشد مسخر نمود

کار بزرگ اردشیر بابکان احیای دین زردشتی و

علوم و ادبیات ایرانیها بود زیرا

که دین و تمدن ایرانی در مدت تسلط

یونانیها و پارتهای وحشی بت پرست



آتشکدهٔ خانگی

از میان رفته بود اردشیر دوباره آنها را رونق داد

والرین



والرین بپای اسب شاپور افتاده تضرع میکند

خلاصه

خلاصه اردشیر بابکان پادشاه بزرگ عادل عاقلی بوده است

جانشین اردشیر پسرش شاپور اوّل نیز پادشاه بزرگی بود

با دولت رُوم جنگها کرد عاقبت والِرِیَن امپراطور رُوم را

اسیر کرده بایران آورد

در زمان شاپور شخصی پیدا شد که مانی نام داشت و ادّعای

پیغمبری کرد و دین جدیدی برپا نمود و کتابی را معجز خود قرار داده

که ارژنگ میگویند و در آن تصویرهای خوب ساخته بود باینجهت

اورا مانی نقّاش گویند

شغل عمده سلاطین ساسانی زد و خورد با دولت رُوم بود

و اکثر اوقات نزاع این دو دولت باهم بر سر ولایت ارمنستان

بود

بو یعنی دولت روم میخواست ارمنستان را متصرف شود
و دولت ایران آن را حق خود میدانست



مجسمهٔ شاپور اردشیر

یکی از جنگهای مهم ایران و روم جنگ نزیبی پادشاه هفتم
ساسانی است

ساسانی است با دیوکلسین امپراطور روم در این جنگ
عاقبت نرسی شکست خورد و کردستان و ارمنستان
و بعضی شهرهای دیگر را به روم واگذار کرد
تلافی این شکست را نواده نرسی که شاپور دویم نام داشت
درآورد شاپور دویم را عربها ذو الاکتاف لقب
داده اند یعنی صاحب دوشها بجهت اینکه شاپور بعد از مرگ
پدر بدنیا آمده بود و از همان وقت تولد پادشاه بود در طفولیت
او عربها بایران دست اندازی کرده و بمردم ایران خیلی
صدمه زده بودند شاپور که بزرگ شد عربها را ابیران کرد
و بسیاری از آنها را کشت و آنهارا که نمیکشت دوشهای
ایشان را

ایشان را سوراخ میکرد و طناب از آن میگذرانید
باین واسطه اورا ذوالاکتاف لقب دادند
شاپور ذوالاکتاف بعد از آنکه عربها را بیرون کرد
بخیال افتاد ولایاتی را که روم از ایران گرفته پس بگیرد
لهذا با روم بنای جنگ را گذاشت و زد و خورد کرده
همیشه غالب میشد عاقبت ژولین امپراطور با ایران آمد
و در جنگ با شاپور کشته شد و رومیها ناچار صلح کردند
(۳۶۳)
و ولایاتی را که دیوکلسین از نرسی گرفته بود پس دادند



سکه
شاپور ذوالاکتاف
شاپور

شاپور ذوالاکتاف پادشاه بزرگ با کفایتی بود و هفتاد سال پادشاهی کرده است

یکی دیگر از پادشاهان خوب ساسانی بهرام گور است و او را از آن جهت گور میگویند که بشکار گورخر میل داشته است

در زمان بهرام گور خاقان ترک یعنی پادشاه ترکستان با ایران دست اندازی کرد بهرام گور لشکر او را شکست داد و خود او را هم کشت

بهرام گور با وجود اینکه عیاش بود با رعیت بعدل و داد رفتار میکرد ولی عاقبت کارش عجیب است یعنی روزی در بین شکار بباتلاقی فرو رفت و دیگر پیدا نشد

نواده بهرام گور که فیروز نام داشت نیز پادشاه خوبی بود اما میانه او با خشنواز پادشاه هیاطله یعنی ترکها بهم خورد وچند جنگ باهم کردند عاقبت خشنواز بحیله فیروز را کشت پسر فیروز قباد نام داشت در زمان پادشاهی او مردی پیدا شد موسوم به مزدک و او ادعای پیغمبری نمود واز پیش خود دینی درست کرد و میگفت هر چیزی باید متعلق بهمه کس باشد هیچ چیز نباید مخصوص یکنفر باشد

قباد دین مزدک را قبول کرد اما مردم بر او شوریدند واو را بیرون کردند قباد از هیاطله کمک گرفت و دوباره بایران آمده سلطان شد و با رومیها جنگ کرد و بر ایشان غلبه نمود

پسر

پسر قُباد انوشیروان عادل است و او بزرگترین پادشاه ایران است مملکت را آباد و امن کرد و مردُم را راحت نمود و لشکر را منظّم ساخت و حکّام ولایات را از ظلم و تعدّی مانع شد و علم و هنر را ترویج کرد



تصویر انوشیروان

علاوه

علاوه بر آبادی و ترقّی دادن مملکت انوشیروان جنگهای
زیاد هم کرد و دشمنان ایران را تماماً ذلیل نمود از جمله
با امپراطورهای رُوم هم چندین جنگ کرد و آنها را
مغلوب نمود و از ایشان خراج گرفت

یکی از کارهای انوشیروان این بود که مُزدک و مُزدکیان را
تماماً بکُشت

انوشیروان عادل وزیر عاقلی هم داشت که بزرجمهر نام
او بود و او معروف است

اسم انوشیروان خسرو بوده و او را کسری نیز میگویند
و انوشیروان لقب اوست

حضرت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آخر سلطنت انوشیروان

متولد شده اند

هرمز پسر انوشیروان برعکس پدر پادشاه ظالمی بود لهذا

مردم او را کشتند و پسرش خسرو پرویز را بسلطنت نشانیدند

خسرو پرویز بواسطهٔ گنج و مال فراوان و تجمل و عیاشی

زیاد معروف است فتوحات بسیار نیز نموده اما

نتوانسته است آنها را نگاه دارد

در ابتدای سلطنت خسرو پرویز بهرام چوبینه که یکی از

سرداران بزرگ پدر او بود بواسطه بدرفتاری هرمز بر

بر او شوریده مدعی سلطنت شده بود خسرو بکمک امپراطور روم و را مغلوب

و مقتول

و مقتول کرد

چندی بعد میان خسرو با دولت روم بهم خورد و بنای دست اندازی

بخاک روم گذاشت و تمام متصرفات آسیائی

روم را گرفت و آن دولت را مستأصل کرد

هرقل امپراطور روم از ناچاری بایران حمله آورد و اتفاقاً

کارش پیشرفت کرد و سرداران پرویز را شکست داد

خسرو ازین بابت بدخلق شد و بنای بدرفتاری گذاشت

بزرگان ایران بتنگ آمدند و با پسر او که شیرویه نام داشت

همدست شده خسرو را کشتند و شیرویه را پادشاه کردند

شیرویه که در قتل پدر شریک بود بعد از پادشاه شدن نیز

تمام

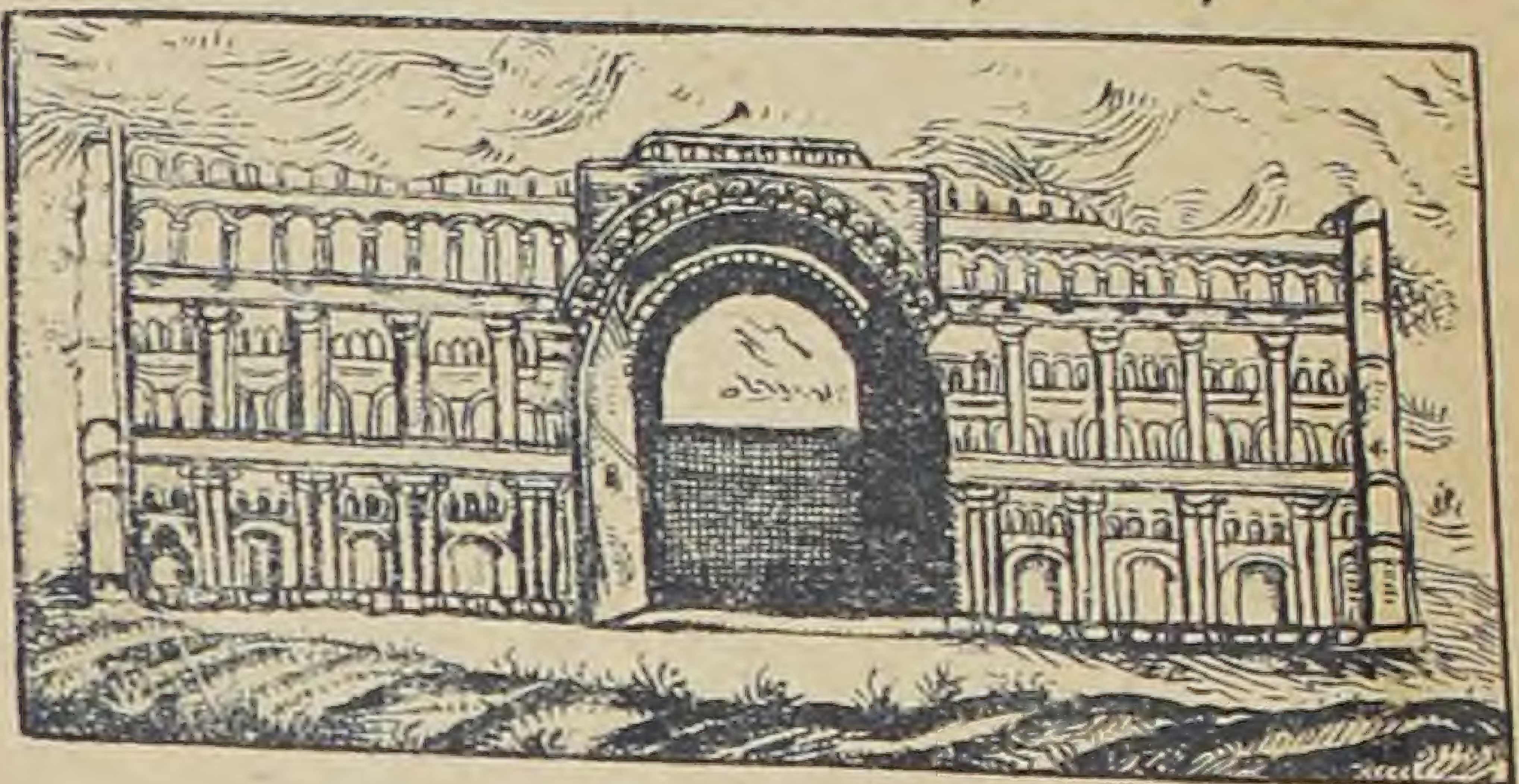
تمام برادران خود را بکشت اما خود او هم زیادتر از
یکسال سلطنت نکرد
چون شیرویه درگذشت بواسطه اینکه از شاهزادهای ساسانی
کسی نمانده بود سلطنت ایران مُدّعیان مُتعدّد پیدا کرد
یکچند هم دختران خُسرو پرویز بسم سلطنت داشتند
عاقبت یکی از شاهزادگان ساسانی را که از چنگ شیرویه
فرار کرده بود و یزدگرد سیّم نام داشت پیدا کردند
و بپادشاهی برداشتند
یزدگرد سیّم آخرین پادشاه ساسانی است جلوس او مقارن
بود با رحلت حضرت رسول صلعم و خلافت ابی بکر
حضرت

حضرت رسول ص در شهر مکّه پای تخت عربستان به پیغمبری
مبعوث شدند و ابتداء بهار ادعوت باسلام فرمودند
بعد از چند سال چون مردم مکّه با آنحضرت بدرفتاری میکردند
حضرت از مکه بمدینه هجرت نمودند و این هجرت که ششصد و
بیست و دو سال بعد از میلاد مسیح بود مبداء تاریخ مسلمانان است
و از آن وقت تا بحال هزار و سیصد و بیست و شش سال است
در مدینه دین اسلام ترقّی کرد تا وقت رحلت حضرت رسول ص
که ده سال بعد از هجرت و مقارن جلوس یزدگرد سیّم ساسانی
واقع شد تمام عربستان مسخّر مسلمین گردیده بود
بعد از حضرت رسول ص ابوبکر خلیفه یعنی جانشین آن حضرت
شد

شد و بخیال افتاد که ممالک دیگر را نیز مطیع اسلام نماید لهذا لشکر بایران فرستاد و با ایرانیها بنای جنگ گذاشت ابوبکر بزودی وفات کرد و عمر بجای او نشست و خلیفه دوم شد

در زمان این خلیفه لشکر اسلام چند جنگ با سپاه یزدگرد کردند و غالباً ایرانیها را شکست میدادند عاقبت در نهاوند عربها فتح بزرگی کردند و لشکر یزدگرد را منهدم ساختند (۲۱ هجری) بعد از شکست نهاوند یزدگرد دیگر نتوانست کاری بکند و در بدر بود آخر آسیابانی او را بکشت و دولت ساسانی منقرض شد (۳۱ هجری)

سلسلهٔ ساسانی بیست و هشت نفر بودند و مدّت دولت ایشان چهارصد و پانزده سال بود



خرابهٔ طاق کسری

اکثر سلاطین ساسانی عادل و بزرگوار بوده و در آبادی و ترقّی مملکت کوشش بسیار نموده و دورهٔ ساسانیان بهترین اوقات تاریخ مملکت ما بوده

وسعت ممالک ساسانی تقریباً همان وسعت ممالک اشکانیان بوده

بوده و حدّ طبیعی ایران حدّ مملکت ساسانی میباشد

پایتخت ساسان نیز همان شهر مداین بوده که حالا خرابست

و خرابهٔ قصر سلطنتی آن که معروف بطاق کسری میباشد

هنوز باقی است

در فارس و کرمانشاه هم بعضی آثار از ساسانیان هست

فصل چهارم

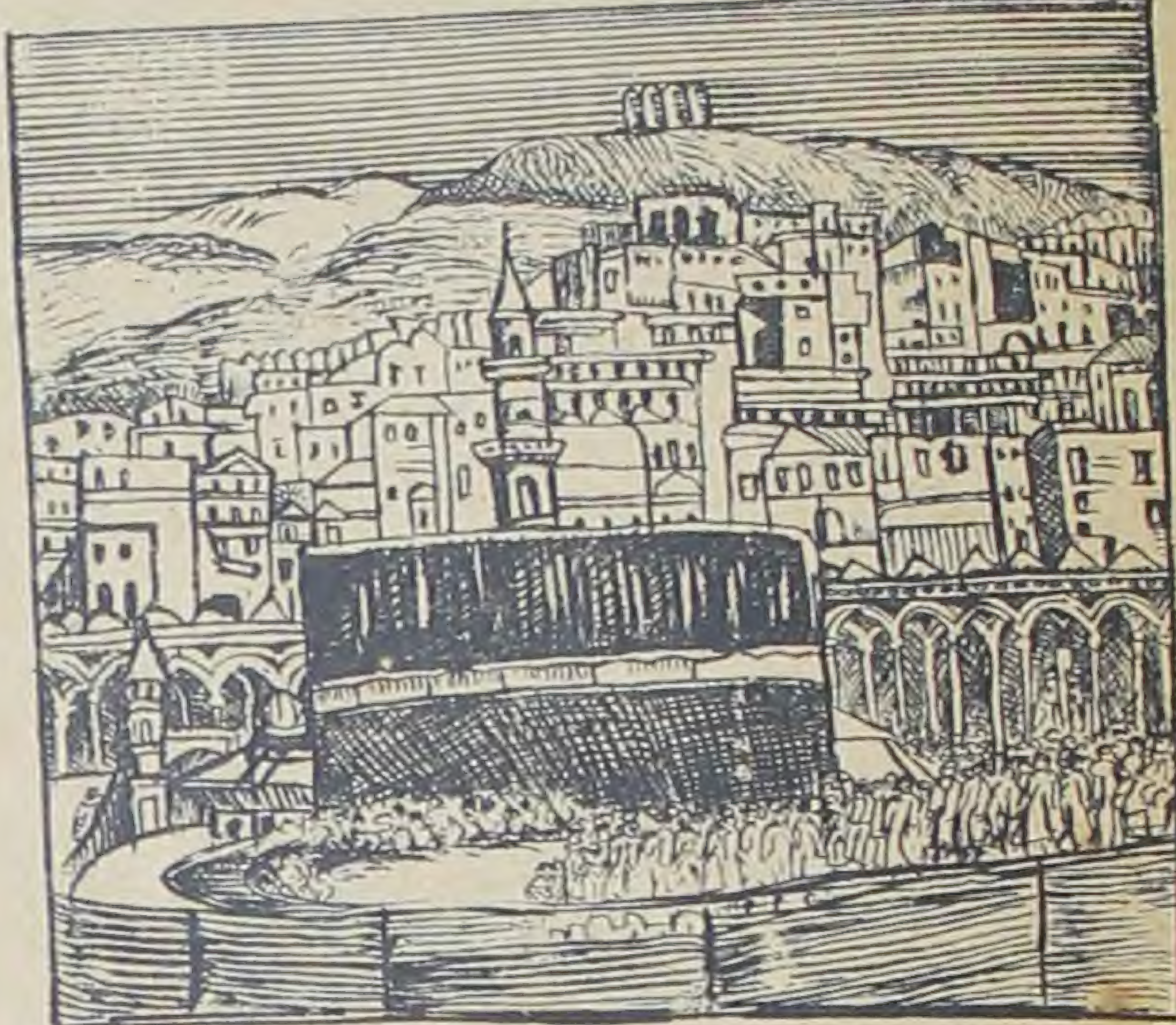
دولت اسلام

پیش گفتیم که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله در حیات خود

تمام عربستان را مسخّر نمود یعنی عربها همه یا مسلمان شدند

یا جزیه دادند و مطیع مسلمین گردیدند

بعد از تسخیر



تصویر مکّه و کعبه و حُجّاج

بعد از تسخیر عربستان پیغمبر و جانشینهای آن حضرت خواستند غیر از عربها مردم دیگر را هم مسلمان کنند و اگر مُسلمان نشوند جزیه از آنها بگیرند یعنی آنها را مطیع اسلام کنند زیرا که جزیه بمنزلهٔ مالیاتی بود که هر کس نمیخواست مُسلمان شود بمسلمین میداد

ایرانیها

ایرانیها چون نه اسلام قبول میکردند نه جزیه میدادند
ابوبکر بایران لشکر فرستاد و با آنها بنای جنگ گذاشت
در همان وقت یکدسته سپاه هم بشام روانه کرد که آن ولایت را
نیز از رومیها بگیرند

عمر که بعد از ابوبکر خلیفه شد کاری را که ابوبکر شروع کرده
انجام داد یعنی ایران و شام را فتح کرد بلکه مملکت مصر را
هم مسخّر نمود و مسلمین دارای مملکت و دولت بزرگ معتبری شدند
و خلیفه بمنزلهٔ پادشاه این مملکت بود

بعد از عمر عثمان خلیفه شد اما ده سال بعد چون مسلمین از
او راضی نبودند او را کشتند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را

خلیفه

خلیفه قرار دادند

امیر المؤمنین ؑ قریب پنجسال خلافت نمود امّا چند نفر مدّعی خلافت حضرت شدند و متّصل با آنها مشغول جنگ بود آخر هم یک نفر ابن ملجم نام آن حضرت را شهید کرد و امام حسن علیه السّلام خلیفه شد

مدّعی بزرگ امیر المؤمنین ؑ معاویه بود که حکومت شام داشت دست از خیال خلافت بر نمیداشت حضرت امام حسن ؑ با معاویه بعضی شرطها کرد و خلافت را بمعاویه واگذار نمود (۴۱ هجری)

اگرچه خلیفه مثل شاه بود امّا آنوقت خلفا دستگاه سلطنت نداشتند و خلافت ارثی هم نبود یعنی هر کس را که مسلمین مصلحت میدانستند

میدانستند خلیفه میکردند

معاویه برای خود دستگاه سلطنت و جاه و جلال فراهم آورد

وخلافت را در خانوادهٔ خود موروثی کرد و معاویه و اولادش

قریب صد سال خلافت کردند و این طایفه را بَنی اُمَیّه

میگویند زیرا که جدّ آنها اُمَیّه نام داشته است

خُلَفای اَموی یعنی بَنی اُمَیّه مردمان خوبی نبودند و برعکس

خُلَفای سابق بمردم ظُلم میکردند و خلاف قانون اسلام رفتار

مینمودند امّا در زمان ایشان دولت اسلام باز وسعت پیدا

کرد و علاوه بر ایران و ترکستان و عربستان و شام و مصر

دارای تمام قسمت شمالی افریقا و تمام شبه جزیرهٔ اسپانیا شد

و تا آنزمان

وتا آن وقت کسی دولتی باین بزرگی ندیده بود

دارالخلافه یعنی پای تخت دولت اسلام در زمان بنی امیه

شهر دمشق بود و پیش از بنی امیه خلفا در مدینه بودند

اگر بنا بود خلافت موروثی باشد بایستی خویشان پیغمبر صلعم

خلیفه باشند. بنی امیه هم با حضرت رسول صلعم خویشی داشتند اما خویشی

دور و حضرت خویشهای نزدیکتر از بنی امیه هم داشت

مثلاً بنی هاشم پسر عم حضرت محسوب میشدند و بهمین جهت

خلافت را حق خود میدانستند

از میان بنی هاشم نیز اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام

از همه بیشتر حق خلافت داشتند زیرا که هم اولاد پیغمبر صلعم بودند

هم اولاد

هم اولاد خلیفهٔ پیغمبر صلّی الله علیه و آله

امّا آل علیّ آخرت را بیش از دنیا دوست داشتند و باین واسطه

برای خلافت کوشش نکردند در عوض بنی عبّاس

که آنها هم از بنی هاشم بودند بخیال افتادند خلافت را از بنی

امیّه بگیرند و عاقبت بمقصود خودشان رسیدند

اوّل کسی که از بنی عبّاس بخلافت رسید عبدالله معروف

به سفّاح میباشد (۱۳۲)

بنی عبّاس دولت خودشان را بترتیب دول قدیم ایران

کردند و نزدیک مداین شهر بغداد را ساخته پای تخت

قرار دادند

مجلس



مجلس هارون الرشید خلیفهٔ عباسی با یکی از فضلا در بغداد

در اوایل دولت عبّاسی شکوه و عظمت زیاد داشت مخصوصًا
در زمان هارون الرّشید و پسرش مأمون که
مردمان بزرگی بودند آن دولت خیلی معتبر بود
امّا خلفای عبّاسی نتوانستند تمام ممالک اسلامی را در تحت
تسلّط خود نگاه دارند کم کم ولایتها از دست ایشان خارج
شد و برای خود حکومت مستقل فراهم آوردند
ولایات ایران هم همین کار را کردند یعنی بعد از آنکه دویست
سال در تحت حکومت خلفا بودند خود را آزاد نمودند و مستقل شدند

فصل پنجم

(صفّاریان)

بعد از آنکه

بعد از آنکه دولت ساسانی منقرض گردید و عرب بر عجم مسلّط

شد از ایرانی ها معدودی بجزیه دادن راضی شدند

و بدین زردشتی ماندند و باقی همه قبول اسلام کرده دست

از دین قدیم خود برداشتند

مدّت دویست سال دولت و ملّت ایران نام و نشانی نداشت

و مملکت ایران یک جزء از ممالک دولت عرب بود

در آن مدّت ایرانیها زیردست عربها و مطیع ایشان بودند

باین واسطه وضع زندگانی آنها خیلی تغییر کرد

زبان فارسی با عربی مخلوط شد و زبانی که ما حالا حرف

میزنیم همان است

خطّ قدیم

خطّ قدیم ایرانی هم منسوخ شد و خطّ عربی یعنی کوفی
و نسخ وغیره جای آن را گرفت

وما تنزلت به الشیاطین

وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّیَاطِین

سطر اوّل کوفی قدیم است و سطر دوّم همان عبارتست بخطّ نسخ

بسیاری از آداب و رسوم قدیم هم متروک شد و ایرانیها
عقاید و خیالات و حالات و عادات تازه پیدا کردند که خیلی
از آنها هنوز باقی است
تا وقتی که خلفا قدرت و شوکت داشتند کسی جرأت نداشت با ایشان
مخالفت کند و ایرانیها هم مجبور بودند اطاعت ایشان نمایند
همینکه

همینکه دولت عباسی رو بضعف گذاشت و قدرت خلفا

کم شد ایرانیها بخیال افتادند خود را از زیر دست عرب

بیرون آورند و مثل قدیم آزاد و مستقل باشند

اوّل کسی که در ایران توانست از زیر فرمان عرب بیرون

رود و دارای قدرت و تسلط شود یعقوب نام داشت و

از اهل سیستان بود چون مرد با کفایت رشیدی بود

ولایات سیستان و خراسان و طبرستان و فارس و

کرمان مختصر تمام مشرق و جنوب ایران را متصرف شد

و از دست عمّال خلفا گرفت امّا خلیفه لشکر بجلوگیری او

فرستاد و او را مغلوب کرد و او باز تهیهٔ کار میدید و لی

ناخوش

ناخوش شد و مُرد

بَعد از یعقوب برادرش عَمرو جای او را گرفت امّا

بخلیفه اطاعت نمود باین جهت خلیفه ممالک ایران را باو

سپُرد او مُدّتی حکومت کرد

یعقوب و عَمرو چون پسر یکنفر رُوی گر که لَیث نام داشت

بودند و رُوی گر را بعربی صفّار میگویند باین واسطه سلسلهٔ

یعقوب بن لیث را صفّاریان مینامند و ایشان

اوّل سلسلهٔ میباشند که بعد از انقراض دولت عجم باز

دولت ایران را تجدید نمودند امّا تمام دولت اشکانیان

و ساسانیان را نداشتند و همان در طرف مشرق و جنوب ایران

حکومت

حکومت میکردند

ابتدای امر صفاریان و اول استقلال ایرانیها از سنهٔ
دویست و پنجاه و سه هجری بود (۲۵۳) اما رونق
دولت صفاری همان در زمان یعقوب و عمرو بود و بعد از آنها
اولادشان نتوانستند قدرت و اعتباری پیدا کنند و
فقط بعضی از آنها بر سیستان حکومت داشتند

اسباب ضعف صفاریان و انقراض دولت ایشان
پادشاهان سامانی بودند

(فصل ششم)

(سامانیان)

در ماوراء

در ماوراءالنهر (یعنی آن طرف جیحون) طایفه بودند ایرانی

چون بزرگ زاده بودند خلفا حکومت ماوراءالنهر را بایشان

دادند و بواسطه اینکه یکی از اجداد این طایفه سامان

نام داشته ایشان را سامانیان گویند

اسمعیل که یکی از سامانیان و مردی عاقل و باکفایت بود

معاصر عمرو بن لیث صفاری بود بعد از انکه بسیاری

از ولایات ایران بدست عمرو بن لیث افتاد خواست ماوراء

النهر را از اسمعیل بگیرد باهم جنگ کردند عمرو مغلوب شد

و بدست اسمعیل گرفتار گردید و ولایات عمرو لیث هم

بتصرف اسمعیل در آمد

بنابراین

بنابراین سامانیان پادشاه ماوراء النّهر و خراسان و سیستان

یعنی قسمت شمال شرقی ایران شدند (۲۸۹)

اسمعیل که مؤسس دولت سامانی است پادشاهی عادل و عاقل

و بزرگوار بوده و هشت نفر از اولاد او مدّت صد سال در

ولایات شمال شرقی ایران فرمانروائی کردند و پای تخت

ایشان شهر بخارا بود

بهترین پادشاهان سامانی بعد از اسمعیل نوادهٔ او نصر بود

که بسیار مقتدر و کریم و خوش خلق و خوش رفتار بود

و او ولایت ری را هم بتصرف خود در آورد

بعد از نصر کم کم وضع دولت سامانی مغشوش شد بواسطهٔ

اینکه

اینکه در ری و عراق عجم طایفهٔ تسلط پیدا کرده بودند معروف
به آل بُویه که با سامانیان کشمکش میکردند و بدتر از این آنکه زیر
دستان ایشان هم با آنها بنای مخالفت گذاشتند
و اسباب زحمت و اغتشاش کار ایشان شدند عاقبت هم
یکی از آن زیردستان که قدرت زیاد پیدا کرده و محمود
غزنوی نام داشت دولت سامانی را منقرض نمود (۳۸۹)
بیشتر پادشاهان سامانی مردمان عادل و عاقل و نیکوکار
بوده اند در دولت ایشان ادبیات و زبان ایرانی بنای
ترقی گذاشت

بعد از غلبه عرب بر عجم زبان ایرانی منسوخ شده دیگر باین
زبان

زبان شعر نمی گفتند و کتاب نمی نوشتند و هرچه میگفتند ویا مینوشتند بزبان عربی بود چون ایرانیان حکومت مُستقل پیدا کردند کم کم زبان فارسی اعتبار دادند و باین زبان کتاب نوشتند و شعر گفتند

اوّل شاعر بزرگ ایرانی رُودکی نام دارد و او معاصر نصر سامانی است و آن پادشاه باو محبّت زیاد کرده است فارابی که بزرگترین حکمای ماست نیز در زمان سامانیان بُوده امّا او بیشتر در عراق و شام بسر بُرده است

فصل هفتم

آل بُویَه

(

)

همان

همان وقت که سامانیان در مشرق ایران حکومت داشتند

طایفهٔ دیگر هم از ایرانیها در باقی ولایات این مملکت تسلط یافتند

وایشان را آل بُوَیه گویند زیرا که اولاد یک نفر ماهی گیر

بودند که اسمش بویه بود

اولاد بُویه سه نفر بودند علی و حسن و احمد و در

خدمت بزرگان طبرستان یعنی مازندران بودند و

بزرگان طبرستان غالباً مستقل بودند و اقتدار پادشاهی

داشتند

علی پسر بزرگتر بُوَیه از جانب آل زیار که یک طایفه

از بزرگان گیلان بودند و آن وقت در طبرستان و

گیلان

گیلان و عراق تسلط پیدا کرده بودند حکومت داشت
امّا در حکومت خود با مردم خوب رفتار کرد و با کفایت بود
باین واسطه مردم باو مایل گشته دور او جمع شدند بنابراین
توانست خود را مستقل کند و از اطاعت آل زیار بیرون رود
کم کم بفارس رفت و بر آن مملکت مسلّط شد و بعد از آن خلیفه باو
عماد الدّوله لقب داد

دو برادر دیگر عماد الدّوله هم با او متّفق بودند لهذا
عماد الدّوله حسن را بعراق عجم فرستاد و او رفته با پادشاهان
سامانی و آل زیار کشمکشها کرد و آخر عراق را گرفت و ملقب
به رکن الدّوله شد

برادر دیگر عماد الدوله یعنی احمد اوّل کرمان را گرفت

بعد خوزستان را متصرّف شد و به بغداد رفت و بر خود

خلیفه هم مسلط گشت و معزّ الدوله لقب یافت

بنابراین آل بویه دارای ولایات فارس و کرمان و خوزستان

و عراق عجم و عراق عرب یعنی تمام قسمت جنوب و مغرب و

وسط ایران شدند

اگرچه معزّ الدوله و رکن الدوله در ولایت خود مستقل

بودند امّا به برادر بزرگتر یعنی عماد الدوله اطاعت داشتند

و ترقّی آل بویه بواسطهٔ همین اتّحاد و اتّفاق ایشان بود علاوه

براین با کفایت و خوش رفتار هم بودند

ابتدائی

ابتدای دولت آل بویه سال سیصد و بیست و دو هجری است (۳۲۲)

عماد الدوله پسر نداشت لهذا عضد الدوله پسر رکن الدوله را ولیعهد خود کرده و او یکی از بهترین پادشاهان ایران است عاقل و عادل و فاضل و کریم و مهربان و خوش رفتار بوده و همه قسم کار برای آبادی فارس و راحت مردم کرده و علم و هنر را ترویج نموده است اگرچه بعد از عماد الدوله و برادرانش عضد الدوله رئیس آل بویه بود اما فقط در قسمت جنوبی ایران یعنی فارس و کرمان و خوزستان و عراق عرب سلطنت میکرد

تصویر



تصویر بند امیر که پل و سدّی است بر روی رود کر نزدیک شیراز از بناهای امیر عضد الدوله دیلمی است

ما بقی

بالبقی ولایات یعنی یزد و اصفهان و عراق عجم و ری و کردستان

در دست دو برادر او مؤیّد الدّوله و فخر الدّوله بود

وایشان طبرستان و گرگان را هم متصرّف شدند و صاحب

آن ولایت که قابوس نام داشت مدّت ها سیجده سال در

خراسان نزد سامانیان بسر برد تا بعد از مؤیّد الدّوله و فخر

الدّوله دو باره صاحب ولایت خود گردید

قابوس از آل زیار بود و شمسُ المعالی لقب داشت

و بسیار فاضل و باکمال و خوش خطّ و فصیح بود

مؤیّد الدّوله و فخر الدّوله یک نفر وزیر داشتند معروف به صاحب بن

عبّاد که مردی بسیار با کفایت و با تدبیر و باکمال بوده و

سلطنت

سلطنت مؤیدالدوله و فخرالدوله را رونق داده و تربیت شده ٔ ابن عمید وزیر رکن الدوله بود که او هم از بزرگان دنیا بوده است

دولت آل بُویه تقریباً صد و سی سال طول کشید اما بعد از فخرالدوله دیگر رونقی نداشتند بواسطه اینکه با هم نفاق پیدا کرده بُودند و این اسباب ضعف و اغتشاش کار ایشان شد یک مدت باین شکل بر سر کار بودند تا وقتیکه سلاطین سلجوقی تمام ایران را گرفتند و آل بُویه را منقرض نمودند (۴۵۰)

از مآثر مهم آل بُویه قوت دادن مذهب تشیع است باین معنی که آن

که آن اوقات بیشتر مردم سُنّی بودند و شیعه کم بود و بواسطه

شیعه مقهور سُنّی بودند آل بویه که شیعه بودند همین که صاحب

قدرت و قوّت شدند مذهب شیعه را ظاهر کردند و تعزیه

داری سیّدالشهداء را معمول ساختند و از همان وقت

مابین شیعه و سُنّی بنای منازعه شد و غالباً خونریزیها

اتّفاق افتاد

آل بویه را دیلمی هم میگویند بواسطهٔ اینکه مدّتی در دیلم

که جزء گیلان است ساکن بوده اند

فصل هشتم

(غزنویان)

زمانی که

زمانی که پادشاهان سامانی ضعیف شده و بزرگان مملکت آنها

با ایشان بنای مخالفت گذاشته بودند یکی از گماشتگان

آنها البتکین نام در شهر غزنین که پای تخت زابلستان

یعنی افغانستان بود تسلط پیدا کرد و از اطاعت سامانیان

بیرون رفت

بعد از البتکین داماد او سبکتکین جای او را گرفت (۳۶۶)

و دایره تسلط خود را وسعت داد یعنی اطراف غزنین را متصرف

شد و بعضی از نقاط هندوستان را هم گرفت و دارائی

قدرت کامل گردید

سبکتکین بقدری با کفایت بود و با قوت شد که پادشاهان

سامانی

سامانی در اغتشاشهای کار خودشان از او و پسرش محمود کمک خواستند و برای او ناصرالدّین و برای پسرش سیف الدّوله لقب معیّن کردند و حکومت خراسان را بسیف الدّوله دادند

قدرتی که سبکتکین حاصل کرده بود برای اولادش ماند و آن طایفه را غزنوی میگویند بجهت اینکه ابتدا کار آنها در غزنین قوّت گرفت و پای تخت ایشان هم غزنین بود

(۳۸۷) بعد از سبکتکین ملک او به محمود سیف الدّوله رسید چون در زمان او دولت سامانیان خیلی مغشوش شده بود محمود بخراسان رفت و دولت سامانی را منقرض نموده

ملک

ملک ایشان را متصرف گردید و مستقلاً پادشاه شد و خلیفه

باو یمین الدوله لقب داد

بعد از گرفتن خراسان محمود و لایت سیستان را هم متصرف

شده طایفهٔ صفاری را بکلی منقرض کرد و از آن بعد

معروف به سلطان محمود گردید

سلطان محمود غزنوی پادشاه و جنگجوی بزرگی بود و بخیال اتمام

فتح هندوستان که پدرش شروع کرده تمام کند لهذا بیشتر

از ده مرتبه بهندوستان لشکر کشید و قسمت بزرگی از آن

مملکت را گرفت

تا آنوقت دین اسلام بهندوستان نرفته بود سلطان محمود در جنگهای

هند

هندنیت جهاد هم میکرد و بتخانه های هند و ها را خراب مینمود

در آخر کار سلطان محمود ری و اصفهان را هم از دیلمیها

گرفت مختصر صاحب دولت و مملکت عظیم معتبری شد و اسم

بزرگی از خود گذاشت

یکی از خوش بختیهای سلطان محمود این بود که فضلا و شعرای

معتبر در دربار او پیدا شدند و از او مدحها کردند و سلطان

با ایشان محبت زیاد نمود

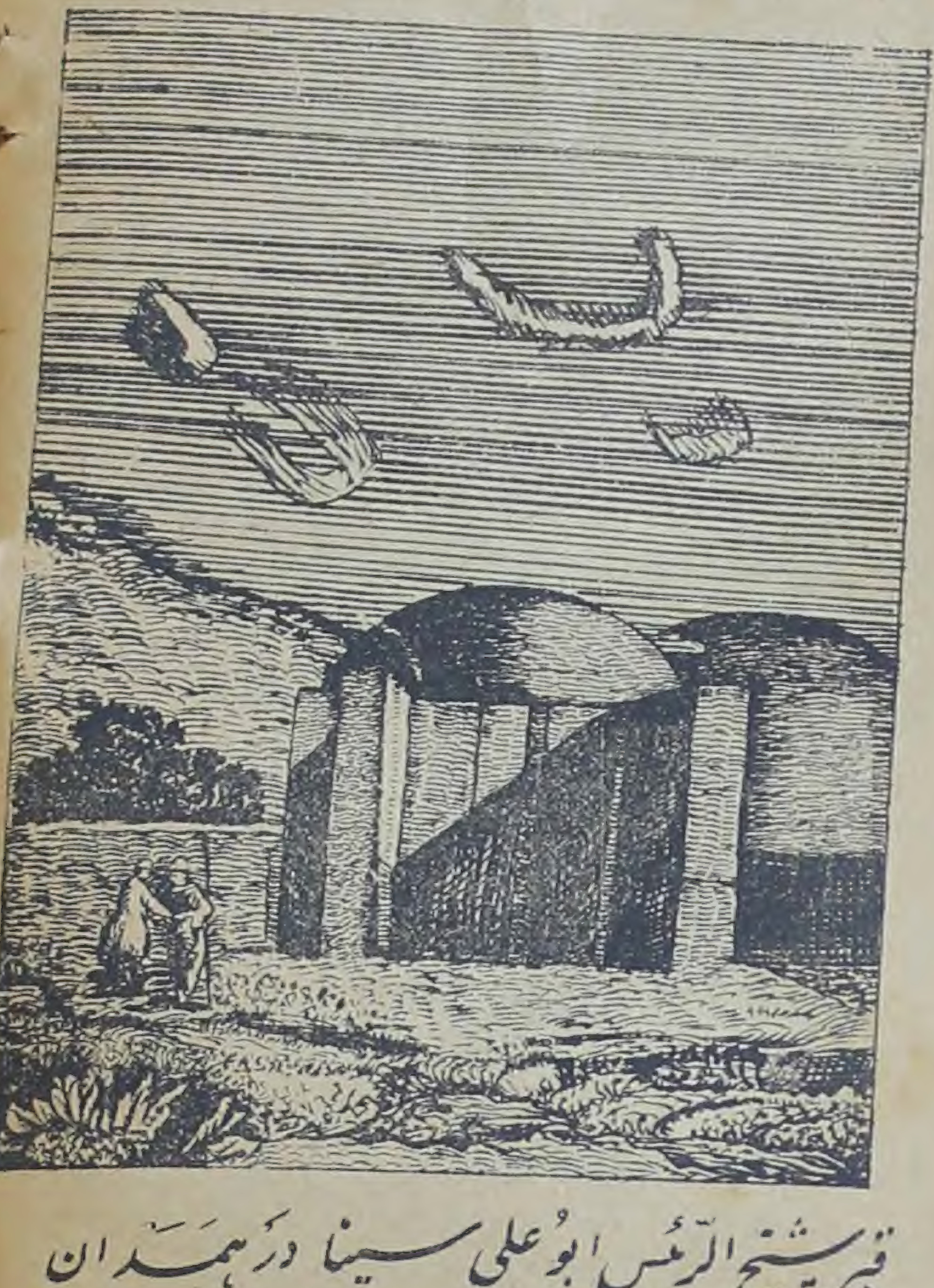
شعرای معروف آن زمان عنصری و فرخی و منوچهری

بودند و از همه بالاتر فردوسی که صاحب کتاب شاهنامه است

و آن تاریخ قدیم ایران است که فردوسی بشعر در آورده است

وجود

وجود این قبیل شعرا زبان فارسی را دوباره اهمیت داد و معتبر کرد



قبر شیخ الرئیس ابو علی سینا در همدان

شیخ الرئیس

شیخ الرّئیس ابو علی سینا که معروف ترین حکماء و اطبّای ماست
معاصر سُلطان محمُود غزنوی بود ابو علی مِسْکَویَه حکیم معتبر
و اَبو ریحان ریاضی دان بزرگ هم در زمان آن پادشاه بودند
بعد از سلطان محمود پسرش سُلطان مسعُود جانشین اُو شد
در زمان او طایفهٔ از ترکها معروف به سلجوقی از ترکستان
رُو بایران آوردند سلطان مسعود ابتدا در دفع آنها اهمال
کرد لهذا قوّت گرفتند و بر خراسان مُسلّط شدند بعد از آن
دیگر سلطان مسعُود از عهدهٔ ایشان بر نیامد و از آنها به شکست
خورده بهندوُستان رفت و در بین راه کسان خودش
او را کُشتند (۴۳۲)

بعد از سلطان مسعود ترکان سلجوقی در ایران تسلط پیدا کردند

و سلاطین غزنوی نتوانستند خراسان را از ایشان بگیرند

و فقط در غزنین و هندوستان حکومت داشتند و جزء پادشاهان

ایران و سلاطین معتبر حساب نمیشوند

مدّت دولت تمام سلاطین غزنوی دویست سال بود

از (۳۶۶) تا (۵۸۳) امّا از این مدّت تقریباً بیش از

پنجاه سال پادشاه ایران نبودند

فصل نهم

(سلجوقیان)

ترکان سلجوقی که در زمان سلاطین غزنوی بایران آمدند

و خراسان را

و خراسان را از غزنویان گرفتند بر تودی تمام ولایات ایران را متصرف شدند و دولت بسیار معتبری تشکیل دادند رئیس سلجوقیان که این دولت را تأسیس نمود طغرل بیک نام داشت و او بعد از آنکه بیشتر ولایات ایران را گرفت ببغداد رفت و دولت آل بویه را منقرض کرد و بر خلیفه هم مسلط شد (۴۲۹)

از وقتی که دولت ساسانی منقرض شده بود مملکت ایران دویست سال در حکومت خلفا بود مدت دویست سال هم قطعه قطعه شده هر قطعه آن را طایفه متصرف بودند سلجوقیان دوباره تمام ایران را در تحت یک سلطنت در آوردند

و جانشین

و جانشین شاهنشاهان عجم شدند

بعد از طغرل بیک برادرزادهٔ او اُلْب اَرسَلان بسلطنت

ایران رسید و او ملک خود را وُسعت داد و با امپراطور رُم

جنگ کرده وی را مغلوب نمود

اُلْب اَرسلان پادشاهی بسیار خوب و عادل و جوان مرد

بود یک وزیر خوب عاقل هم داشت ملقّب به نِظام المُلک

و او سلطنت اُلْب ارسَلان را خیلی رونق داد

خواجه نظام الملک بزرگترین وزرای ایرانی است

بَعد از اُلْب ارسلان پسرش جَلالُ الدّین مَلِکشاه

سُلطان شد و او بزرگترین سلاطین سلجوقی میباشد

در زمان

در زمان این سلطان ملک سلاجقه بار وسعت یافت و بجائی رسید که از حدود چین تا بلاد شام در تصرف ایشان آمد و همه اطاعت سلطان جلال الدین ملکشاه میکردند ملکشاه متصل در ممالک خود گردش میکرد و ابنیهٔ خیریه میساخت و با مردم عدل و احسان مینمود و دانشمندان را احترام و مهربانی میکرد

وزارت جلال الدین ملکشاه را هم خواجه نظام الملک داشت و وجود این وزیر بی نظیر بیشتر اسباب جلوه و اعتبار دولت آن پادشاه بزرگ بود

خواجه نظام الملک بخیفه مدعی داشت معروف به حسن بن صباح

بن صباح که مردی فاضل و باهوش و بسیار زیرک بود
اما جاه طلبی او را الفتنه جوئی وا میداشت
چون حسن بواسطه وجود خواجه در خدمت ملکشاه اعتباری
پیدا نکرد بخیال دیگر افتاد و بنای ترویج مذهب اسمعیلی را
گذاشت
اسمعیلی کسانی بودند که بجای امام موسی کاظم علیه السلام
برادرش اسمعیل را امام میدانستند
خلاصه حسن صباح باین تدبیر برای خود ریاست دینی ترتیب
داد و مریدهای زیاد پیدا کرد که همه فدائی او بودند
کم کم قلعهٔ الموت را که نزدیک قزوین بود بتصرف خود
درآورد

درآورد و فرمان روائی حاصل کرد

بعد از حسن صبّاح هم چند نفر از اسمعیلیّه دارای ریاست
و حکومت بودند و بعضی نقاط ایران را در تصرف داشتند
و سلاطین سلجوقی از عهدهٔ دفع ایشان بعضی برنیامدند و چون
از ایشان بکلّی بی دین و ملحد بوده آنهارا ملاحده نیز میگویند
فدائیهای اسمعیلی بسیاری از بزرگان و فضلارا که برای کار
خودشان مضر میدانستند بکشتند و مردم مدّتی از فتنه‌های
این طایفه مشوّش و پریشان خاطر بودند
خواجه نظام الملک را هم اسمعیلیها بقتل رسانیدند و چیزی از قتل
آن وزیر نگذشت که جلال الدین ملکشاه نیز وفات کرد (۴۸۵)
خیام

خیام حکیم و فاضل و شاعر مشهور و امیر معزی که از شعرای بزرگ است معاصر ملکشاه بودند

بعد از ملکشاه برادران و پسران او برای سلطنت بنای زد و خورد گذاشتند و مملکت را مغشوش کرده اسباب ضعف دولت سلجوقی شدند

یکی از پسرهای سلطان ملکشاه سنجر نام داشت و او مرد بزرگی بود بر غالب ممالک پدر خود تسلط یافت اما بحکومت خراسان قناعت کرد

سلطان سنجر با امرای ولایات اطراف خراسان جنگهای بسیار کرده به همه غلبه نمود و دارای اسم و رسم بزرگ شد اما

آخر کار

۴۰

آخر کار در جنگ با طایفه از ترکان که معروف به غُز بودند
شکست خورده و اسیر شد و ترکان غز سه سال او را نگاهداشتند
و در خراسان خرابیها نمودند

انوری و سنائی که از شعرا و فضلای بزرگ میباشند
معاصر سلطان سنجر بوُدند

در زمان گرفتاری سلطان سنجر و بعد از فوت او ممالک
سلجوقیان بکلی مغشوش شد و در هر ولایتی بزرگی بخیال
استقلال افتاد

ازجمله در آذربایجان و فارس دو طایفه تسلط پیدا کردند
که آنها را اتابکان میگویند

اتابک

اتابک یعنی پدر بزرگ و آن طایفه را از آن جهت اتابکان

میگفتند که ابتدا لَلِهٔ شاهزادگان سلجوقی بودند

معتبرترین اتابکان آذربایجان اوّل اتابک ایلدگز است

دوّیم محمّد جهان پهلوان سیّم قِزِل اَرسلان

که نزدیک بود بسلطنت برسد

اتابکان فارس را سُلغری هم میگویند زیرا که از اولاد

یکنفر بودند که سُلغر نام داشت

معروفترین اتابکان فارس

سعدبن زنگی و پسرش ابوبکر

میباشند که شیخ سعدی معاصر

ایشان



صورت شیخ سعدی

ایشان بوده است

نظامی و ظهیر فاریابی و خاقانی و کمال الدین اسمعیل بزرگان

شعرای اواخر سلاجقه بوده اند

اگرچه سلاطین سلجوقی ترک و اجنبی بودند و انتشار اتراک

در ایران بواسطهٔ تسلط ایشان شد با وجود این از بهترین

سلسله های پادشاهان ایران میباشند

انقراض دولت سلجوقی بواسطهٔ پادشاهان خوارزم

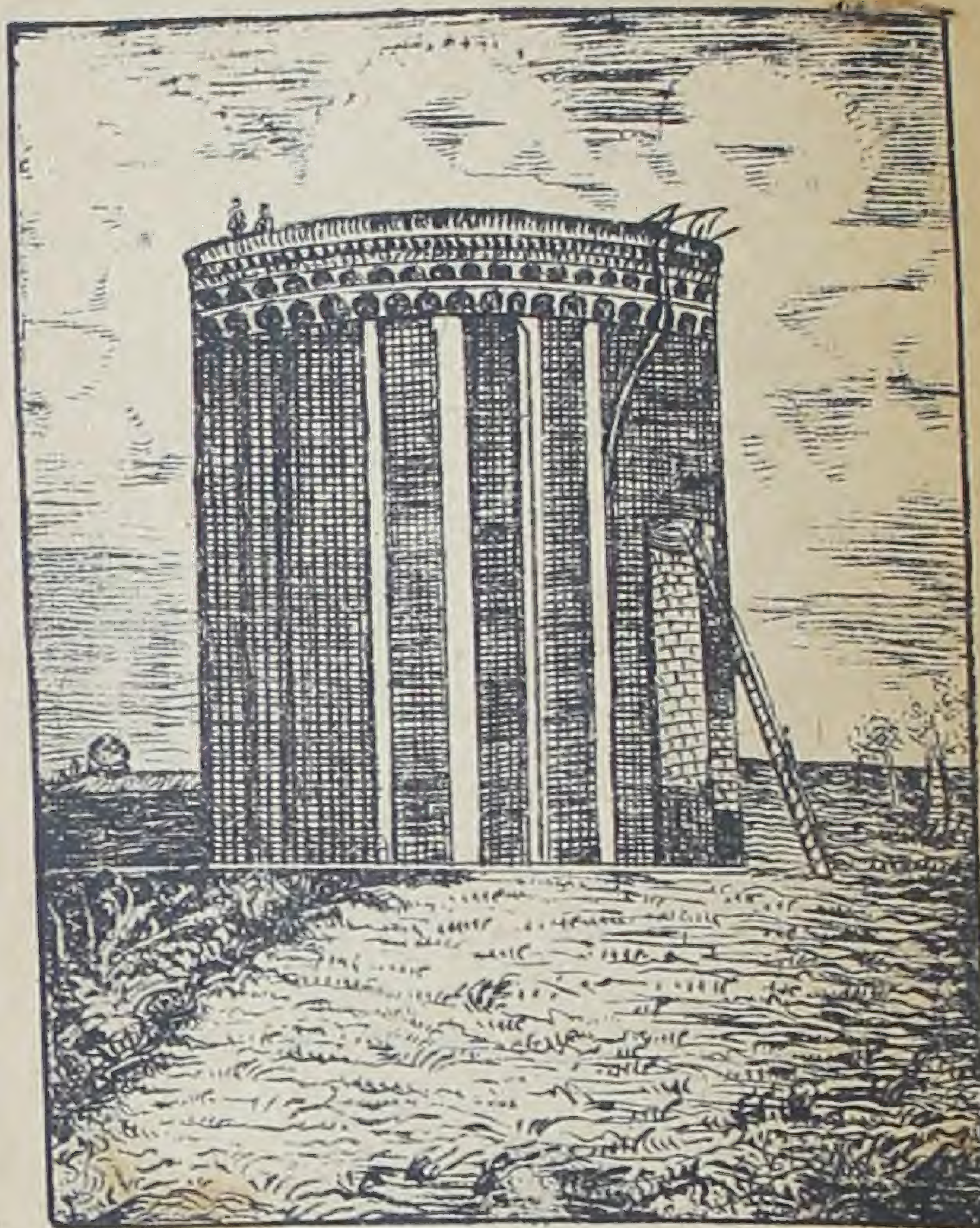
واقع شد (۵۹۰)

فصل دهم

(خوارزمشاهیان)

یکی از ولایاتی که در زمان ضعف سلاجقه دارای حکومت مستقل
شد خوارزم بود یعنی حاکمی که سلطان سنجر برای خوارزم
معین کرد از اطاعت او خارج شد و حکمرانی آن ولایت را
در خانوادهٔ خود موروثی نمود
پادشاهان خوارزم که آنها را خوارزمشاه هم میگویند
چون ضعف دولت سلاجقه را دیدند از خوارزم تجاوز نموده
بخراسان نیز دست اندازی کردند
یکی از خوارزمشاهیان که علاءالدین تکش نام داشت
بخیال افتاد ولایات دیگر سلاجقه را نیز بگیرد آتابکان
آذربایجان هم که با سلاجقه مخالفت داشتند با او همراهی کردند

صورت



صورت برج طغرل که ظاهراً مقبرهٔ سلطان طغرل
اوّل سلجوقی است در ری

و باسلطان

وباسلطان سلجوقی که آن وقت طُغرل سیم نام داشت
بنای زد و خورد گذاشتند

طغرل از عهده دفع خوارزمشاه و اتابک بر می آمد اما
عیاشی و شرابخواری کار اورا خراب کرده در جنگ کشته
شد و همان سلسله سلجوقی منقرض شد ملک ایشان
بتصرف خوارزمشاهیان در آمد (۵۹۰)

پسر علاء الدین تکش که سلطان محمد نام داشت دولت
خوارزمشاهی را بسیار وُسعت و عظمت و اعتبار داد
و ترکستان و غالب بلاد ایران و بعضی از نقاط هند و ستان را
متصرف گردید اما در این وقت دولت خوارزمشاهی و تمام
مشرق

مشرق تین گرفتار بلیّهٔ بزرگی شد و مصیبتی عظیم دید

این مصیبت و بلیّه تاخت و تاز مغول بود

مغول قبایلی بودند وحشی و صحرا گرد و بت پرست در مغولستان

که ولایتی است در مشرق ترکستان

این طایفه چند مرتبه از ولایت خود حرکت کرده باطراف

تاخت و تاز نموده و هر جا رفته اند خرابی و قتل و غارت

زیاد کرده اند

هر قبیلهٔ از مغول یک نفر بزرگتر و رئیس داشت که

اورا خان میگفتند

در زمان سلطان محمد خوارزمشاه یکی از خان زاده های مغول

بزحمت

برحمت زیاد تمام قبایل مغولستان را مطیع خود نمود و سلطان

آن مملکت گردید

این شخص معروف به چنگیزخان است و او مردی بی رحم و

خونخوار امّا بلند همّت و باکفایت بود بسلطنت مغولستان

قناعت نکرد و چین و ترکستان را هم تصرّف نمود و با ممالک

خوارزمشاهی همسایه شد

در ملک خوارزمشاه با بعضی از تجار مغول و گماشتگان

چنگیزخان بدرفتاری کردند و آنها را کشتند خان مغول

ازاین واقعه متغیّر شد و لشکر بایران کشید (۶۱۵)

سُلطان محمّد خوارزمشاه چون تاب مقاومت سپاه چنگیز

نیاورد

نیاورد فرار کرد و مغول دنبال او افتادند و بنای خرابی

و قتل و غارت گذاشتند

بخارا و بلخ و هرات و مرو و نیشابور را که شهرهای معتبر خراسان

بود بکلی خراب کردند و چندین کرور مردم را بقتل رسانیدند

نه پیر گذاشتند نه جوان نه زن نه مرد مختصر وطن بدبخت ما

صدمه از مغول دید که نظیر آن دیده نشده گویا این طایفه

دشمن انسان بودند و با آبادی عداوت داشتند

سلطان محمد بزودی با کمال ذلت مرد و پسر رشیدش

سلطان جلال الدین با مغول بنای زد و خورد گذاشت

مکرر سپاه چنگیز را شکست داد و شجاعت فوق العاده بظهور

رسانید

رسانید اما عاقبت مغلوب شد و بهندوستان فرار کرد و بعد از

چندی بایران مراجعت نموده آخر الامر کشته شد

ممالک ایران زیر پای مغول افتاد و دولت خوارزمشاهی

منقرض گردید (۶۲۸)

فصل یازدهم

(چنگیزیان)

چنگیز خان قبل از فوت سلطان جلال الدین خوارزمشاه

درگذشته و ممالک وسیع او به پسرانش رسیده بود

پسران چنگیز هم بر وسعت ملک پدر افزودند چنانکه از

دریای زرد تا دریای روم متصرف ایشان درآمد

اگرچه

- اگرچه این ممالک مابین پسران چنگیز منقسم شده اما به یاست
کل مغول با یکی از ایشان بود که اُکتای قاآن نام داشت
و او بسخاوت و نیک فطرتی معروف است
مملکت ایران قسمت یکی از پسران چنگیز شد که تولی خان
اسم او بود و بعد از او به پسر او هلاکو خان رسید
اما تمام ولایات ایران هنوز در دست تصرف مغول در نیامده
بود این کار را هلاکو خان صورت داد
چون هلاکو خان با یران آمد و این مملکت را مسخر نمود قلاع
ملاحده را خراب کرده قدرت ایشان را برانداخت و
مردم را از وحشت و اضطراب ترددیرها و فتنه های آن جماعت
آسوده

آسوده نمود

بعد از آن هلاکو خان عازم بغداد شده و دار الخلافه را محاصره کرد و آن را گرفت و مستعصم خلیفهٔ عباسی را بقتل رسانید و دولت خلفای بنی عباس منقرض گردید (۶۵۶)

خلفای بنی عباس هر چند مدتها بود قدرتی نداشتند و طوائف مختلفه از قبیل آل بویه و سلاجقه و بعضی دیگر اختیار کارها را از دست ایشان گرفته بودند لکن تا آنوقت باز عنوان و صورت ظاهری از خلافت باقی بود غلبهٔ هلاکو خان و کشته شدن مستعصم آنرا هم از میان برد و عنوان خلافت موقوف شد

پس از فتح بغداد هلاکو خان موصل و شام را هم مسخر کرد

بعد از آن

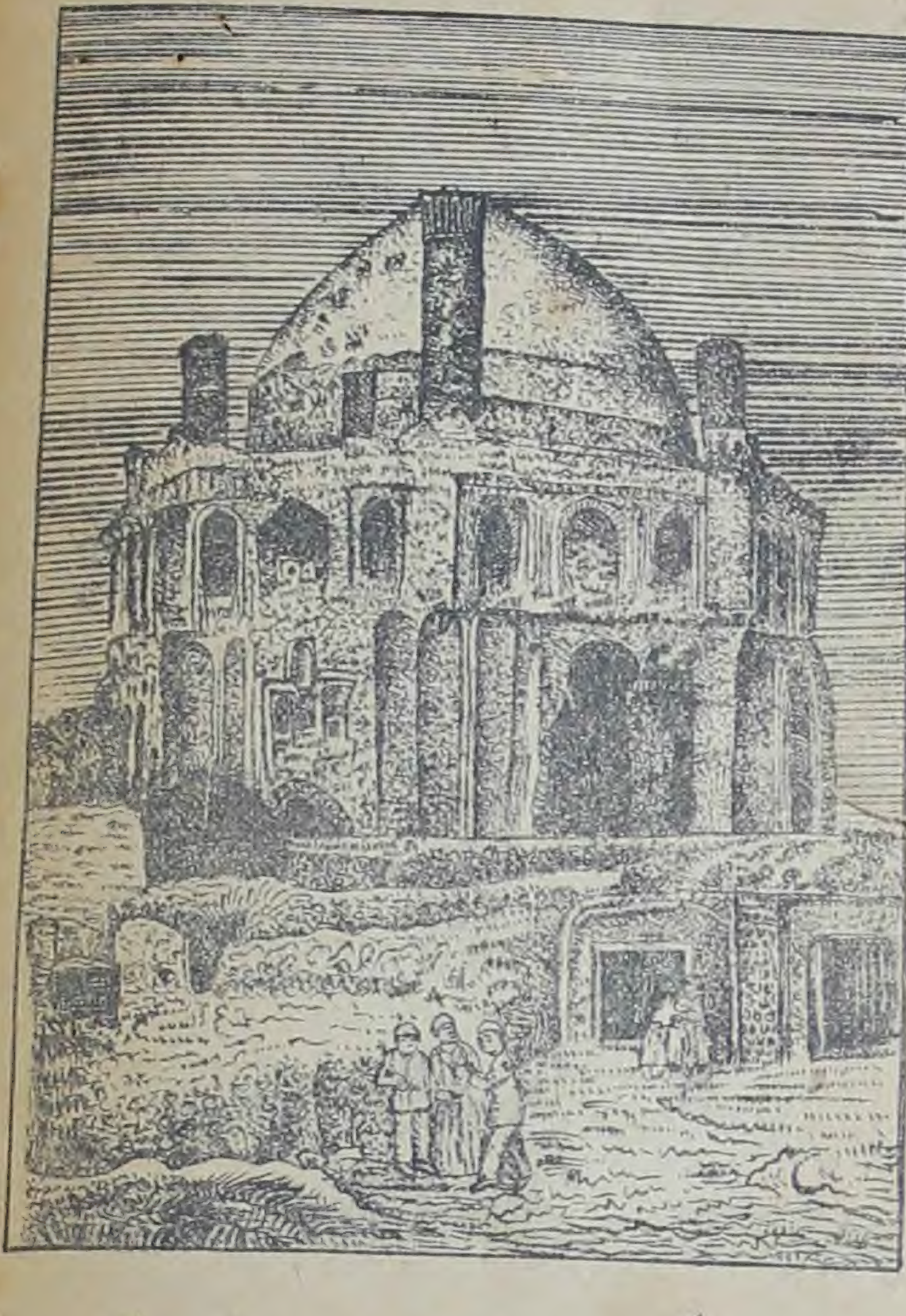
بعد از آن نمود در آذربایجان شهر مراغه را پای تخت
خویش قرار داد
خواجه نصیر الدین طوسی که از حکمای بزرگ ماست در خدمت
هلاکو خان قرب و منزلت زیاد داشته و در مراغه برای او ترتیب
رصد و زیج داده و از وحشیگری و سبعیت مغول تا یک
اندازه جلوگیری نموده است
بعد از هلاکو خان اولاد او و کلیهٔ مغول باهم بنای نفاق
ورزیده و خورد گذاشتند و باین واسطه دولت خودشان را
ضعیف و مملکت را خرابتر کردند
اگر چه بعضی از سلاطین مغول عادل و خوش رفتار بودند
اما کلیه

اما کلیهٔ استیلای ایشان بواسطهٔ وحشیگری و سبعیت این
طایفه برای ممالک با آفت بزرگی بود زیرا که سیل خون جاری
کردند و جمع کثیری را تلف نمودند و مملکت را خراب و
ویران ساختند و آثار تمدن و علم و هنر را بر انداختند و طبیعت
و اخلاق مردم را ضایع و فاسد کردند
چون مغول مسلمان نبودند و مشرک بودند تسلط ایشان
باسلام هم صدمهٔ کلی زد و در حقیقت اسباب بزرگ ضعف
اسلام استیلای مغول بود
اما سلاطین مغول بعد از آنکه چندی بر مسلمین حکومت کردند
چون دین و مذهب و آداب مسلمین بر آنها مزیت داشت
ناچار

ناچارکم کم با رعایای خود همرنگ شدند چنانکه غازان خان پادشاه ششم از اولاد هلاکوخان که سلطانی عادل ونیکوکردار بود مسلمان شد و بواسطهٔ او بسیاری از مغول باین دین آمدند و مسلمین از خفّت و ذلّت خارج شدند

(نزدیک سال ۷۰۰)

برادر غازان خان که الجایتو نام داشت و معروف به سلطان محمّد خدابنده است نیز پادشاه خوبی بوده و مذهب تشیّع داشته و او شهر سلطانیّه را ساخته پای تخت خویش قرار داد و الآن در سلطانیّه خرابه گنبد بزرگی است که مقبرهٔ شاه خدابنده و از ابنیهٔ معتبر بوده است

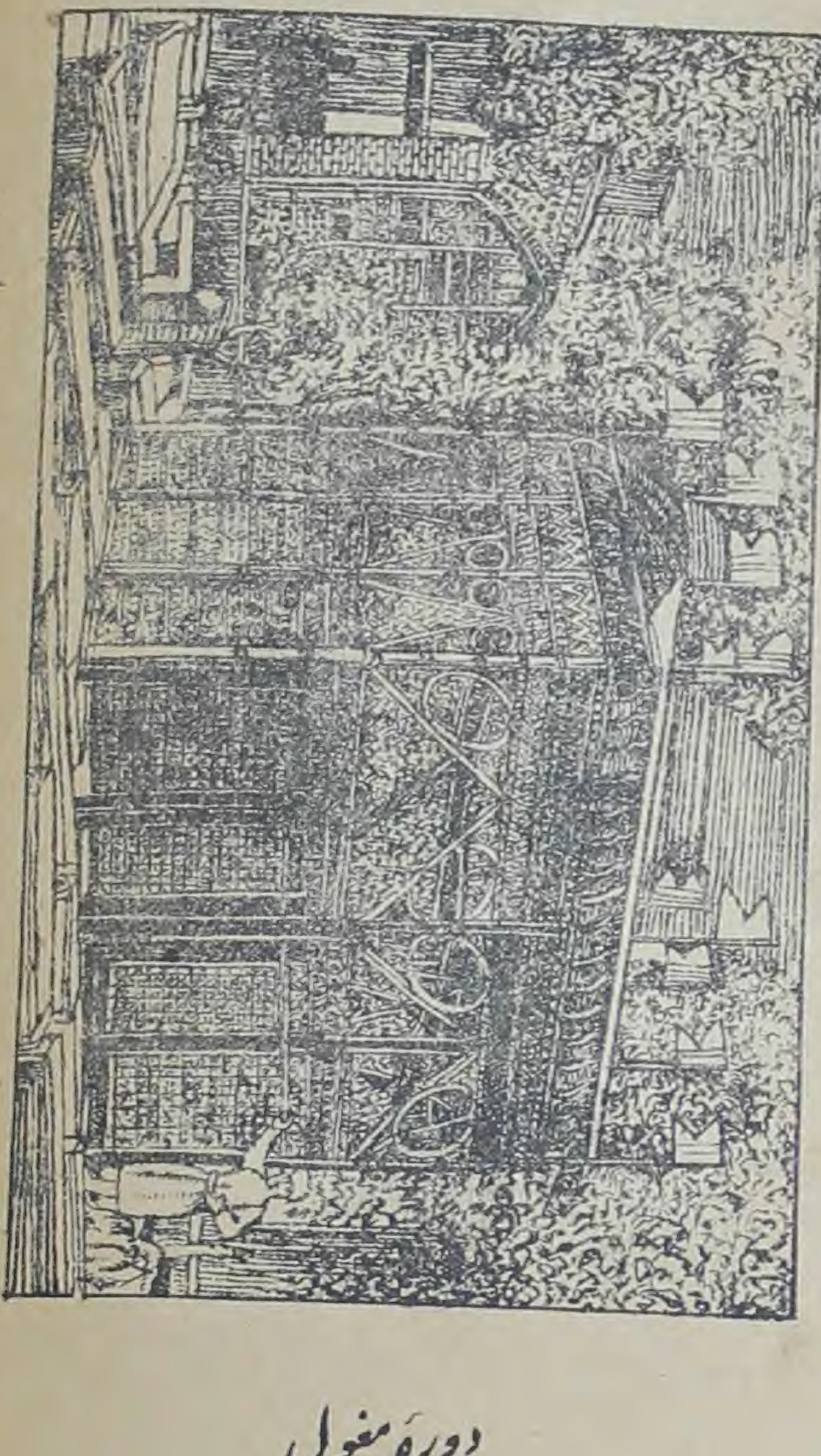


خرابهٔ گنبد شاه خدابنده در سلطانیه

در زنجان

در زمان سلاطین مغول در بعضی نقاط ایران بعضی سلسله‌ها حکمرانی
میکردند که تقریباً مستقل بودند و فقط اسم تبعیت مغول را
داشتند مخصوصاً اوقاتی که سلاطین مغول ضعیف بودند
امّا ضعف سلاطین مغول در آخر کار بجائی رسید که از خودشان
هیچ قدرت و اختیار نداشتند و اُمرا و بزرگان دولت
هر کس را میخواستند نصب میکردند و عزل مینمودند و آن اُمرا هم
چون باهم نمیساختند متّصل زد و خورد در کار بود و یک چند
مردم این سرزمین سرگردان بودند تا وقتی که جنگجوئی خونخوار
موسوم به تیمور پیدا شده دوباره صفحهٔ آسیا را میدان تمامت
و تاز خونریزی قرار داد

مقبرهٔ



مقبرۂ خواجہ حافظ در شیراز بنای شاہزادہ شجاع السلطنہ

دورهٔ مغول چون زمان انقلاب و خشگری بوده فضلا و شعرای زیاد ظهور نموده کسانی را که در این دوره باید بشناسیم از حکما خواجه نصیر طوسی و از شعرا و عرفا شیخ سعدی و شیخ عطار و مولانا جلال الدین رومی و خواجه حافظ میباشند

(فصل دوازدهم)

(تیموریان)

بیچاره مردم ایران هنوز از زیر بار فتنهٔ چنگیز بلند نشده و دولت مغول مجال نفس کشیدن بایشان نداده بود که گرفتار فتنهٔ امیر تیمور شدند و دوچار قتل و غارت جدید گردیدند تیمور که از فاتحین و جهانگیرهای مشهور است بزرگ زادهٔ ترکستان

ترکستانی بود چون همتی عالی داشت بخیال خودسری افتاد

و برای خویش اسباب حکمرانی و استقلال فراهم آورد و

با مدعیان خود زد و خوردها کرد تا بپادشاهی ترکستان رسید

(۷۷۱)



صورت امیر تیمور

بعد از آنکه در ترکستان تسلط کامل یافت کاشغر و خوارزم را

گرفت و متوجه خراسان شد

چون

چون ایران آن وقت فی الحقیقه بی صاحب بود و دولت

و سلطنت معتبر مقتدری نداشت امیر تیمور بسهولت میتوانست

این مملکت را مسخّر کند

امّا در ایالات مختلفهٔ ایران طوایف متعدّده حکمرانی داشتند

و امیر تیمور تمام آنها را میبایست مطیع خود نماید لهذا چندین

دفعه بایران لشکر کشید و در عرض پانزده سال تمام ایران را

با عراق عرب و کردستان و آسیای صغیر و گرجستان

متصرّف شد

امیر تیمور در خاک روسیه هم تاخت و تاز کرده تا مسکو

رفت و همه جا قتل و غارت بسیار نمود مخصوصاً در وطن

بدبخت

بدبخت را کشتار فوق العاده نمود و در بعضی نقاط بقدری آدم کشت که از کله های ایشان منارها ساخت

بعد از آن تیمور بهندوستان رفت و تا دهلی را بتصرف خویش درآورد و انجاهم قتل بسیار نمود

پس از فتح هندوستان بایران برگشته بآسیای صغیر رفت و ایلدرم بایزید سلطان عثمانی را مغلوب و دستگیر نمود و بر شام و مصر استیلا یافت بعد از آن بترکستان مراجعت کرده مهیای تسخیر چین گردید

اگر فتح چین برای امیر تیمور میسر شده بود صاحب تمام آسیا میشد و دولتش بزرگترین دول روی زمین بود امّا اجل مهلتش نداد و قبل از

وقبل از انجام این کار درگذشت (۸۰۷)

امیر تیمور از مردان فوق العاده دنیا بود و دلیر و بلند همت و پرطاقت و مدبر و با استقامت بود اما هیچکس هم بقدر او بی رحمی و خونخواری نداشت

میرزا شاهرخ برعکس پدر مایل با منیت و آبادی و راحت سعادت مردم بود و در اصلاح خرابیهای پدرش میکوشید و اقدام بجنگی نکرد مگر برای دفاع و مطیع گردن سرکشان پسر او الغ بیک هم مرد جنگ و مملکت گیری نبود و از عهده دفع مدعیان برنیامد و پسر او میرزا عبد اللطیف اسباب قتل او را فراهم آورد

الغ بیگ

الغ بیک اهل علم و مردی فاضل بود و منجّمین را وا داشت

تا ترتیب زیجی دادند که باسم او معروف است

دولت امیر تیمور که بواسطه ظلم و خونریزی تشکیل یافته بود بعد

از خود او متلاشی شد اولادش بنفاق افتادند و باهم بنای

زد و خورد گذاشتند و باین جهت چنان ضعیف شدند

که از عهدهٔ مدّعیان خود بر نیامدند

مهمترین مدّعیان تیموریان طایفهٔ از ترکمانان بودند موسوم

به قراقوینلو و ایشان چندی در ولایات شمال

غربی و مغرب ایران تسلّط پیدا کردند بعد یک طایفهٔ

دیگر از ترکمه آنها را مقهور کرده جای آنها را گرفتند

و بر بیشتر ایران مسلط شدند و آنهارا آق قویونلو مینامند
ولایات خراسان را هم اُزبکان که یکی از طوایف ترکستان
میباشند از تیموریان گرفتند

مختصر دولت تیموری برهم خورده و ممالک باز عرصهٔ زد و خورد
شده مردم آن دو چار سرگردانی گردیدند عاقبت ظهور
دولت صفویه کار ایرانی ها را بسامان رسانید
سلسلهٔ تیموریان را گورکانیان نیز میگویند

فصل سیزدهم

(صَفَوِیّه)

در زمان امیر تیمور در اردبیل یکنفر شیخ عارف بود معروف
به شیخ

به شیخ صفی الدّین ع او مرد بزرگی بود و مُریدان بسیار

داشت نسبش با امام موسی کاظم ع میرسید

اولاد شیخ صفی الدّین اردبیلی هم مرشد بودند و مُریدان

داشتند

یکی از ایشان موسوم بسلطان حیدر بشروان رفته بود در آنجا

با شروانشاه نزاعی پیدا کرد و در آن مُنازعه کُشته شد

پسرش اسمعیل چون بسن چهارده رسید مُریدان پدر را جمع کرده

بجونخواهی رفت و شروان شاه را مغلوب نمود (۹۰۵ ع)

سال بعد با خانواده آق قوینلو بنای زد و خورد گذاشت

و ابتدا آذربایجان را مسخّر ساخت و شهر تبریز را پای تخت

نمود

خود قرار داد و مذهب تشیّع را که بعد از آل بُویه بازه

پنهان و خوار شده بود آشکارا کرد و قوّت داد

شاه اسمعیل با سلسلهٔ آق قوینلو باز هم زد و خورد کرده بر

ایشان غلبه نمودُ و عراق و اصفهان و شیراز و یزد و

مازندران را متصرّف شد و بعد ببغداد رفته آن شهر را

گرفت و خوزستان را هم مسخّر کرد

بعد از آن شاه اسمعیل بخراسان رفت و آن وقت آن

ولایت زیر دست اُزبکان بود رئیس اُزبکان که محمّد خان

شیبانی نام داشت با شاه اسمعیل جنگ کرد و شکست

خورده کشته شد و خراسان هم بتصرّف شاه اسمعیل درآمد

بنا بر این

بنابراین شاه اسمعیل تمام ولایات ایران را در تحت تسلط خود
در آورد و ایرانی ها را بعد از نُه صد سال سرگردانی دو
باره دارای دولت و سلطنت کرد
اولاد شاه اسمعیل دویست سال سلطنت داشتند
و بمناسبت اسم جدّ ایشان که شیخ صفی الدین بوُده
آنها را صفوی میگویند
دولت صفوی نظیر دولت ساسانی است و حدُود
مملکت صفویّه تقریباً همان حدُود مملکت ساسانیانست
از زمانی که عرب بر عجم مسلّط شده و دولت ساسانیان از میان
رفته بود تا این وقت که صفویّه دولت ایران را تجدید کردند
قریب

قریب نهصد سال گذشته بود

در این نهصد سال غالباً نام و نشانی از ایران در میان نبود
و ایرانیها هر وقتی گرفتار حمله و دست اندازی طایفه از قبیل
دیلم و ترک و مغول بودند و در واقع از خودشان
دولتی نداشتند و کمتر روی آسودگی و راحت میدیدند
پس شاه اسمعیل صفوی مؤسس سلسله او دولت ایران را احیا
کرده و ایرانیها را از شر تاخت و تاز اجانب و منازعه مدعیان
مختلف آسوده ساخته براحت و امنیت رسانیدند و این دولت ایران
که الآن برپاست همان است که صفویه احداث کرده اند
قوت مذهب شیعه و غلبه آن در ایران نیز بواسطه
صفویه

صفویه شد و از آن ببعد تشیع مذهب رسمی ایرانیان گردید

تمدن و رسوم و آداب و وضع زندگانی هم که ایرانیان این اواخر

داشتند و حالا کم کم میخواهند تغییر دهند همان است

که در دورهٔ صفویه صورت یافته است

امّا دولت صفویه یک مخمصه بزرگ هم داشت و آن

تعرض سلاطین عثمانی بود

عثمانی ها که یک طایفه از ترکها بودند طرف مغرب ایران

دولت معتبری تشکیل داده و شهر قسطنطنیه را گرفته و اسلامبول

پای تخت خود قرار داده بودند و میل نداشته همسایه

آنها دولت معتبری باشد

بنابراین

بنابراین وقتی که دیدند شاه اسمعیل تمام ایران را مسخر کرده دولت بزرگی تشکیل داد خواستند نگذارند آن دولت باقی بماند چون عثمانیها خودشان سُنّی بودند تشیع صفویه و ایرانیها را بهانه کرده بعنوان جهاد از طرف آذربایجان بنای دست اندازی بخاک ایران گذاشتند و اکثر سلاطین صفوی گرفتار این کشمکش بودند

خلاصه سلطان سلیم عثمانی با آذربایجان آمده در چالدران با شاه اسمعیل جنگ کرد چون اسباب کار سلطان سلیم بهتر بود با وجود شجاعت شاه اسمعیل بر او غلبه کرد و به تبریز آمد اما مجبور شد بزودی مراجعت کند و نتوانست از این جنگ

جنگ فایده نبرد

شاه اسمعیل بعد از آن گرجستان را هم فتح کرد ولی این

فتح آخر او بود و سال بعد جوان مرگ شد (۹۳۰)

جانشین شاه اسمعیل پسرش شاه طهماسب بود ابتدا چون

طفل بود بزرگان بواسطه نفاق خودشان مملکت را مغشوش

کردند اما بزودی شاه طهماسب رشته امور را بدست گرفت

و کارها را منظم کرد

در زمان شاه طهماسب غالباً ازبکان از طرف مشرق و

عثمانیها از طرف مغرب بایران تاخت و تاز میکردند و

پادشاه صفوی مجبور بود با ایشان زد و خورد کند

ازبکان را

ازبکان را شاه طهماسب متّصل شکست میداد امّا آنها دست بر نمی داشتند

سلطان سلیمان عثمانی نیز مکرّر بایران آمد و بسلطانیه هم رسید امّا هر دفعه مجبور بمراجعت شد و آخر کار بمصالحه رسید

شاه طهماسب شهر قزوین را پای تخت خود قرار داده بود

بعد از شاه طهماسب پسرش شاه اسمعیل ثانی بتخت نشست امّا او پادشاه خوبی نبود و سلطنتش هم طولانی نشد و برادرش سلطان محمّد جانشین او گردید

سلطان محمّد هم بی کفایت بود در زمان او از یک طرف عثمانی ها بآذربایجان آمدند از طرف دیگر بزرگان مملکت بنای

بنای سرکشی گذاشتند و پسرش عباس میرزا را که در خراسان

بود وا داشتند که از اطاعت او خارج شود واو آمده شهر

قزوین را متصرف شد و بتخت سلطنت نشست (۹۹۶)

شاه عباس از پادشاهان بسیار بزرگ است و بدولت

و ملت ایران خدمات زیاد کرده است

اوّل بزرگان مملکت را که خودسر بودند مُطیع و آرام کرد

بعد از آن چندین دفعه بخراسان رفت و ازبکان را

که متصل بخراسان تاخت و تاز میکردند مقهور کرد

و ولایتهای دیگر را هم تماماً امن و آرام نمود بعد بخیال

دولت عثمانی افتاد

صورت



صورت شاه عباس بزرگ

از ابتدای

از ابتدای ظهور صفویه عثمانیها با ایشان سر بسر میگذاشتند.
خصوصاً در اغتشاشات آخری بسیاری از ولایات غربی
ایران را متصرف شده بودند شاه عباس با آنها بنای
زد و خورد را گذاشت و چندین سال با ایشان جنگ کرده و چند دفعه
لشکرهای ایشان را شکست داد تا عاجز شدند و شاه
عباس آذربایجان و قفقاز و کردستان و ارمنستان و
عراق عرب را مسخر نمود و وسعت ممالک ایران را بکمال رسانید
شاه عباس علاوه بر اینکه ایران را وسعت داد و امن کرد
آن را آباد هم نمود شهر اصفهان را پای تخت قرار داد و
در آنجا و سایر جاهای ایران عمارات و ابنیه و بازار و
مساجد

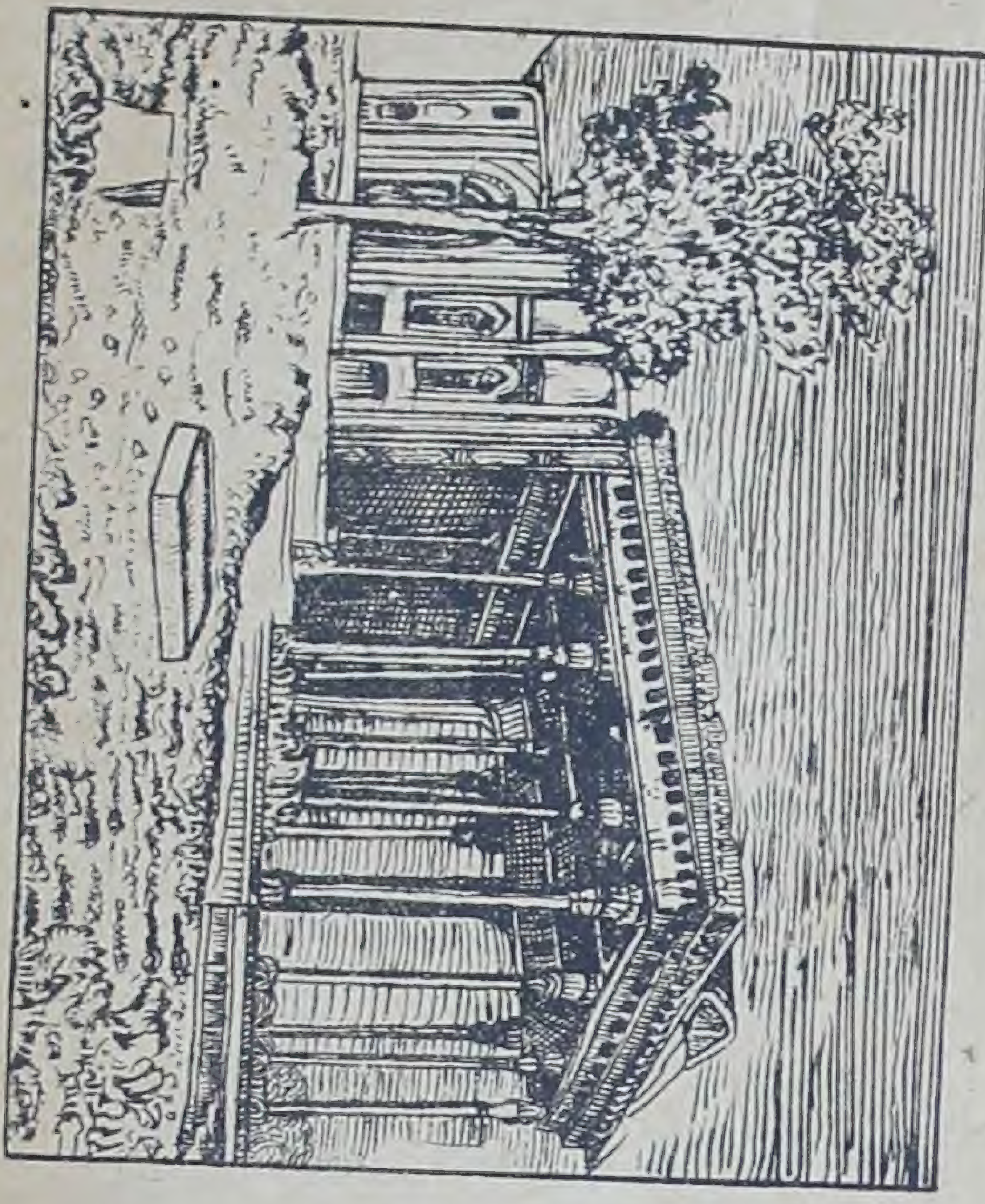
و مساجد و راهها و کاروانسراهای بسیار بساخت شهرهای اشرف و فرح آباد در مازندران و بندر عباس در کنار خلیج فارس از بناهای اوست

شاه عبّاس علم و صنعت و تجارت را هم ترویج میکرد و علما و هنرمندان را دوست میداشت

این پادشاه بزرگ در عدالت و سیاست هم خیلی سعی داشت مختصر دولت صفوی را باعلیٰ درجه ترقّی و کمال رساند

بعد از شاه عبّاس نوادهٔ او باسم شاه صفی پادشاه ایران شد امّا او ظالم و بی رحم بود و بسیاری از شاهزادگان و بزرگان را بکشت

عمارت



عمارت آئینه خانه از ابنیهٔ

صفویهٔ در اصفهان

واقعه

واقعهٔ مهمّ سلطنت شاه صفی جنگ ایران است با عثمانی

دراین جنگ عثمانی‌ها بغداد را گرفتند و ایرانی‌ها ایروان را

متصرّف شدند بعد از آن صلح کردند و بموجب عهدنامه

بغداد بتصرف عثمانی و ایروان در دست ایران ماند

(۱۰۴۴)

پسر شاه صفی یعنی شاه عبّاس ثانی پادشاه خوبی بود

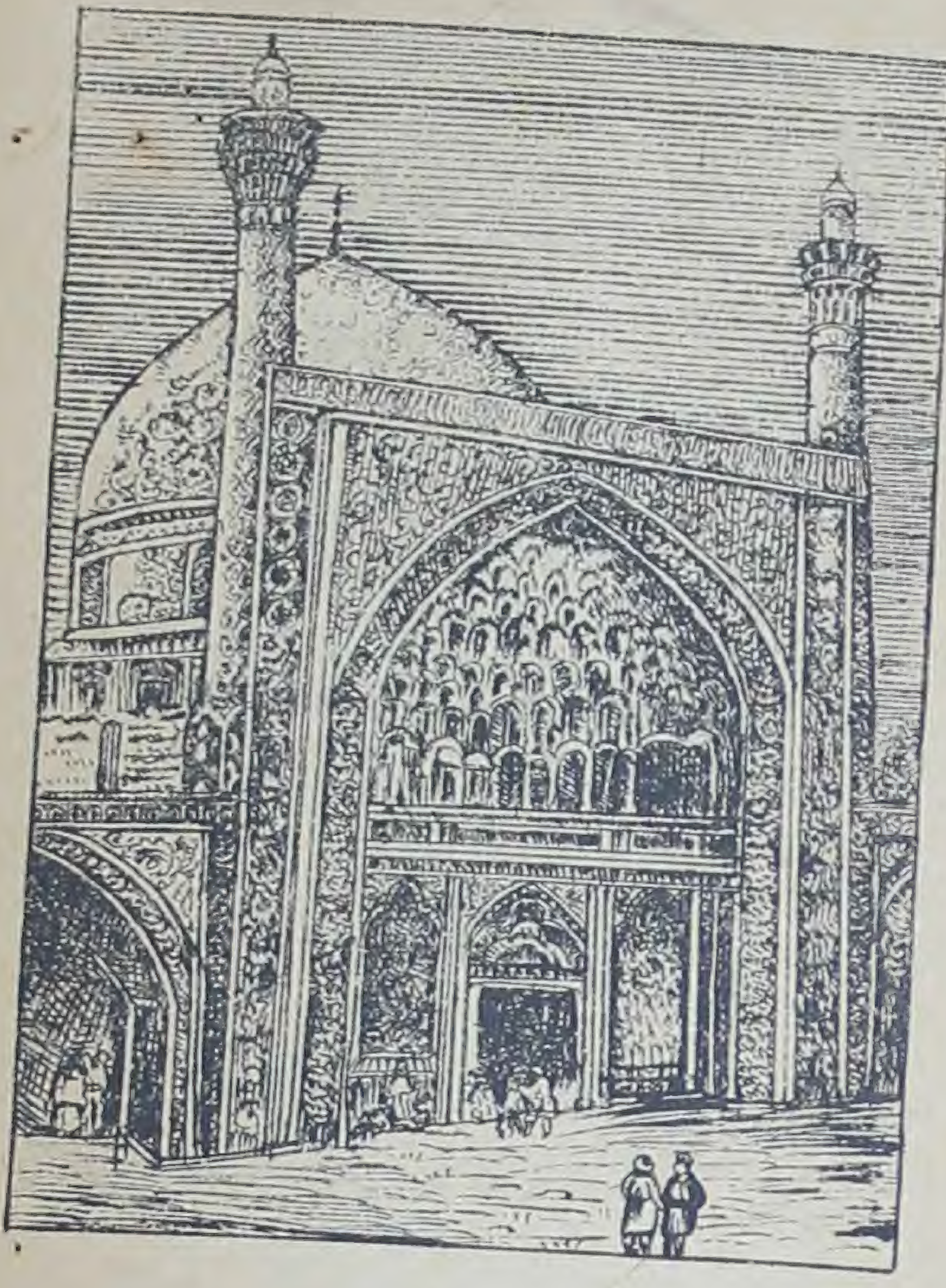
و در سلطنت او مردم راحت و آسوده بودند

شهر قندهار که در زمان شاه صفی بدست سلاطین هند افتاده

بود شاه عبّاس ثانی دوباره آن را گرفت

بعد از شاه عباس ثانی پسرش شاه سلیمان بتخت نشست

صورت مسجد



صورت مسجد شاه اصفهان بنای شاه عبّاس بزرگ

واو

واو وزیر خوبی داشت موسوم به شیخعلی خان و زمان این پادشاه

دوزیر دورهٔ راحت و آسایش ایرانیها بوده و واقعهٔ مهمی ندارد

امنیّت وراحتی که در این وقت مردم ایران داشتند در

حقیقت از دولت شاه عباس بزرگ بوده که سلطنت را

قوّت داده و مملکت را آباد کرده بود اما این فراغت مردم را

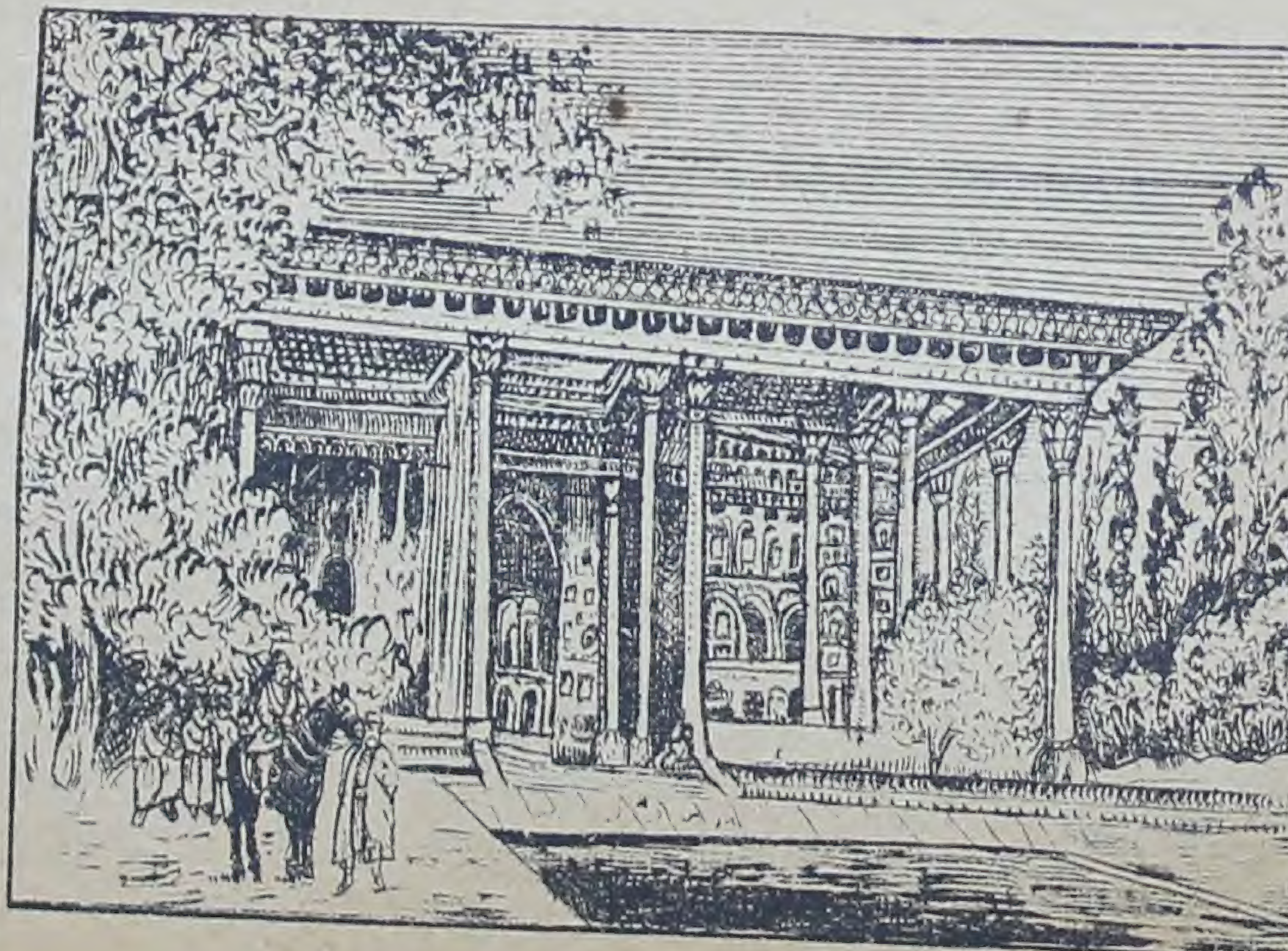
تنبل و تن پرور کرد

اتفاقا جانشین شاه سلیمان یعنی پسرش شاه سلطان حسین هم

پادشاهی کم عقل و بی کفایت بود و وزرا و امرای دولت

او نیز مردمان فاسد بی هنر بودند

یکی از بزرگان افغان قندهار موسوم به میرویس که از



صفہان بنای شاہ عباس ثانی

خرابی دربار ایران مطلع بود افغان های قندهار را بر حاکم ایرانی ایشان بشورانید و او را کشت و مستقلاً در آنجا حاکم شد بعد از میرویس پسرش محمود جای او را گرفت و سیستان و کرمان را هم متصرف شد و رو باصفهان کرد

امرا و رجال دربار شاه سلطان حسین همه تن پرور و بی کاره بودند و خود شاه هم بدعا و وِرد و اعمال زنانه میخواست رفع بلیه بکند

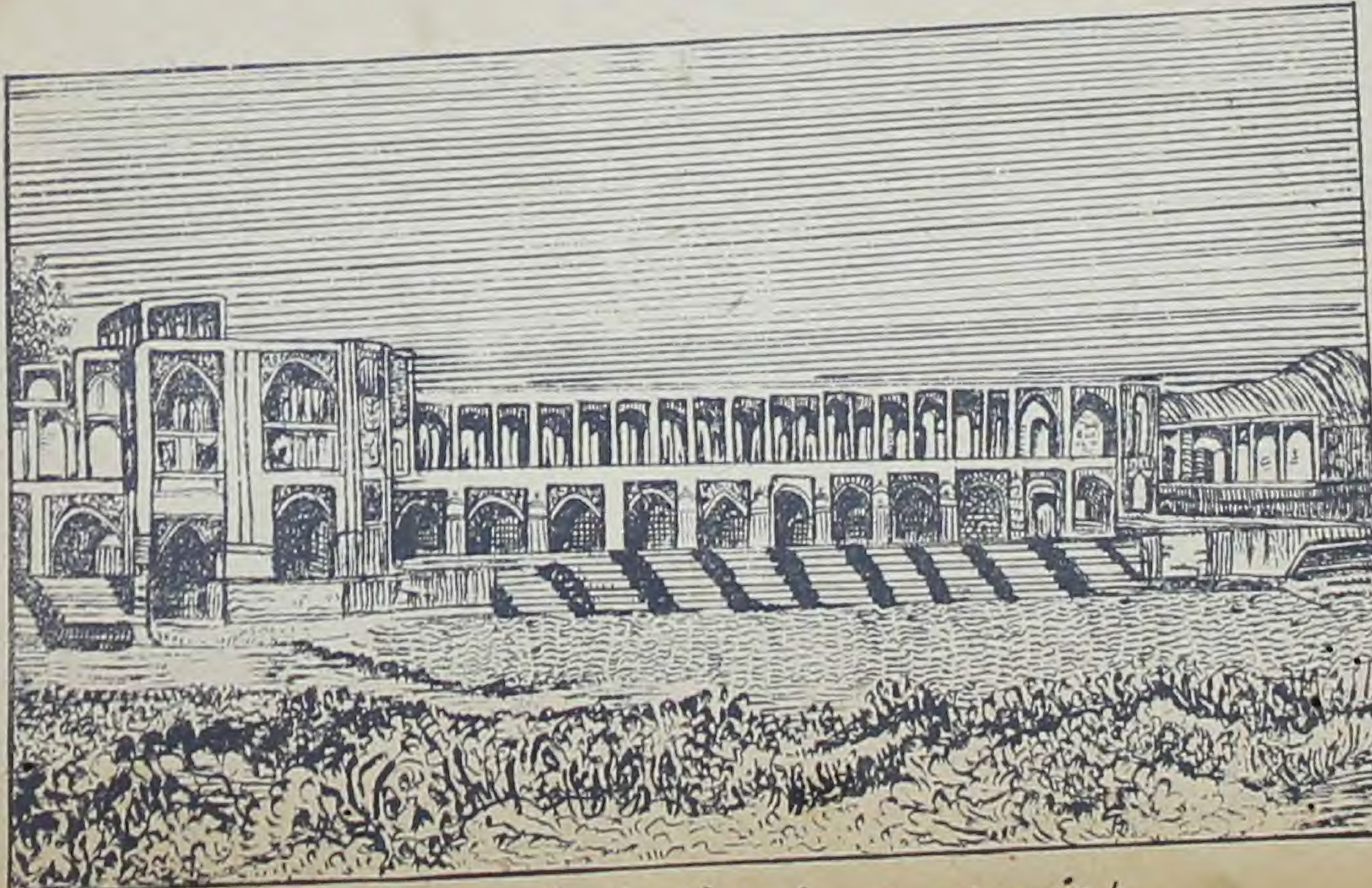
بنابراین افغانها بسهولت لشکر شاه را شکست دادند و صفهان را محاصره نمودند چون مردم پای تخت محصور گرفتار قحط و بی قوتی شدند سلطان حسین مجبور بتسلیم گردید و بدست خود تاج سلطنت را

بمحمود افغان داد (۱۱۳۵)

محمود اصفهان را متصرف شد و از آنجائی که افاغنه قومی وحشی و سبع بودند در اصفهان و شهرهای دیگر بنای خونریزی و بیرحمی گذاشته و بسیاری از شاهزادگان صفوی و بزرگان و علما را کشتند

محمود بزودی دیوانه شد و بحال بدی افتاد و آخر پسر عمش که اشرف نام داشت او را بقتل رسانید و جای او را گرفت در این وقت دولت روس که تازه بواسطه پطر کبیر شروع بترقی کرده بود موقع بدست آورد و از طرف شمال بنای دست اندازی بخاک ایران گذاشت

دولت



پل خواجو بر زاینده رود صفاهان بنای شاه عباس ثانی

دولت عثمانی هم که از قدیم با ایران عداوت داشت

و میخواست این دولت را ضعیف و نابود کند

پس این دو همسایهٔ ما باهم متّفق شدند و قرار دادند ولایات

شمال را روس متصرّف شود و قسمت غربی را عثمانی بگیرد

امّا در این وقت انقلابی در ایران روی داد که نگذاشت

این خیالات صورت وقوع یابد

فصل چهاردهم

نادرشاه و کریم خان زند

وقتیکه افاغنه اصفهان را محاصره کرده بودند طهماسب میرزا

پسر شاه سلطان حسین از آن شهر فرار کرد که شاید لشکری

فراهم

فراهم آورده و افاغنه را بیرون کند

بعد از گرفتاری شاه سلطان حسین طهماسب میرزا هم خود را شاه

گذاشت و از فتحعلی خان قاجار کمک خواست که ممالک از

دست رفتهٔ خود را دوباره بگیرد

قاجاریّه طایفه بودند ترک در استراباد و فتحعلی خان

رئیس ایشان بود

فتحعلی خان لشکر مختصری برای شاه طهماسب فراهم

کرد و بقصد تسخیر خراسان حرکت نمودند

در بین راه شخصی موسوم به نادر قلی از طایفه افشار که یکی از

طوایف ترک خراسان بود باردوی شاه طهماسب آمد

نادر قلی

نادرقلی اصل و نسبی نداشت اما مردی دلیر و بلند همّت بود
و باین واسطه معتبر شده بود
شاه طهماسب نادرقلی را در خدمت خود قبول کرد و او را
طهماسبقلی خان لقب داد و او چون فتحعلی خان قاجار را
رقیب خود میدید تدبیری کرد که فتحعلی خان را کشتند
بعد از آن بشهر مشهد رفته آنجا را گرفت و بزودی خراسان را
برای شاه طهماسب مسخّر نمود
اشرف افغان چون این خبر شنید برای جلوگیری از ترقی
شاه طهماسب رو بخراسان گذاشت
نزدیک دامغان لشکر افغان باردوی شاه طهماسب رسید
و جنگ

(۱۱۴۵)

وجنگ در گرفت و طهماسبقلی خان اشرف را مغلوب کرد واو باصفهان فرار نمود

نزدیک اصفهان در مورچه خورت باز یکدفعه طهماسبقلی خان اشرف را شکست داد بطوری که افاغنه مجبور شدند از اصفهان فرار کنند و بطرف شیراز روند

بعد از این فتح پای تخت ایران پس از هفت سال گرفتاری بدست افغان دوباره بتصرف شاه طهماسب صفوی در آمد.

(۱۱۴۲)

طهماسبقلی خان باز بتعاقب افغانها رفت و در نزدیکی شیراز دفعه سیم با ایشان جنگ کرد و غلبه نمود اشرف

اشرف افغان چون از ایران مأیوس شد بطرف وطن
فرار کرد و در آنجا بقتل رسید
بعد از آنکه شر افغانها بگردید نوبت عثمانی و روس رسید
لهذا طهماسبقلی خان بطرف ولایات غربی ایران رفت
که عثمانی ها بآنجا دست انداخته بودند
ابتدا یک جنگ در نزدیکی همدان با عثمانی ها کرد و
بر ایشان غلبه نمود و بعد در تبریز هم شکست فاحش بآنها
داد و تمام ولایات غربی ایران را پس گرفت
طهماسبقلی خان میخواست باز بطرف شمال پیش رود اما
خبر رسید که افغانها در خراسان اغتشاش کرده اند لهذا
برای

برای رفع فتنه بآنجا رفت و این کار را صورت داد

دولت روس که بولایات شمالی ایران طمع کرده بود چون
پیشرفت های عجیب طهماسبقلی خان را دید دانست که
مصلحت نیست با او نزاع کند اصراری در تصاحب آن ولایات
نکرد و آنها را تخلیه نمود

وقتی که طهماسبقلی خان در خراسان بود شاه طهماسب خواست
اظهار وجودی کند و بقیه ولایات شمالی ایران را از عثمانیها
بگیرد اما از ایشان شکست خورده بموجب عهدنامه رود
ارس را سرحد دولتین قرار داد

چون طهماسبقلی خان این خبر را شنید گفت این معاهده

صحیح نیست و بعثمانی پیغام داد که یا ولایات ایران را رد کنید

یا آماده جنگ باشید

پس از آن باصفهان رفت و شبی شاه طهماسب را باردوی

خود دعوت کرد و اسباب عیش برای او فراهم آورد شاه

مست شد و حرکات سبک نمود

طهماسبقلی خان بزرگان و سرداران را حاضر کرد

و گفت کسیکه این حرکات را بکند آیا لایق سلطنت است

گفتند لایق نیست

پس شاه طهماسب را گرفته از سلطنت خلع کرد و بخراسان فرستاد

و پسر او را که طفل بود اسماً پادشاه کرد و خود نایب او شد

بدین طریق

بدین طریق طهماسبقلی خان در واقع پادشاه ایران شد و بجنگ عثمانی رفت این دفعه در جنگ بزرگی که در بغداد واقع شد شکست خورد ولی فوراً به تهیهٔ تلافی پرداخت و سه ماه بعد دوباره در بغداد جنگ کرد و عثمانی ها را مغلوب نمود

چون هنوز دولت عثمانی موافق میل طهماسبقلی خان رفتار نمیکرد این دلاور به آذربایجان رفت و گرجستان و ارمنستان را گرفت و لشکر عثمانی را شکست داد آخر عثمانی ها مجبور شدند ولایتهای ایران را پس دهند و حدود دو لتین را همان طور که قبل از فتنهٔ افغان بود بدانند

درین وقت طهماسبقلی خان موقع را مناسب دید که خیال

اصلی

اصلی خود را که سلطنت بصورت دهد
پس تمام بزرگان ایران را درصحرای مغان آذربایجان جمع
کرد و گفت من مملکت شما را از دست دشمنان آسوده کردم
فتنهٔ افغان را خواباندم و روس وعثمانی را سرجای خود
نشاندم دیگر با من کاری نیست هرکس را میخواهید پادشاه
خود قرار دهید من هم بروم استراحت کنم
همه بزرگان گفتند غیر از تو کسی لایق پادشاهی نیست باید
تاج بر سر گذاری
ابتدا طهماسبقلی خان محض مصلحت قبول ننمود چون اصرار
کردند گفت پادشاهی شما را اختیار میکنم بیک شرط
و آن

و آن این است که مذهب تشیع شما اسباب نفاق مسلمین شده و این مضر است سنیها چهار مذهب دارند شما بیائید مذهب پنجم سنی بشوید که بظاهر از سنت خارج نباشید اما در فروع دین پیرو حضرت امام جعفر صادق علیه السلام باشید تا سنیها مذهب شما را هم یکی از مذاهب خودشان بدانند و شما را کافر نخوانند برای مذهب حالیه شما هم تفاوتی نمیکند این شرط را ایرانیها قبول کردند و طهماسبقلی خان بر تخت سلطنت جلوس نمود و اسم خود را نادرشاه گذاشت (۱۱۴۸)

بعد از آن بعضی اغتشاشهای جزئی را که در مملکت بود رفع کرد

و افغانستان را درست مسخر نمود



صورت نادرشاه

نادرشاه

نادرشاه افشار ایران را از شرّ دشمنان آسوده کرده و خود را از رعیتی به پادشاهی رسانیده بود

اما خیال بلند او باین اندازه قناعت نداشت افتخارات بزرگتر طالب بود و میخواست مملکت گیری هم کرده باشد لهذا لشکر بهندوستان کشید و کشمیر و پنجاب و لاهور را که قسمت عمدهٔ شمال آن مملکت است متصرف شده به دهلی رسید که آن وقت پای تخت هندوستان بود

آن زمان سلاطین هندوستان از اولاد امیر تیمور گورکان بودند و وقتی که نادرشاه بهند رفت سلطان گورکانی هند محمّد شاه نام داشت

محمد شاه

محمّد شاه از نادر شاه شکست خورد و ناچار تخت و تاج خود را

تسلیم پادشاه ایران نمود

امّا نادر شاه میدانست که نگاهداشتن هندوستان خیلی

زحمت دارد بهمین افتخار قناعت کرد و ملک محمّد شاه را

باو پس داد

محمّد شاه هم تمام جواهر خزینهٔ خود را بنادر شاه بخشید و او

آنها را بایران آورد و قیمت آنها اقلاً سیصد کرور تومان

پول حالیّهٔ ما بود بلکه تا ششصد کرور هم گفته اند

هنوز هم بعضی از آن جواهر در خزینهٔ ایران هست

در این سفر نادر شاه سرحدّ جنوب غربی ایران را رود سند

قرار داد

قرارداد

بعد از نیل مقصود نادرشاه برای ترسانیدن ترکها و ازبکها
عازم ترکستان شد و بسرعت از جیحون گذشته ببخارا رسید
پادشاه ازبک چون دید قوه مقاومت ندارد تسلیم
شد نادرشاه باز ترکستان را باو بخشید و قرارداد سرحد
ایران و ترکستان رود جیحون باشد

پس از آن بخوارزم رفت پادشاه این مملکت درصدد مخالفت
برآمد نادرشاه او را مغلوب کرد و بکشت

چون قبایل لکزی داغستان بنای خودسری گذاشته
بودند نادرشاه عازم آن محل شد

دربین

در بین راه در جنگل مازندران تیری برای شاه انداختند
گمانش به پسر خود رضا قلی میرزا رفت و آن جوان دلیر را کور کرد
بعد از این واقعه حال نادرشاه بکلی تغییر یافت تا آن وقت
پادشاهی عادل و عاقل و خوش رفتار و کم آزار بود از آن
ببعد مردی دیوانه و ظالم و بی رحم و حریص گردید و بنای خونخواری
و اذیّت و آزار و اجحاف و تعدّی را گذاشت
بنابراین مردم هم با وی بی میل شدند و همواره با او مخالفت کردند
دولت عثمانی هم قبول نمیکرد که مذهب جعفری را جزء مذاهب
شمردن قرار دهد و این چیزها بیشتر نادر را بدخلق نمود مختصر
پنج سال با ظلم و جور و خونریزی سلطنت کرد آخر مردم از دست

او بجان آمدند و در قوچان اورا بکشتند (۱۱۶۰)

نادرشاه مرد بزرگی بود و بمملکت ما خیلی خدمت کرد و منت بزرگ بر ایرانیها دارد که وطن ایشان را نگاهداری نمود ه

افسوس که در آخر کار عقلش زایل شد و رفتارش تغییر کرد و باین واسطه سلطنتش ننگین گردید و باز ایرانیها را گرفتار مخمصه نمود

بعد از او برادر زاده ها و اولادش در خراسان با هم کشمکشها کردند و بمذلت بسر بردند و نتوانستند سلسله معتبری تشکیل دهند و عاقبت قاجاریه آنها را بکلی از میان برداشتند

غیر از خراسان که محل کشمکش افشاریه بود ولایات دیگر هم از بی صاحبی مغشوش شده و در هر نقطه شخصی ادعای سلطنت میکرد

افغانها

افغانها در این وقت موقع را غنیمت شمرده در افغانستان
تشکیل حکومت مستقلی دادند که هنوز هم باقی است و از
این وقت آن مملکت از ایران مجزّی شد
امّا واقعه که در آن اوقات اهمیت پیدا کرد این بود که یکنفر
موسوم به کریم خان از طایفهٔ زند که یکی از طوایف لر
میباشد در جنوب ایران یعنی شیراز و اصفهان تسلط یافت
و چون مردی خوش اخلاق و نیکو رفتار بود کم کم پیشرفت
زیاد پیدا کرد و مدّعیان را مغلوب نمود
یکی از مدّعیان او محمد حسنخان از بزرگان قاجار بود که بر
استراباد و مازندران و گیلان مسلط شده بتمام ایران
طمع

طبع داشت



صورت کریمخان وکیل

کریم خان

کریم خان بعد از زد و خورد زیاد که گاهی شکست میخورد و زمانی
شکست میداد بر محمد حسنخان هم غلبه کرد و اکثر ولایات
ایران بتصرف او در آمد
پادشاه زند بعد از آنکه تقریباً بر تمام ایران مسلط شد قریب
بیست سال بفراغت سلطنت کرد و او بسیار خوش فطرت
و نیکو رفتار بود خیلی میل داشت که رعایای او همیشه خوش باشند
و عیش کنند زمان سلطنت او یکی از بهترین اوقاتی است
که بر ایرانی ها گذشته است
باوجود آنکه در حقیقت پادشاه بود هیچوقت اسم پادشاهی
بر خود نگذاشت و خویش را وکیل الرعایا مینامید باین جهت
معروف

معروف بکریم خان وکیل است



بازار وکیل در شیراز بنای کریم خان زند

کریم خان

کریم خان به آبادی و عمارت هم زیاد میل داشت و چون مقر او شیراز بود در آنجا بناهای بسیار کرده که معروف بابنیه وکیل میباشد

در اواخر سلطنت خود کریم خان با دولت عثمانی کدورت پیدا کرد و شهر بصره را گرفت اما عمرش وفا نکرد که این جنگ را باخر رساند و همان اوقات درگذشت (۱۱۹۳)

بعد از او برادر و برادرزادگانش برای سلطنت باهم بنای منازعه گذاشتند و مملکت باز هرج و مرج شد ضمناً آقا محمّد خان قاجار پسر محمّد حسنخان هم مدّعی نزدیه بود عاقبت برایشان غلبه کرد و بسلطنت ایران رسید یعنی کاری را که پدر و اجدادش

واجدادش در نظر داشتند صورت داد

فصل پانزدهم

(قاجاریّه)

قاجاریه یک طایفه از طوایف ترک بودند و مقرّ ایشان

استراباد بود

فتحعلی خان قاجار را میشناسید که در فتنهٔ افغان بمعاونت

شاه طهماسب ثانی برخاست و پسر او محمد حسنخان را هم

مذکور داشتیم که مدّعی کریم خان زند بود

وقتی که محمد حسنخان مغلوب و مقتول شد پسرش آقا

محمّد خان را کریم خان در شیراز نزد خود نگاه داشت

واو

داو در حقیقت آنجا محبوس بود

کریم خان میدانست که آقا محمّد خان هم مثل پدرانش خیال

سلطنت دارد امّا چون خوب آدمی بود اورا تلف نکرد

چون کریم خان درگذشت آقا محمّد خان از شیراز فرار

کرده بسرعت خود را بمازندران رسانید بعد از کوشش

چند استراباد و مازندران و گیلان را مسخر کردانید

چون طهران با ستراباد که وطن قاجاریّه است نزدیک

بود آقا محمّد خان این بلده را پای تخت خود قرار داد (۱۲۰۰)

پس از آن بخیال اتمام کار زندیّه افتاده با ایشان بنای

زد و خورد گذاشت

اززندیّه

از زندیه کسی که مقاومت سخت با آقا محمّد خان کرد لطفعلی خان

بود او نواده برادر کریم خان زند بود

خرابی کار لطفعلی خان از اینجا شد که در موقعی که در شیراز

حاضر نبود کلانتر آن شهر حاجی ابراهیم خان که از لطفعلی خان

رنجشی داشت باو خیانت کرده آقا محمّد خان را بگرفتن شیراز

دعوت نمود و لطفعلی خان را بپای تخت خودش راه نداد

لطفعلی خان سرگردان ماند امّا تکیه بر شجاعت و دلیری خود

کرده با قوّه کم با آقا محمّد خان زد و خورد نمود و مکرّر او را مغلوب

کرد امّا آخر گرفتار آقا محمّد خان شده بعد از صدمات زیاد بقتل رسید

بعد از اتمام کار لطفعلی خان دیگر حریف معتبری برای آقا محمّد خان

صورت



صورت آقا محمد خان مؤسس سلسلهٔ قاجاریه

باقی ندارد

باقی نماند و در واقع تمام ایران مسخر شهریار قاجار شد
والی گرجستان چون علیسوی و همسایه روسیه بود از تبعیت
ایران روگردانیده تابع دولت روس شده بود
آقا محمد خان بقفقاز رفته تمام آن ناحیه را مسخر کرد و بطهران
مراجعت نمود و چون هنوز اسماً پادشاه نشده بود
در اینجا تاجگذاری کرد (۱۲۱۰)
دولت روس چون رفتار آقا محمد خان را در قفقاز شنید
لشکر فرستاد بخاک ایران تهدید نمود
آقا محمد شاه باز عازم قفقاز شده قلعه شوشی را گرفت امّا
در آنجا سه نفر که محکوم بقتل شده بودند از ترس جان خود

شاه را بکشتند (۱۲۱۱)

آقا محمد شاه که مؤسس سلطنت قاجاریه است و بیش از صد سال است مملکت ایران از کشمکش طوایف مختلفه آسوده شده مردی با کفایت و با تدبیر و در خیال خود ثابت قدم بود اما کینه جو و بی رحم در سیاست بسیار سخت میگرفت در امساک و صرفه جوئی اصرار داشت

چون آقا محمد شاه مقطوع النسل بود برادرزاده خود فتحعلی خان را ولیعهد قرار داد و او بعد از کشته شدن آقا محمد خان پادشاه شد (۱۲۱۲)

فتحعلی شاه پنج شش سال اول سلطنت خود مشغول دفع کسانی بود

که مدعی سلطنت او بودند و این کار بخوبی صورت گرفت.

افشاریه هم در این موقع منقرض شدند و آن پادشاه از بابت

امور داخله تقریباً آسوده شد و سلطنتش قوت گرفت امّا

از بابت امور خارجه گرفتار بلیهٔ عظمی گردید

دولت روس از زمان پطر کبیر که معاصر شاه سلطان

حسین بود بنای ترقی گذاشته همواره مملکت خود را میخواست

بسط دهد از جمله از ولایات ایران هم میخواست هرچه

میتواند بگیرد

آن زمان نادرشاه مانع خیالات روسها شد و تا زمان آقا

محمدشاه هم چندان کاری از پیش نبردند

صورت فتحعلی شاه



صورت فتحعلی شاه

در زمان

در زمان فتحعلی شاه روسها والی گرجستان را وا داشتند
تا سلطنت از خانوادهٔ خود سلب کرده بدولت روس
واگذار نمود بعضی از گرجیها که باین مسئله راضی نبودند بدولت
ایران شکایت کردند

این امر مابین دولتین ایران و روس را بهم زد و جنگ
شروع شد و روسها از گرجستان تجاوز کرده بسیار شهرهای
قفقاز را بدست انداختند

شاهزاده عباس میرزای نایب السلطنه که ولیعهد فتحعلی شاه
و صاحب اختیار آذربایجان بود مأمور جنگ روس شد
او همه جا از روسها بخوبی جلوگیری میکرد

اما حکّام قفقاز از نادانی بالنّسبه بایران وفاداری نکردند و
از روسها فریب خورده طرف ایشان را گرفتند و باین واسطه
ایران نمیتوانست در آن ولایات مسلّط شود
این وقایع مقارن بود با اقتدار ناپلیون اوّل امپراطور
فرانسه که بر تمام دول اروپا مسلّط شده و میخواست هندوستان را
از انگلیس بگیرد
لهذا با فتحعلی شاه طرح دوستی ریخت و وعده داد که در جنگ
روس با ایران کمک کند از جمله صاحبمنصب فرستاد
که لشکر ایران را بطور نظام فرنگی تربیت کنند
ترتیب نظام لشکری ایران و افواج سرباز و غیره از آن زمان است
قبل از

قبل از آن سواره و پیادهٔ ایرانی نظام نداشت

امّا ناپلیون وعدهٔ که بفتحعلی شاه کرده بود وفا نکرد پادشاه ایران هم با انگلیس بنای خصوصیّت گذاشت زیرا که انگلیس آن وقت در هندوستان تسلّط پیدا کرده و از طرف جنوب با ما همسایه شده بود وزیر مختار انگلیس که در ایران بود در جنگ ایران و روس واسطهٔ مصالحه شد و عهد نامه فیما بین منعقد گردید موسوم بعهد نامهٔ گلستان زیرا که در قریهٔ گلستان بسته شد (۱۲۲۸)

بموجب این عهد نامه روس و ایران هر کدام هر چه در تصرف داشتند نگاهداشتند یعنی گرجستان و شروان و شکی و گنجه و قراباغ و مغان و قدری از طالش بدست روس ماند

دیگر

دیگر از امور مهمه سلطنت فتحعلی شاه نزاع ایران و عثمانی بود

عثمانیها چون با ایرانیها درست رفتار نمیکردند و بعضی بخشها باید

آمد عباس میرزای نایب السلطنه از طرف آذربایجان مأمور

حمله بخاک عثمانی شد و چندین شهر از بلاد عثمانی را که نزدیک

سرحد ایران بود مسخر کرد

شاهزاده محمد علی میرزا معروف بدولتشاه که فرزند ارشد

فتحعلی شاه و سرحد دار عراقین بود نیز از طرف کرمانشاه

بخاک عثمانی حمله کرد تا نزدیک بغداد رفت

دولت عثمانی لشکر معتبری بطرف آذربایجان فرستاد که

تلافی کند نایب السلطنه آن لشکر را شکست داد آخر دولتین

ایران

ایران و عثمانی باهم مصالحه کردند و قرار دادند سرحد آنشان
مثل قدیم باشد اما کماشتگان عثمانی با ایرانیها دوستانه
رفتار کنند (۱۲۳۹)

فتحعلی شاه چون از کشمکش با عثمانی فراغت یافت دوباره
گرفتار نزاع باروس شد باین معنی که روسها بعضی نقاط را
که حق ایشان نبود بموجب عهدنامه گلستان ادعا میکردند از طرف
دیگر علما و مجتهدین شنیدند روسها با مسلمین قفقاز بد رفتار میکنند لهذا
مردم را بجهاد خواندند و فتحعلی شاه را مجبور بجنگ باروس نمودند
در این موقع باز سردار کل نایب السلطنه عباس میرزا بود و ابتدا
ایرانیها پیشرفت داشتند اما بعد روسها بنای غلبه گذاشتند

صورت عباس میرزا



صورت عبّاس میرزا

بعضی از گماشتگان ایران هم بدولت خود خیانت نموده
با روس همراهی کردند و بدتر از همه اینکه در این موقع که تمام بزرگان
و مردم ایران باید باهم متّفق و در صدد دفع دشمن باشند دست
از نفاق و اغراض خود برنداشتند و حتّی تبریزیها علی رغم حاکم خود
روسها را بگرفتن تبریز دعوت نمودند
نتیجه این شد که روسها بکلّی غالب گردیدند و به تبریز آمدند و از انجا هم
تجاوز نموده و بطهران کردند نایب السلطنه مستأصل شد و در قریه
ترکمن چای آذربایجان باژنرال پسکویچ که از جانب روسها سردار
عمده این جنگ بود معاهده بست (۱۲۴۳)
بموجب عهدنامه ترکمن چای معاهده گلستان باطل شد و روسها

علاوه

علاوه بر آنچه سابق گرفته بودند ایروان و نخجوان را هم متصرف شدند

وسرحد حالیه آذربایجان که عمدهٔ آن رود ارس است معین شد

علاوه بر این دولت ایران ده کرور تومان پول آن زمان

(بیست و یک کرور تومان حالیه) بنا شد بدولت روس بدهد

این ضرر و هین بزرگی که برای ایران حاصل شد اوّل از

نادانی بود دوّیم از نفاق و فساد اخلاق بزرگان ایران والّا

این شکست را نمیخوردند و ضرر را نمیکشیدند و دولت روس

این طور بر ما برتری پیدا نمیکرد

عهدنامه ترکمن چای از آن وقت تا بحال مبنای معاملات

و روابط ایران با روس و تمام دول خارجه است و این

عهدنامهٔ یک معاهده تجارتی هم همراه داشت که تا حال فقط

تفاوت جزئی کرده است

بعد از ختم جنگ روس و دولت ایران از بابت روابط

خارجه فراغت یافت امّا داخله مستور درست امن نشده بود

باین معنی که چون دولت قاجاریه تازه تاسیس شده خوانین خراسان

میخواستند مطیع آن دولت نشوند

ترکمنهای شمال خراسان هم همواره باین ایالت حمله میکردند

وصدمه میزدند

بعضی از اوقات انقلاباتی که در افغانستان واقع میشد

بمناسبت نزدیکی بخراسان هم اثر میکرد و اسباب دردسر میشد

این اوضاع از دیرزمانی دایر بود و پس از فراغت از جنگ روس

فتحعلی شاه نایب السلطنه را که بهترین و کافی ترین شاهزادگان

قاجار بود مامور کرد تا خراسان را امن کند

نایب السلطنه بخراسان رفت خوانین را مطیع کرد ترکمنها را

سر جای خود نشانید و بقصد تسخیر افغانستان هرات را محاصره

نمود اما اجل مهلتش نداد جوانمرگ شد و ایران از داشتن یک

پادشاه بسیار خوب محروم گردید

فتحعلی شاه محمد میرزا پسر عباس میرزا را ولیعهد کرد و خود آن

پادشاه هم یکسال بعد از نایب السلطنه درگذشت (۱۲۵۰)

با وجود آنکه فتنه های داخله و جنگهای خارجه سلطنت فتحعلی

شاه را

شاه را ممکن داشت باز آن دوره بهترین و باشکوه ترین

اوقات سلطنت قاجاریه است

شاهزادگان و امرای بزرگ در آن زمان بودند و رجال و وزرای

معتبر از قبیل میرزا شفیع مازندرانی و حاجی محمد حسینخان صدر

اصفهانی و میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله و میرزا بزرگ قائم مقام

و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام وغیرهم

ادبیات که بعد از مغول خاموش شده بود در آن دوره ترقی

کرد شعرای بزرگ از قبیل فتحعلیخان ملک الشعراء و وصال

شیرازی و معتمد الدوله و مجمر اصفهانی و ادبا و نثر نویسان خوب

مثل میرزا ابوالقاسم قائم مقام و معتمد الدوله و فاضل خان

کروسی

کروسی و میرزا تقی علی آبادی ظهور کردند و فتحعلی شاه ایشان را
تشویق مینمود

رابطهٔ حقیقی دولت ایران با دول فرنگ از این زمان شروع
نمود و بعدها روز بروز زیاد شد

هر چند دولت ایران با اکثر دول خارجه ارتباط پیدا کرد
اما سروکار عمده ما همواره با روس و انگلیس بوده و ملک و
دولت ما در میان این دو حریف حال مخصوصی داشته است
باین معنی که دولت انگلیس هندوستان را کم کم زیر قدرت
خود در آورده و از طرف دریای عمان و خلیج فارس با ما همسایه
شده و برای اینکه کارش در هندوستان محکم باشد میخواسته است
تا میتواند

تا میتواند بر نواحی اطراف خلیج فارس و ولایات
همسایهٔ هندوستان مسلط باشد

چون هندوستان مملکت وسیع پر نعمت پر فایده ایست
دولت روس هم مدتی بود میل داشت خود را بآنجا برساند
و جای انگلیس را بگیرد باینواسطه میخواست تمام ممالکی که همسایهٔ
هندوستان و سر راه او هستند متصرف شود

ممالک سر راه هندوستان یکی ایران است یکی
افغانستان یکی ترکستان

بنابراین دولت روس همواره میخواست تسلط خود را در
این مملکت زیاد کند و انگلیس میخواست مانع شود و خود

در آنجا نفوذ نماید

در ظرف این صد سال آخر ترکستان را روس گرفت

و افغانستان در تحت نفوذ انگلیس درآمد

ایران درمیان آن دو دولت قوی باقی ماند امّا گرفتار

کشمکش و رقابت ایشان شد و چون دولت روس بما

نزدیکتر بود و در جنگ هم بر ما غلبه کرده بود سلاطین

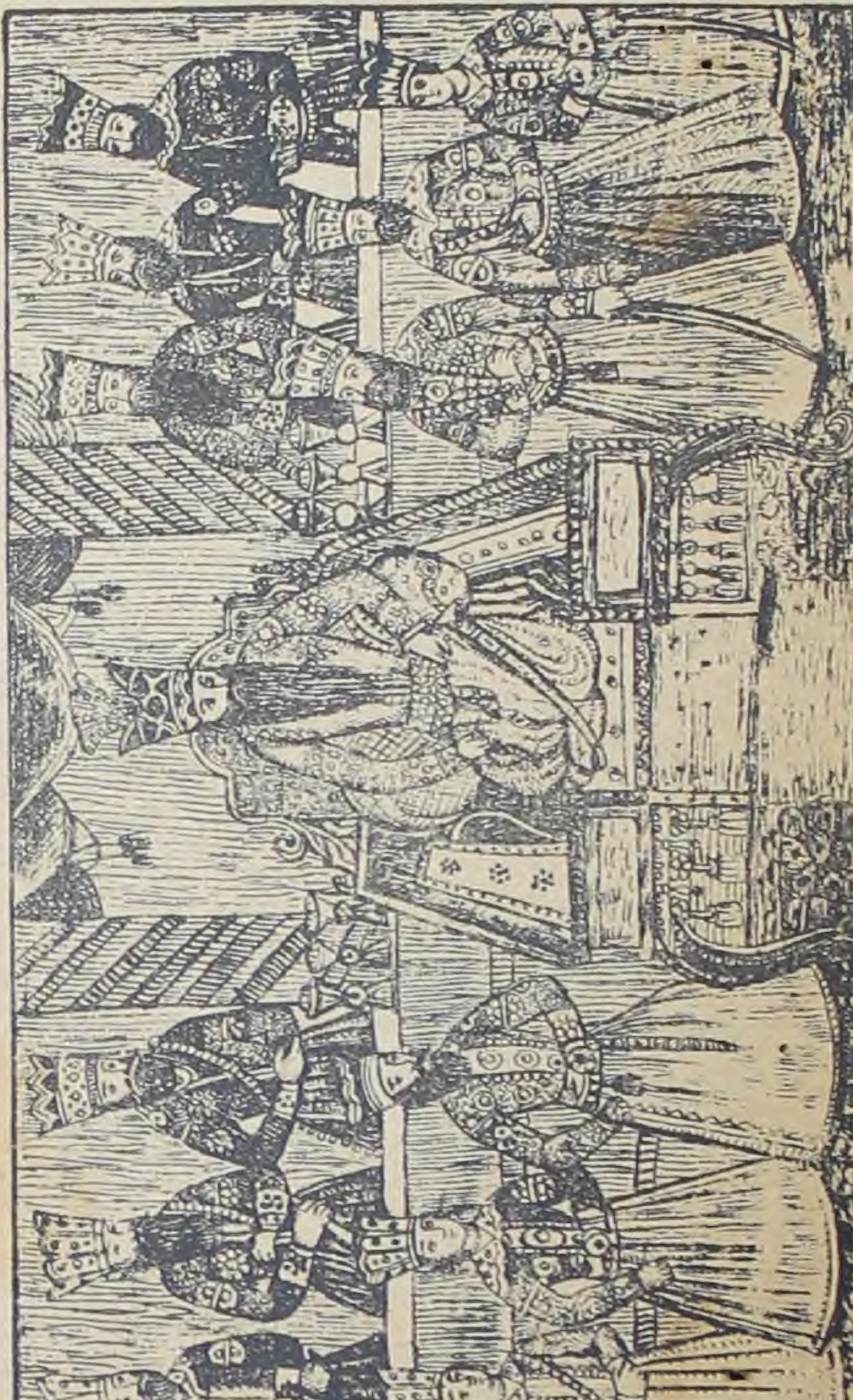
قاجار از آن دولت بیشتر احتیاط داشتند.

فتحعلیشاه اولاد بسیار داشت و شاهزاده ها همه از

نسل او میباشند

پسران متعدد فتحعلیشاه همه ادّعای سلطنت داشتند و

صورت فتحعلیشاه



صورت فتحعلیشاه که بر تخت جلوس کرده و ...

میخواستند

میخواستند با ولیعهد مخالفت کنند امّا محمّد میرزا چون از تبریز
بطهران رسید فتنه ها خوابید و ولیعهد جلوس کرد محمّد شاه شد
میرزا ابوالقاسم قائم مقام که در نوکری نایب السّلطنه و بعد
در نوکری پسرش خدمات زیاد کرده بود بعد از جلوس محمّد
شاه بصدارت رسید و او مردی فاضل و ادیب و با کفایت و
بصیرت بود امّا در صدارت خود از روی غرور و سوء ظن
رفتار کرد که شاه و سایرین از او رنجیدند و محمّد شاه آن مرد بزرگ را
تلف کرده حاجی میرزا آقاسی را که سابقاً معلم شاه بود و شاه باو
ارادت داشت بصدارت گذاشت

چون حاکم هرات نسبت بدولت ایران درست رفتار نمیکرد
محمّد شاه

محمد شاه بعزم سیاست او رفته هرات را محاصره نمود اما آن
شهر سخت مقاومت کرد و از آنجائی که دولت انگلیس برای خاطر
هندوستان میل نداشت محمد شاه هرات را بگیرد و اظهار خصومت
میکرد شاه دست از آن شهر برداشته بطهران مراجعت نمود (۱۲۵۴)
حاجی میرزا آقاسی که در تمام سلطنت محمد شاه صاحب اختیار
امور بود اگر چه مردی نیک فطرت بود کفایت و بصیرت
مملکت داری نداشت و باین واسطه در اواخر سلطنت محمد شاه
غالب امور مختل شده و انقلابات متعدده روی داد
از جمله اللهیار خان آصف الدوله قاجار که چندی صدارت
فتحعلی شاه نموده و در آن وقت حکومت خراسان میکرد باین شغل

صورت محمد شاه



صورت محمّد شاه

راضی نبود و از اطاعت خارج شد و مخصوصاً پسرش معروف بسالار بزرگان خراسان را با خود همدست کرد و بکلّی عاصی شد و فتنهٔ بزرگی در خراسان درگرفت

دیگر از وقایع اینکه یک نفر جوان موسوم بسیّد علیمحمّد بعنوان باب ادّعای مهدویّت کرد و تأسیس دین بابی نمود و جمعی این دین را قبول کردند و این امر هم باعث فتنهٔ کلّی شد

در این اثنا محمّد شاه که علیل بود مرضش شدّت کرده درگذشت .

(۱۲۶۴)

ناصر الدّین میرزا ولیعهد محمّد شاه در تبریز بود اسباب سفر او را بطهران میرزا تقی خان وزیر نظام که رئیس قشون

آذربایجان بود فراهم آورد و او در بین راه ملقب به امیر نظام شد و چون بطهران رسیدند ناصرالدین شاه جلوس کرد امیر نظام بصدارت معین شد و اتابک اعظم لقب یافت

در جلوس ناصرالدین شاه تمام مملکت مغشوش و منقلب بود بکفایت و کاردانی میرزا تقی خان امیر نظام فتنه ها را خوابانید و مهمتر از همه مخمصه سالار بود در خراسان که ادعای سلطنت داشت و بعد از سه سال بدستیاری سلطان مراد میرزا پسر نایب السلطنه آن فتنه خوابید و سلطان مراد میرزا در ازای این خدمت حسام السلطنه لقب یافت

صورت میرزا



صورت میرزا تقی خان امیر نظام اتابک اعظم

میرزا تقی خان

میرزا تقی خان اتابک اعظم از رجال و وزرای بسیار بزرگ

ایران محسوب میشود اوّلاً از رتبهٔ پست بمقام بلند و صدارت

رسیده دیگر اینکه در مدّت سه سال صدارت تمام فتنه های

مملکت را خوابانید و آن را نظم و امنیّت صحیح داد خزانهٔ

دولت را که خالی شده بود اصلاح کرد قشون را انتظام داد

دفتر مالیات و خرج و دخل را صحیح کرد ظُلم و جور و غارت

و چپاول و عادات رذیله را برانداخت صنایع و علُوم را

تشویق نمود اسباب تربیت از قبیل احداث مدرسهٔ دارالفنون

و ایجاد روزنامه فراهم آورد اعتبار دولت را در خارجه

افزود باری بقدری کار کرد که نمیتوان گفت

افسوس که بزرگان ایران فاسد بودند و بترقّی وطن اعتنائی نداشتند ناصرالدین شاه را که جوان و بی تجربه بود از اتابک اعظم ترسانیدند و آنقدر سعی کردند تا شاه او را معزول نمود و بکاشان فرستاده در آنجا او را تلف کرد و صدارت را بمیرزا آقاخان نوری اعتمادالدّوله داد

خوارزم که سابقاً متعلّق بایران بود بعد از نادرشاه خودسر شد و بلکه گاهی بخاک ایران هم تعرّض میکرد حاکم خراسان بمحاربه خان خیوه یعنی پادشاه خوارزم رفت در سرخس جنگ واقع شد و خان خیوه مغلوب و مقتول گردید و سرش را بطهران آوردند (۱۲۷۱)

سال

سال بعد صدر اعظم حسام السلطنه را بتسخیر هرات فرستاد
این شاهزاده هرات را محاصره کرد و گرفت اما دولت انگلیس
باینکار مایل نبود برای اینکه دولت ایران مجبور بتخلیه هرات
شود کشتی جنگی بخلیج فارس فرستاد و بوشهر و محمره را متصرف شد
عساکر و سردارانی هم که بجلوگیری انگلیس رفتند مغلوب شدند
در این وقت در شهر پاریس سفیر ایران با سفیر انگلیس گفتگو کرده
مصالحه نمود و قرار شد انگلیسها از ایران بیرون بروند و لشکریان
ایران هم هرات را تخلیه کنند

بعد از این وقایع ناصر الدین شاه میرزا آقا خان را معزول
کرد و کسی را بجای او بصدارت نگذاشت

از وقایع

از وقایع آن زمان اینکه ترکمنهای خوارزم که همسایهٔ خراسان

و مردمان وحشی غارتگر بودند متصل بخراسان دست انداز

میکردند و مسافرین خراسان از دست آنها در عذاب بودند

و حکومت خراسان اکثر اوقات با ایشان در زد و خورد بود

تا اینکه حشمة الدوله پسر نایب السلطنه که حاکم خراسان بود با قشون

معتبر مأمور گرفتن مرو و تنبیه تراکمه شد

امّا در این موقع باز خیالات جاهلانهٔ ایرانیان مانع پیشرفت کار

ایشان شد و شکست خوردند و برگشتند و سی چهل هزار نفر قشون

در این موقع تلف شد (۱۲۷۶)

از آن وقت دولت ایران از مطیع کردن تراکمه مأیوس شد

صورت



صورت ناصرالدین شاه

واز آنها چشم پوشید تا بعدها دولت روس بر ایشان مسلط

شد و از طرف خراسان هم با ما همسایه گردید و اسباب نفوذش

در مملکت ما زیاد شد

بعد از عزل میرزا آقاخان یک چند ناصرالدین شاه

بی صدر اعظم بود

در سفری که آن پادشاه بعتبات کرد حاجی میرزا حسینخان

مشیرالدوله را که سفیر ایران در عثمانی بود دید و کفایت

او را پسندید او را بایران آورده بمشاغل مختلفه واداشت

وعاقبت او را بصدارت رسانید (۱۲۸۸)

حاجی میرزا حسینخان در نظم ادارات و رفع تعدی و ظلم حکام

صورت حاجی



صورت حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله

صدر اعظم

وانتظام

و انتظام عمل مالیه مساعی جمیله بکار برد و وزارتخانه بطور فرنگستان ترتیب داد و برای اینکه شاه ترقیات ممالک خارجه را ببیند او را بفرنگستان برد

اما بزرگان و علما که ملتفت محسنات کارهای مشیر الدوله نبودند محض صرفه خود اجتماع کردند و بشاه اصرار نمودند که مشیر الدوله را معزول کند و شاه مجبور شده و خواهش ایشان را بجا آورد

در اواخر سلطنت ناصر الدین شاه واقعه مهمی ندارد غیر از سفر اول بازشاه دو سفر بفرنگستان رفت و بعد از حاجی میرزا حسینخان میرزا یوسف مستوفی الممالک را صدر اعظم کرد

و بعد از او

و بعد از او میرزا ابراهیم خان امین السلطان و پسرش

میرزا علی اصغر خان امین السلطان شخص اوّل بودند

و امین السلطان ثانی در اواخر سلطنت ناصرالدّین شاه

بصدارت رسید

در سلطنت ناصرالدّین شاه شهر طهران بزرگ شد و ابنیه

و عمارات و خیابانهای خوب پیدا کرد و اطراف شهر هم

آباد گردید

رابطهٔ ایرانیها با فرنگیها هم خیلی زیاد شد و آداب و رسوم

بنای تغییر گذاشت و این امر همواره دایر و باقی است



مجسمهٔ ناصرالدین شاه که در باغ شاه است

فصل شانزدهم

فصل شانزدهم

(دورهٔ مشروطیّت)

در قدیم الایّام یعنی در دُول قبل از اسلام پادشاهان ایران صاحب اختیار مطلق بودند یعنی هر کار میخواستند میکردند و مجبور نبودند از روی قانون معیّن رفتار کنند و اگر کار بد میکردند کسی جُرأت نداشت بایشان بگوید چرا این طور کردید

این ترتیب را که پادشاه و اجزاء او هر کار بخواهند بکنند و هیچکس با ایشان چون و چرا ننماید ترتیب استبداد میگویند

در دولتی که استبداد برقرار باشد هر وقت پادشاه مردی

خوب و باکفایت و عادل و رعیت دوست باشد و وزرا

و اجزا او هم خوب باشند حال و کار مردم خوب است

و آن دولت اعتبار و ترقّی دارد

امّا کم اتّفاق می افتد که پادشاه و وزراء و اجزاء او همه

خوب باشند و غالباً یا خود پادشاه ظالم است یا اجزاء او

و چون خود سرا هستند مال هر کس را میخواهند میبرند

و هر کس را میخواهند میکشند و هر قسم میل دارند با مردم

بدرفتاری میکنند

پس استبداد بد ترتیبی است و با این ترتیب بمردم بد

میگذرد

میگذرد و آسوده نیستند

امّا سابق بر این دُول همه استبدادی بودند زیرا که مردُم پادشاه را سایهٔ خدا میدانستند و خیال میکردند خُدا میخواهد که یک نفر بر جمیع مردُم مسلّط باشد و باید آن یک نفر هر کاری که میل دارد بکند و سایرین اطاعت و تمکین نمایند

این خیال مردم بواسطهٔ نادانی و بیخبری ایشان بود که نمیدانستند پادشاه و حاکم باید از رُوی قانُون حکومت کنند و حقّ ندارند بمیل خود شان رفتار نمایند

وقتی که پیغمبر ما صلّی الله علیه و آله مبعوث شد و دین اسلام را ظاهر

ظاهر کرد قانونی بدست مردم داد که از آن رو رفتار کنند
و بیکدیگر ظلم ننمایند
اگر خلفا و سلاطین و حکّام و سایرین مردم بقانون اسلام
عمل میکردند استبداد برطرف میشد و همه آسوده بودند
امّا چون مردم همه قانون اسلام را درست نفهمیده بودند
و بظلم کشیدن هم عادت داشتند سلاطین و بزرگان
باز استبداد را برقرار کردند و قانون را کنار گذاشتند
کم کم اهل فرنگستان علم و تربیت پیدا کردند و ملتفت
شدند که مردم حقوقی دارند و پادشاه و وزراء باید از روی
قانون حقوق مردم را حفظ کنند امّا میدانستند که
پادشاه

پادشاه تا خود سر و صاحب اختیار مطلق است این کار را نمیکنند بنابراین جمع شدند و پادشاه را مجبور کردند که ملّت را در کار دولت با خود شریک نماید

یعنی قرار دادند همیشه ملّت جماعتی را از جانب خود انتخاب کنند و وکیل قرار دهد که برای دولت قانون بنویسند و پادشاه و وزراء آن قوانین را مجری کنند و آن جماعت وکلا ناظر بر اجرای قانون باشند یعنی هر وقت وزرا از روی قانون رفتار نکردند از ایشان مؤاخذه کنند مجمع وکلائی که از جانب ملّت وضع قانون میکنند و ناظر اجرای آنست بزبانهای فرنگی پارلمان میگویند و ما آنرا

وما آن را مجلس شورای ملّی نامیده ایم

هر دولتی که مجلس شورای ملّی داشته باشد و پادشاه

واجزاء او مختار مطلق نباشند مشروطه است

دول فرنگستان کم کم همه مشروطه شدند و رعایای آنها

از ظلم و جور آسوده گردیدند امّا دولت ما یعنی ایران بحال

استبداد باقی بود و ایرانیها روز بروز بدحال تر میشدند

بدتر از همه اینکه علماء دین که میبایست حافظ قانون

اسلام باشند خودشان فاسد شده و بر خلاف دین

عمل میکردند و با اجزاء دولت در ظلم و استبداد شریک بودند

ناصر الدین شاه در اوایل سلطنت خود میل داشت کارهای

دولت را منظّم کند و رعایا را آسوده نماید امّا بعضی از
بزرگان که میخواستند مثل سابق خودسر باشند نگذاشتند
علاوه بر این ناصر الدین شاه راضی نمیشد دولت مشروطه
شود اگر هم خود او راضی میشد بزرگان نمیگذاشتند
از آن طرف کم کم بعضی از ایرانیها تحصیل علم کردند و
با اطلاع شدند و بعضی هم بفرنگستان رفتند و سیاحت کردند
و آبادی و ترقّی و قوّت دول خارجه را دیدند دانستند که اگر
دولت ایران منظّم نشود آباد نمیشود و ترقّی نمیکند و روز بروز
ضعیف خواهد شد و آخر دول همسایه بر ما مسلّط خواهند گردید
آن اشخاص دانا و با غیرت میدانستند که وطن مثل مادر است

و باید

و باید آن را دوست داشت و نباید گذاشت بدست مردمان

جنبی بیفتد و دلشان میسوخت از اینکه ایران که بسیاری از

اوقات دولت بسیار معتبری بوده و مدت سه هزار سال

با وجود مصیبتهای زیاد که بر سر او آمده باستقلال باقی

مانده عاقبت بواسطهٔ استبداد از میان برود جزء دول دیگر شود

بنا بر این پنهان و آشکارا کم کم معایب کارها را گفتند و مطالبهٔ

اصلاح کردند اما این قسم مردم چند نفر بیشتر نبودند و

بمحض اینکه خواستند بعضی حرفها بزنند اجزاء ناصر الدین شاه

جلو ایشان را گرفتند و بایشان صدمه زدند

پس در اواخر سلطنت ناصر الدّین شاه استبداد و کمال

قوّت

قوّت را داشت و باین واسطه دولت همواره ضعیف شد
و کارها خراب و مردم فقیر و بدحال و دول خارجه بخصوص روس
و انگلیس روز بروز در مملکت با قدرت پیدا میکردند
در این حال یک روز ناصرالدّین شاه بزیارت حضرت عبد
العظیم ؑ رفته بود یکنفر موسوم بمیرزا رضا او را در حرم بقتل
رسانید (۱۳۱۳)
چون این پادشاه شهید شد پسر او مظفّرالدین شاه جانشین او گردید
از زمان فتحعلی شاه چنین رسم شده بود که ولیعهدها همیشه
فرمانفرمای آذربایجان باشند و در تبریز اقامت نمایند
مظفّرالدّین شاه تقریباً چهل سال ولیعهد بود و درین
صورت



صورت مظفرالدین شاه

مدت متمادی با جمعی از نوکرهای خویش در تبریز مأنوس شده

باایشان اطمینان پیدا کرده واز سایر مردم گریزان بود

اما اتفاقاً اکثر اشخاصی که نزد مظفّرالدّین شاه تقرّب داشتند

نادان و بی کفایت و حریص و طمّاع بودند و بعد از آنکه

با شاه بطهران آمدند غیر از آنکه از شاه پول و ملک و مواجب

و مستمرّی بگیرند خیالی نداشتند

مظفّرالدّین شاه مردی نیک فطرت و خوش خیال بود

و خیلی میل داشت کارهای مملکت اصلاح شود ولی وزرا

و اجزاء او برای خیال خودشان نمیگذاشتند و متّصل

شاه را گول میزدند علاوه بر این شاه علیل المزاج هم بود و

نمیتوانست بکارها رسیدگی کند

در وقت جلوس مظفّرالدّین شاه امین السّلطان صدراعظم

بود اما بعد از هفت ماه معزول شد پس از چندی میرزا علی
خان امین الدوله مرحوم بر سر کار آمد
امین الدوله مردی عاقل و عالم و خیرخواه و وطن دوست بود و فورا
بنای اصلاح کارها را گذاشت و خیالات بسیار خوب داشت
افسوس که ایرانیها آنوقت نادان بودند و مقاصد عالیهٔ
امین الدوله را نفهمیدند و بزرگان مملکت هم اصلاح کارها را
برای منفعت خودشان مضر میدانستند
بنابراین برای امین الدوله موانع و مشکلات درست کردند
از یک طرف علماء دین با او بنای مخالفت گذاشتند
و خیال مردم را درباره او مشوب کردند از طرف دیگر مقربان



صورت امین الدوله

سلطنت شاه را ازاو رنجانیدند

باین واسطه صدارت امین الدوله چند ماه بیشتر طول نکشید و امیدهای

وطن

وطن دوستان مبدّل بیأس گردید امّا همین صدارت کم
مدّت امین الدّوله برای مملکت ما نتیجهٔ بزرگ داد
باین معنی که مردمان اصلاح طلب در آن مدّت سروشوری
پیدا کردند و بخیالات مفیده افتادند و از جمله بتأسیس مدارس
پرداختند و مرحوم امین الدّوله این خیالات را تقویت
کرد مخصوصاً در امر مدارس اهتمام نمود
بعد از امین الدّوله هر چند دایرهٔ دولت از اصلاح امور منصرف
شد امّا مردم از خیال نیفتادند و روزنامه های داخله و
خارجه بآزادی بنای گفتگو و مطالبهٔ تغییر وضع گذاشتند
والحق مظفّر الدّین شاه درصدد جلوگیری از ترقّی خیالات
مردم

مردم نبود بلکه تغییر وضع را طالب بود

امّا اجزاء شاه نمیگذاشتند معایب کارها را بفهمد و او را
فریب میدادند و متّصل خزانهٔ دولت و اموال ملّت را
غارت میکردند و شاه را بمخارج گزاف وا میداشتند
بعد از عزل امین الدّوله دوباره امین السّلطان صدر اعظم شد
و بعدها اتابک اعظم لقب گرفت و برای تدارک مخارج
شاه و دادن مواجب مردم از دولت روس مبلغی قرض کرد
و چون ایران مقروض روس شد تسلّط آن دولت بر ما محقّق گردید
صدارت دوّم امین السلطان پنج سال کشید و در این
مدّت مظفّر الدّین شاه دو سفر برای معالجه بفرنگستان رفت

۹/

اما سیاحت آن اقلیم هم خیالات وزراء و بزرگان
ما را تغییر نداد و فقط مبالغ گزاف از پولهای استقراضی
در این سفرها خرج شد و بر پریشانی و بدحالی مردم افزود
امین السلطان چون از کشمکش با اجزاء شاه و پیش بردن
امور عاجز و خسته شد کناره کرد از ایران بیرون رفت
و عین الدوله که از شاهزادگان مقرب شاه بود جای
او را گرفت و لقب اتابک اعظم نیز دریافت
در این وقت کار دولت خراب، احوال مردم پریشان بود
عمال و مباشرین با رعایا هر کار میخواستند میکردند و از
عایدات دولت هر چه بود صرف میکردند

بدتر از

بدتر از همه وضع مالیهٔ دولت بود که از یک طرف قریب
شصت کرور تومان بروسها مقروض شده و از طرف
دیگر خرج دولت چندین کرور بیشتر از دخل او بود بواسطهٔ
مواجبهای گزافی که مظفرالدین شاه بجهت بعضی
اشخاص داده بود و باز هم متصل میداد

بنابراین دولت نمیتوانست مواجبهای مردم را بدهد و در کار درمانده شده بود
عین الدوله در ابتدای صدارت خود بعضی اقدامات کرد
که چنین بنظر می آمد میخواهد کارها را اصلاح کند
کم کم معلوم شد در واقع این خیال را ندارد و مقصود اصلی
او پول جمع کردن و نگاهداری رتبه و مقام خویش است

امّا خرابی کارها و پریشانی احوال مردم بجائی رسیده بود که دیگر طاقت نداشتند و نمیتوانستند صبر کنند از طرف دیگر در مدّت ده سال سلطنت مظفّر الدین شاه مردم بواسطهٔ ارتباط زیاد با فرنگیها و خواندن روزنامه ها و کتابها و شنیدن بعضی حرفها قدری داناتر شده و فهمیده بودند که دولت حق ندارد مملکت را اینطور خراب نگاه بدارد یک واقعهٔ هم در خارجه واقع شد که در ایرانیها خیلی اثر کرد و آن جنگ روس و ژاپون بود

فتوحات عظیمهٔ ژاپن و شکست دولت روس را اهل آسیا علی الخصوص ایرانیها معلوم کرد که اگر همّت کنند و

امور خود را اصلاح نمایند میتوانند خود را از زیر دستی اروپائیها در آورند

مغلوب شدن روسیّه خود روسها را هم بهیجان آورد که از زیر بار ظلم دولت خویش بیرون آیند و بنابراین از دولت مطالبه مجلس ملّی و ترتیب مشروطیّت نمودند و کشمکش بزرگی بین دولت و ملّت روس درگرفت وقایع مذکوره ایرانیها را وادار کرد که جدّاً از دولت اصلاح امور را بخواهند و در این موقع برعکس سابق علما در مطالبه اصلاح پیش قدمی کردند

دو حجّة الاسلام محترم آقای آقا سیّد عبدالله بهبهانی و آقای

و آقای آقا میر سیّد محمّد طباطبائی دامن همّت بر کمر زدند و با دولت سخت بنای گفتگو گذاشتند و مردم هم دور ایشان جمع شدند و بدگوئی از اشخاص ظالم و شکایت از خرابی کارها زیاد شد و حتّی بالای منبر بعضی از واعظین دانا که مقدم ایشان آقا سیّد جمال الدین است معایب کارها را گفتند و مردم را از بدبختی خودشان خبردار کردند

امّا اجزاء شاه و بالاتر از همه عین الدّوله ابداً حاضر نبودند که کار ملّت اصلاح شود و در صدد جلوگیری از این حرفها و خیالات برآمدند و یک روز جمعیّت عُلما و مردُم را در مسجد



صورت آقای آقا سید جمال الدین واعظ

در مسجد شاه بهم زدند و علما چون این توهین را از جانب دولت دیدند بشاهزاده عبدالعظیم مهاجرت کردند (شوال سنه ۱۳۲۳) در آنجا هم

در آنجا هم جمعیّت دور ایشان جمع شد و گفتگوی با دولت
در کار بود عاقبت برای اینکه علما و مردم دست بردارند
و آرام شوند مظفّر الدّین شاه دستخطّی داد مبنی بر اینکه یک
دیوانخانهٔ عدلیّه منظّم دایر شود که قوانین شریعت را بخوبی مجری دارد
بعد از آن علما از شاهزاده عبدالعظیم آمدند و چند روز
مردم آرام بودند امّا دستخط و وعده که دولت داد از
روی صدق نبود یعنی در حقیقت قصد اجراء عدالت
و صلاح امور را نداشت مقصود اصلی گول زدن مردم
و ساکت کردن ایشان بود
کم کم مردم مطلب را فهمیدند و از دولت مطالبهٔ وفای وعده
نمودند

نمودند و عین الدوله بمسامحه و طفره گذرانید

بنابراین مردم دوباره بهیجان آمدند و بنای اجتماع و شکایت و بدگوئی را گذاشتند از یکطرف ظاهر و آشکارا در مجالس و بالای منبر حرف میزدند از طرف دیگر پنهانی رفته آمده کار میکردند و آنچه را هم بزبان نمیگفتند در ورقه های چاپ ژلاتین معروف بشب نامه مینوشتند و در خفیه منتشر مینمودند

عین الدوله هم یکباره بلجاج افتاد و گوش بهیچ حرفی نداد و درصدد برآمد مردم را بزور ساکت و آرام کند رفت و آمد شبانه اهالی را موقوف کرد و بگرفتن و تبعید و حبس کردن

بعضی پرداخت و خلق را دوچار تشویش و تزلزل ساخت

امّا این صدمات و زحمات مردم را از کار باز نداشت علماء

در مسجد جامع جمع شدند و سایرین نیز آنجا ازدحام کردند

عین الدّوله هم بر سختی افزود و مسجد را محاصره کرد بنای

زد و خورد شد و چند نفر سیّد و عام بقتل رسیدند

عُلما چون دیدند کار بندگان خدا سخت شد و بکُشتن میروند

جمعیّت را از دور خود پراگنده کردند و دو باره مهاجرت

اختیار کرده عازم عتبات شدند و بقم رفتند

این وقایع واقع میشد امّا مظفّر الدّین شاه خبر نداشت

بواسطهٔ اینکه عین الدّوله نمیگذاشت هیچکس بشاه حرف

راست

راست بزند و خود شاه هم ناخوش بود و نمیتوانست بکار برسد



صورت عین الدوله

چون علما مهاجرت کردند مردم دیدند استبداد عین الدوله
بدرجهٔ کمال رسید و دانستند بهیچ وسیله مطالب
خودشانرا

خود شان را نمیتوانند بعرض شاه برسانند لهذا بسفارت

انگلیس ملتجی شدند

یعنی چندین هزار نفر در آن سفارتخانه جمع شدند و از

انگلیسها خواهش کردند که مظلومی ملت ایران را به مظفرالدین

شاه معلوم نمایند تا چاره کار را بکنند و در داد و نمایند

در این موقع عین الدوله میخواست شاه را گول بزند و

ایرانیها را بالنسبه بشاه نافرمان قلم دهد اما انگلیسها

مطلب را بشاه فهمانیدند

مظفرالدین شاه چون دانست عین الدوله الغرض بشخصی

خود ملت را آواره کرده او را معزول نمود و مرحوم

میرزا

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را که وزیر امور خارجه
بود صدر اعظم قرار داد



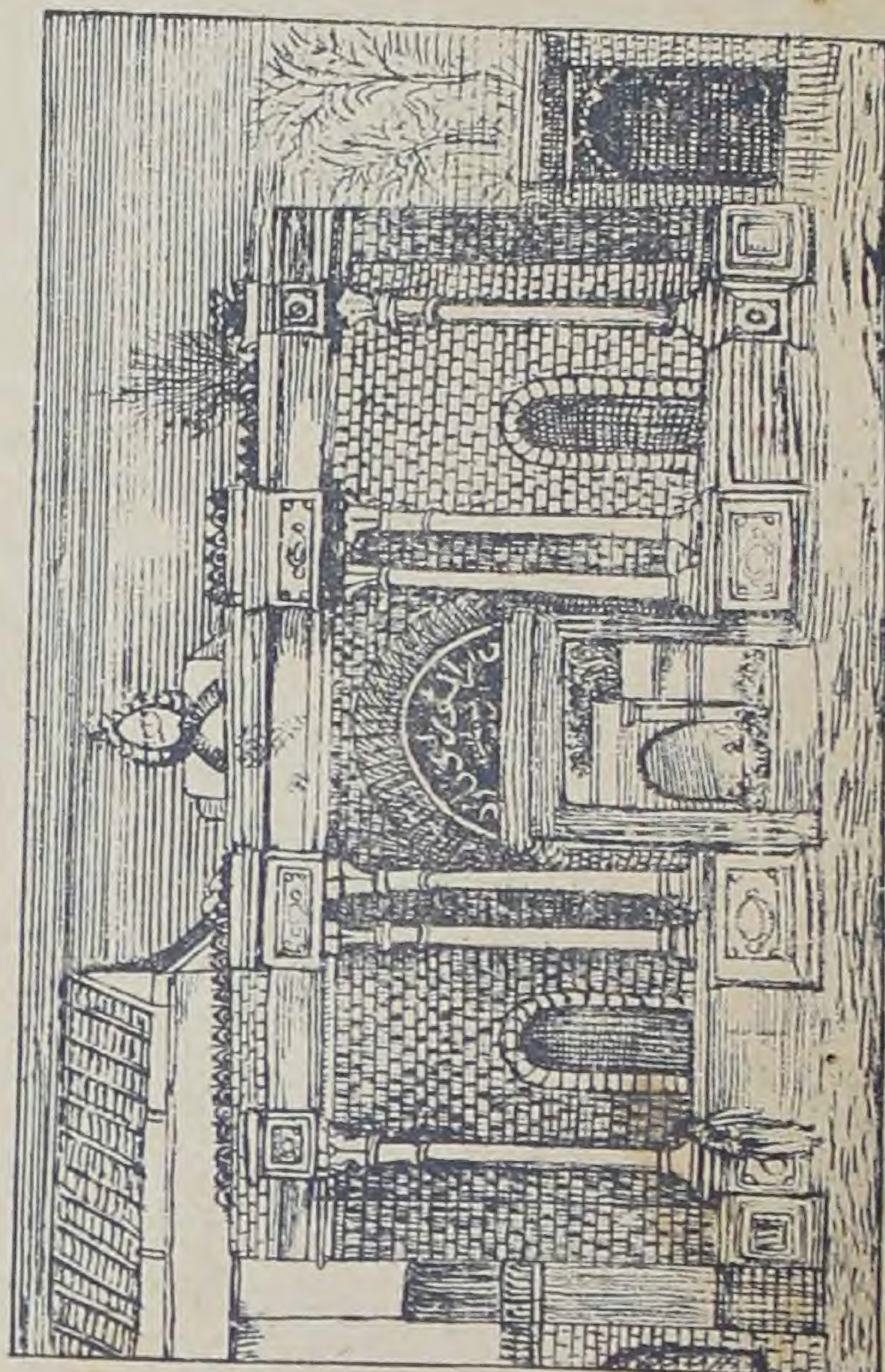
صورت مشیرالدوله
پیش شاه

پس شاه و وزیر دیدند چاره کار مملکت و راه اصلاح این است
که دولت را مشروطه کنند و ملت غیر از این ترتیبی قبول
نخواهد کرد
مظفرالدین شاه همیشه باین ترتیب مایل بود مشیرالدوله هم
که عاقل و خیرخواه بود با پادشاه و ملت همراهی کرد
و بنا براین دستخطی از شاه صادر شد و امر بانعقاد مجلس
شورای ملی یعنی مجمع وکلای ملت نمود
صدور این دستخط با عید مولود مظفرالدین شاه مقارن
بود و در سال یازدهم سلطنت او (چهاردهم جمادی الثانیه
سنه ۱۳۰۲۴) واقع شد

پس از

پس از آن علما بطهران مراجعت نمودند و برای انتخاب
وکلای ملّت نظامنامه نوشته شد و اهالی طهران
وکلای خود را انتخاب کردند در ماه شعبان مظفّرالدّین شاه
سلام نشست و وکلا را امر بانعقاد مجلس نمود و گوی
سعادت و نیکنامی در ربود

مجلس شورای ملّی در عمارت بهارستان منعقد گردید
و بترتیب نظامنامه اساسی که تحدید اختیارات دولت
و تعیین حقوق ملّت را مینماید مشغول شد و در این ضمن چون
ناخوشی مظفّرالدّین شاه شدّت کرد شاهزاده محمّد علی
میرزای ولیعهد را از تبریز بطهران خواست.



سردر عمارت بیمارستان [illegible]

چون

چون ولیعهد بطهران رسید نظامنامهٔ اساسی تمام شده
بود مظفرالدین شاه آن را صحّه نمود و ولیعهد و مشیرالدوله
هم مهر کردند و اساس مشروطیت در ایران گذاشته
شد (ذی القعده سنه ۱۳۲۴)

بموجب این نظامنامه ملّت ایران بتوسّط وکلای خود در
امور دولت شراکت و نظارت پیدا کرد و ترتیب استبداد
سه هزار ساله برطرف گردید و بزرگترین انقلابی که
در زندگانی یک ملّت ممکن است واقع شد.

ده روز بعد از صحّه شدن نظامنامه مظفرالدین شاه
برحمت ایزدی پیوست..

در سلطنت

در سلطنت این پادشاه دولت ایران بمنتها درجهٔ
ضعف و پریشانی رسید اما نیت او همیشه خوب بود
و اسباب خرابی با اجزاء او فراهم آوردند و همراهی
که در آخر عمر با ملت کرد و اساس مشروطیت را قبول
نمود تلافی تمام صدماتی را که سلطنت او بمردم ایران زده
در آورد

ده روز بعد از وفات شاه مرحوم اعلیحضرت محمد علی شاه
تاجگذاری نمود اما این پادشاه ندانست مصلحت در چیست
و اشخاص مغرض که وجود مجلس شورای ملی را منافی
اغراض خود میدانستند نمیگذاشتند از روی حقیقت
قبول

قبول اساس مشروطیت بنماید
بنابراین مدت یکسال تمام دولت و ملت در کشمکش گذرانیدند
ولی چون ایرانیها از مفاسد استبداد و ظلم به تنگ آمده
بودند همه مشروطه طلب شده هم در پای تخت و هم
در ولایات بخصوص در آذربایجان ایستادگی تمام
نمودند و بهمت اشخاص وطن دوست باغیرت دانا در هر
مورد از خیالات مفسدین و مغرضین جلوگیری کردند
حاصل اینکه تمام اقدامات مخالفین مشروطیت نعکس
نتیجه بخشید و هر حرکتی کردند اسباب استحکام مشروطیت
شد چنانکه اعلیحضرت پادشاه چند روز بعد از جلوس

خود

ردد ستخطی داد که مشروطه بودن دولت ایران را
صریح کرد و باجرای بعضی آداب مشروطیت که
طور نمیشد نیز امر فرمود

لین نتیجهٔ مهمی که از مشروطیت حاصل شد آزادی
بان و قلم بود و باین واسطه روزنامه های بسیار
رگردید و بهوشیاری و آگاهی مردم کمک بزرگ کرد
ق و تکلّم در محافل و اجتماعات عمومی نیز شایع
ید و در بیداری و تحریک شور و شوق مردم اثر
ی بخشید و در این باب آقا سیّد جمال الدّین و ملک
تکلّمین از هر حیث برتری و تقدّم داشته و دارند
دیگر

دیگر از خصایص این دوره تشکیل انجمنهای متعدد است
که بجهت تقویت مشروطیت و اقدام باعمال مفیده
بحال ملک و ملت برپا شده باعث بروز اتفاق
و اتحاد در میان مردم گردید و در بسیاری از مواقع اسباب
پیشرفت امور مهمه را فراهم آورد

امّا موانع و مشکلاتی که طالبان استبداد یعنی اهل فتنه
و فساد برای مجلس شورای ملّی و پیشرفت مشروطیت
فراهم آوردند باندازه ایست که تمام آنها را نمیتوان گفت
مرحوم مشیر الدّوله چون دید خیالات دولت بکلّی منحرف است
و اسباب اغتشاش جمع میشود از صدارت استعفا داد
و شاه

وشاه امین السلطان را که در فرنگستان بود طلبید و
چون بطهران رسید ریاست وزرا و وزارت داخله را
باو واگذار کرد

چون امین السلطان در وزارتهای سابق خود اقدامی
در اصلاح امور ملک و ملت ننموده و بجهت حفظ مقام
ریاست وسایلی بکار برده بود که برای مملکت مضر واقع
شده مردم از او اندیشه داشتند وخصوصاً میترسیدند
که مثل سابق آلت اجرای مقاصد دولت روس شود
ولی چون مردی کافی بود و چند سال در فرنگستان بسر
برده بود امیدواری داشتند که شیوهٔ خود را تغییر داده

بتلافی

بتلافی خسارتهائی که سابقاً وارد آورده بملت خدمت کند
و شاه را براه راست وادارد

امّا این توقّع مردم بعمل نیامد هر روز در ولایت اغتشاشی
برپا شد و در طهران از مخالفین مشروطیّت نغمهٔ بروز کرد
از جملهٔ وسایلی که معترضین برای خراب کردن اساس
مشروطیّت و بهم زدن مجلس شورای ملّی بکار بردند
اعتراضات شرعیّه بود یعنی میخواستند بمردم چنین بفهمانند
که مشروطیّت مخالف اسلام است و مجلس بر خلاف
احکام شرع رفتار مینماید

سر سلسلهٔ این جماعت حاجی شیخ فضل الله نوری بود

که چون

که چون در طهران نتوانست کاری بکند بحضرت عبدالعظیم
رفت و مدّتی در آنجا مشغول الفتتین وافساد شد
امّا مردم فهمیده بودند که درد دین برای این قبیل اشخاص
بهانه بجهت پیش بردن اغراض دنیوی خودشان است
از طرف دیگر علماء معتبر دین ما که در عتبات هستند
و قول ایشان در امور شرع حجّت و سند است مکرّر
تصدیق بصحّت مشروطیّت کردند و مردم از این بابت
آسوده شدند
آقای آقا سیّد عبدالله بهبهانی و آقای آقا میر سیّد محمّد
طباطبائی هم که بزرگان علماء طهران بشمار بودند با بسیاری
دیگر

دیگر از اهل علم و طلاب از روز اول اقدام و همراهی



صورت آقای آقا سید عبدالله بهبهانی

در بنای مشروطیت داشته و دارند و باین واسطه
بهیچوجه برای کسی جای تردید نماند و مساعی مخالفین جز
تضییع آبروی خودشان و زحمت خلق خدا ثمری نبخشید

در این اثنا روز چهاردهم جمادی الثّانیه دررسید



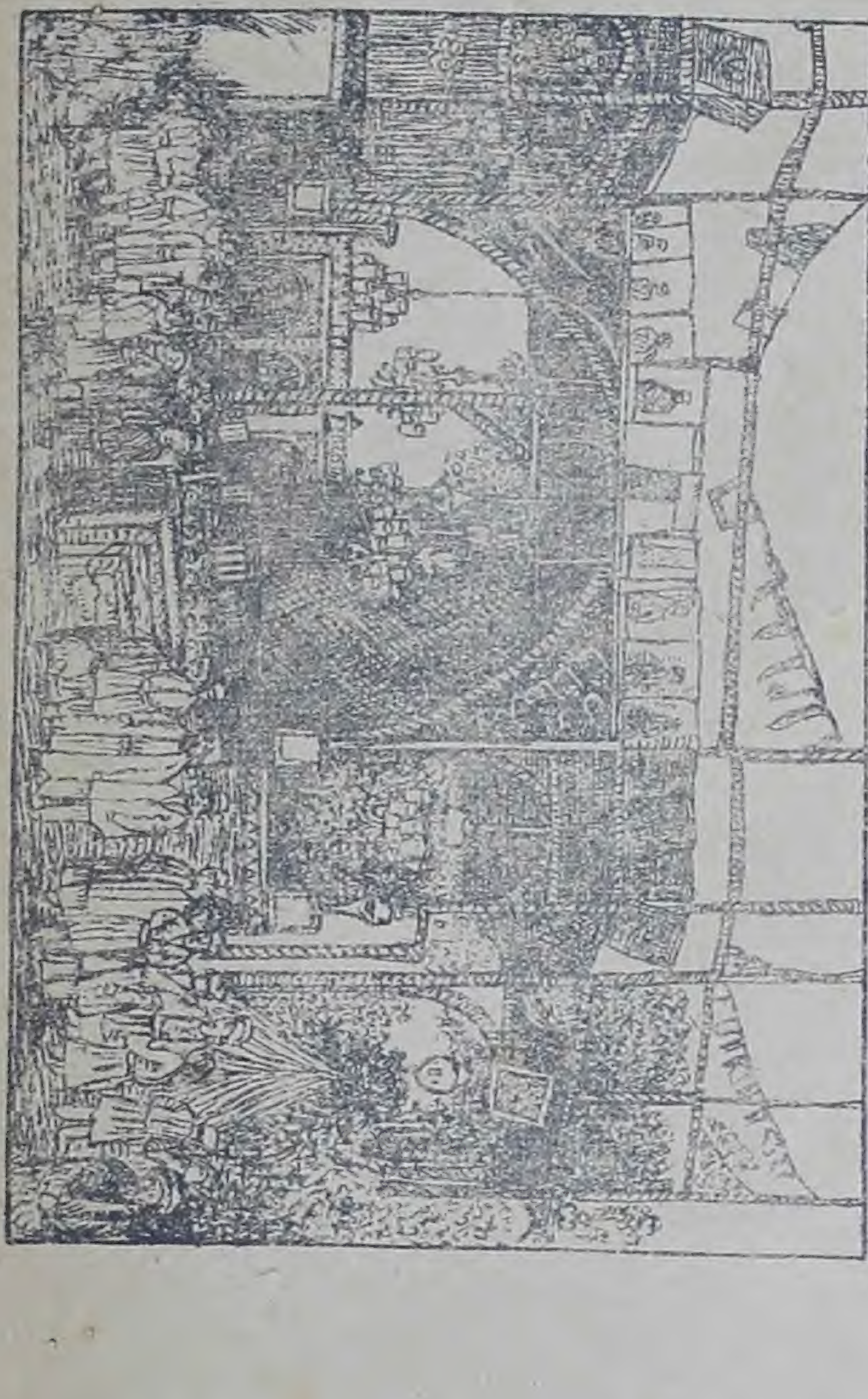
صورت آقای آقا میر سیّد محمّد طباطبائی

و آن روزی بود که مرحوم مظفّر الدّین شاه دستخط

انعقاد مجلس شورای ملّی را داده بود

بیادگار وقوع این امر مهمّ و موهبت عظمی که باعث

تصویر



تصویر چراغان میدان بهارستان در موقع جشن

نجات مملکت و استخلاص ملت از قید عبودیت بود

مردم آن روز را عید کردند و دو روز و دو شب در

بهارستان چراغانی و اسباب جشنی فراهم آوردند

که نظیر آن در ایران دیده نشده بود و مخصوصاً حال

اتحاد و اخوت مردم در این جشن بخوبی ظاهر گردید

(۱۳۲۵)

امّا امور مملکت اصلاح نمیشد و فتنه ها نمیخوابید و از همه

بدتر نزاع سرحدی ما با دولت عثمانی بود باین معنی که

آن دولت از قدیم الایام بالنسبه بایران حال عداوت

اختیار کرده و بدون ملاحظه همدینی هر وقت توانسته

بود

بود بدولت و ملّت ما آزار کرده بود

در این سنوات اخیر هم نظر باختلال امور دولتی ما مشخّص نبودن سرحدرا بهانه کرده بنای تعرض بخاک ما گذاشت و بدون اظهار خصومت در آذربایجان و کردستان دست تعدّی دراز کرد و برای دولت و ملّت ایران اسباب زحمت و پریشان خیالی فراهم آورد ظهور فتنه های مزبور و بهبودی نیافتن امور ملّت و مجلس را مشوّش کرد و از راههای مختلف از این السلطان جدّاً مطالبه اصلاح نمودند تا اینکه یک روز با وزراء بمجلس شورای ملّی آمد و وعده داد که بعد با وزراء حقیقةً

برای ملت کار خواهند کرد



صورت امین السلطان

همین روز وقتیکه امین السلطان از بهارستان بیرون آمد جوانی ترک موسوم بعباس آقا اورا بقتل

بقتل رسانید (بیست و یکم رجب) و دو هفته بعد از آن

مشیر الدوله هم وفات کرد

در همین اوقات مجلس شورای ملی مشغول نوشتن متمم

نظامنامهٔ اساسی بود برای اینکه شرایط دولت و سلطنت

و حقوق ملت بدرستی معلوم و مشخص باشد و اختلاف و

نزاعی در بین پیدا نشود

چون این نظامنامهٔ ثانی تمام شد اعلیحضرت محمد علی شاه

آن را صحه نمود و اساس مشروطیت را کامل کرد

و در ماه شوال (سنه ۱۳۲۵) شخصاً بمجلس شورای ملی رفته

در حضور حجج اسلام و وکلای ملت حفظ اساس

مشروطیت را

مشروطیت را تعهّد فرمود

پس یکچند خیال مردم آسوده بود و باصلاح امور امیدواری حاصل شد امّا مفسدین و مغرضین دست از خیالات خود برنمیداشتند و شاه را در جادهٔ مستقیم نمیگذاشتند و طرح فتنهٔ جدیدی ریختند که نزدیک بود هستی مملکت بکلّی برباد رود

یعنی مصمّم شدند مجلس شورای ملّی و انجمنها را که حامی آن هستند برهم زنند و مشروطه طلبان را بکشند و در اول ماه ذی القعده جمعی کثیر از ارهتر و قاطرچی و الواط و اشرار را در میدان توپخانه جمع کردند و فریاد

وفریاد برآوردند مشروطه نمیخواهیم پس بنای هرزگی
و شرارت را گذاشتند و آسایش و امنیت را از مردم
سلب نمودند و دو جوان بیگناه را بقتل رسانیدند و
بقدری قباحت کردند که اگر نجابت مشروطه طلبان
نبود اسم ایرانی در عالم ننگین میشد
چون مجلس شورای ملی و وکلا و کلیه وطن خواهان در
معرض خطر آمدند مردان باغیرت و ایرانیهای باهمت که
میدانستند مرگ بر بندگی و اسیری ترجیح دارد از جان
گذشتند و تفنگ بدوش گرفتند و بهارستان و
مسجد سپهسالار را که جنب آن است سنگر بندی
کردند

کردند و بجراست مجلس پرداختند و درین موقع هم مثل

سایر مواقع نجابت و معقولیت فطری ایرانی را ظاهر

ساختند مختصر روی ملت ایران را سفید کردند و

بهمین واسطه این دفعه هم بر مستبدین غلبه نمودند

عاقبت خیرخواهان و دانایان بشاه معلوم کردند که

این واقعه علاوه بر ننگ و افتضاح باعث انقراض

دولت و سلطنت است و کسانی که این اسباب را

فراهم کرده هم جاهل اند هم خائن لهذا اعلیحضرت

امر فرمود اشرار را از میدان توپخانه بردند و محض اطمینان

مردم قرآن مهر کرده و قسم خورد که اساس مشروطیت را

محفوظ

محفوظ بدارد



صورت اعلیحضرت محمدعلی شاه

دراین اواخره وکلای مجلس شورای ملی چند فرقه گردیدند فرقهٔ طرفدار

دولت

دولت یعنی در واقع راپرتچی شاه بودند که محرمانه روز و شب
وقایع مجلس و کلا را بشاه میرسانیدند جمیعی دیگر از ایشان
متوسط الحال یعنی نه طرفدار دولت و نه حامی ملت بودند
جماعتی دیگر از وکلاء طرفدار ملت و فقط همّ آنها مصروف
خدمت بوطن و برادران نوعی خود بود از انجمله تقی زاده وکیل
آذربایجان که شخص باجرارت و استعدادی بود و جدّاً کار میکرد
خلاصه مدّتی از طرفین اقدام عملی نشد ولی درباریها محرمانه
مشغول کار و منتظر این بودند که موقع و بهانه بدست آورند
مخصوصاً بعضی اشخاص دربار سلطنتی بود که در تخریب مجلس
شورای ملی و اعدام مشروطیت کمال جد را داشتند منجمله
امیر بهادر

امیر بهادر جنگ و شاپشال و مجلل میباشند که این اشخاص

از مقربان محمد علی شاه و همواره شاه را وادار مینمودند

که بعضی اقدامات برضد ملت نماید و بالاخره اشخاص مزبوره

پس از چند ماه کشمکش برضد ملت و شور با یکدیگر صلاح چنین

دیدند که شاه را از شهر بخارج برند و هر نوع اقدامی

میخواهند بکنند در خارج از شهر تهیه آنرا نمایند

کودتا (۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۶) — پس بنابر ترتیبات

فوق در اوایل ماه جمادی الاولی (۱۳۲۶) محمد علی شاه

از طهران خارج شد و بباغ شاه که جنب دروازه اسب دوانی

واقع است رفت و در مدت چند روز تهیه کافی و وافی نمود

و در این

و در این مدت ملت و وکلای آنها غافل بودند از اینکه شاه

(۱) کودتا عمل غیر مشروع و خصمانه حکومتی را گویند که بر ضد ملتی اقدام نماید برای آنکه اساس مشروطیت آن دولت را برهم زند و چون ما در فارسی لفظی نداریم که این معنی از آن مفهوم گردد لهذا مجبوراً لفظ فرانسه آنرا استعمال مینمائیم

چه قصدی دارد و بهیچوجه متوجه درباریان نبودند و از تهیه آنها نیز اطلاعی نداشتند برعکس آنها بواسطه بعضی از وکلا و از جزئیات امر ملت مسبوق بودند قبل از آنکه اقدامی شود محمد علی شاه بتوسط شاپشال سفرا و وزرای مختار خارجه را با خود همراه نمود یعنی بآنها چنین فهمانید که مملکت بواسطه فساد بعضی از مفسدین مغشوش گردیده و عنان اختیار کار از دست

ازدست او خارج شده لهذا لازم است که سه ماه مجلس

شورای ملی منفصل گردد و در ضمن چند نفر اشراری که بین

دولت و ملت فساد میکنند دستگیر شوند و پس از سه ماه دیگر

مجدداً مجلس افتتاح شود خلاصه بعد از این مقدمات محمد علیشاه

چون چند روزی بود که تبعید چند نفر از وکلا را از مجلس

شورای ملی خواسته بود در روز سه شنبه ۲۳ جمادی الاولی

(۱۳۲۶) یک عده سواره قزاق مأمور نمود که دور مجلس و مسجد

سپهسالار را محاصره کرده و جداً اشخاص مزبور را بخواهند چون

مجلس از تسلیم آنها مضایقه میکرد کار بمجادله و زد و خورد

کشید و از سه سمت مجلس را بتوپ بستند و مدت هشت ساعت

عده

عده از مجاهدین که در مجلس و مسجد بودند مقاومت نمودند
ولی چون ذخیرهٔ آنها تمام شده از خارج کمکی بآنها نرسید
مجبور به تسلیم و فرار شدند و عساکر محمّد علی شاه چون
غالب آمدند بنای قتل و غارت را گذاشته و در مدت قلیلی
آنچه در مجلس شورای ملّی یافت میشد بردند و بنای آن را خراب
و ویران نمودند نیز بعضی عمارات و انجمن های ملّی که در آن
حوالی و حوش بود چاپیده و خراب کردند و عدّه زیادی
از ملّت در معابر و منازل بدست آنها بقتل رسیدند
آقا سید عبدالله مجتهد و آقا سیّد محمّد و ملک المتکلّمین و بعضی
از وکلاء با کمال بی احترامی و خفّت بباغ شاه بردند و غلبی
از مدیران

از مدیران جراید و خیرخواهان وطن را نیز دستگیر کردند روز

بعد ملک المتکلمین و مدیر صور اسرافیل را در باغ شاه کشتند

صورت
حاجی میرزا نصر الله
الشهیر
به ملک المتکلمین



خلاصه مدّت چند روز امنیّت از شهر سلب گردید و هیچکس

خصوصاً اشخاص جوان و شاگردان مدارس جرئت

بیرون

بیرون آمدن از منزل را نداشتند و هرگاه یکی از این قبیل اشخاص بیرون میآمدند فورًا باسم اینکه (بابی است) می کشتند و یا مغلولاً بباغ شاه میبردند پس از چند روز حکومت شهر نظامی و به لیاخف رئیس بریکاد قزاق واگذار گردید دولت عفو عمومی اعلان نمود ولی باز هم مخفیانه بعضی اشخاص را گرفته و صدمه و آسیب بآنها وارد میآوردند

این واقعه ۲۳ طهران در تمام ولایات و ممالک ایران پلش آمد و در همان روز تلگرافا دستور العملهای لازمه برای حکام ولایات فرستاده شد که انجمنهای ولایتی را موقوف و مشروطه طلبان را معدوم نمایند حکام ولایات که منتظر چنین

چنین روزی بودند موقع را مُغتنم شمرده وخواستند همان
مسلک سابق را پیش گیرند و ملتفت نبودند ملتی که بوی
آزادی بمشام آنها رسید دیگر ممکن نیست زیربار استبداد
و بی قانونی روند بنابراین از همان روز اوّل با دولت بنای
مخالفت را گذاشتند مقدّم بر همه سکنهٔ غیور تبریز مهیا شدند
که در این راه داد جوانمردی دادند و اسم آنها شهرهٔ آفاق
و رفتار آنها سرمشق برای سایرین گردید
توضیح آنکه در همان روز ۲۳ برحیمخان چلبیانلو که در اهر بود
تلگراف شد که سوار و پیادهٔ خود را برداشته بسمت تبریز
حرکت نماید و مجاهدین تبریز هم ستارخان را که شجاعت
و دلیری

ودلیری او نسبت بسایرین زیادتر و در این موقع در باسمنج

بود به تبریز خواستند و جداً با رحیمخان مقاومت کرده واو را



صورت شجاع یگانه آذربایجان ستارخان

از باغ شمال بیرون کردند در ٢٦ جمادی الثانیه اردوی

بسرداری

بسرداری سهام الدوله مرکب از توپخانه و قورخانه و سواره و پیاده بکمک رحیمخان وارد تبریز شد و در دو سه حمله بشهر شکست خوردند و عقب نشستند و در تمام این مصائب و زد و خوردها ستارخان و باقرخان مردم را دلداری میدادند و در پانزدهم رجب عین الدوله که فرمان فرمائی آذربایجان باو واگذار شده بود وارد شد و در باغ صاحبدیوان منزل کرد و چند روزی اعلان متارکه جنگ نمود و پیغامی از جانب خود پیش ستارخان و انجمن ولایتی فرستاده پیغام داد که خوبست زد و خورد نزاع را موقوف کنید و درین صورت و نیز با خیالات آنها همراهی خواهد نمود اعضای انجمن ولایتی اظهار داشتند چنانچه برای اجرای قوانین

قوانین مشروطیت آمده است ما حاضریم او را بپذیریم و بغیر
ازین ترتیب بهیچگونه ترتیب دیگر حاضر نخواهیم بود و تا آخرین

صورت باقرخان سالار ملی



قطره خونی که در بدن داریم مقاومت خواهیم نمود

و در همین

درهمین اوقات کمک دیگری از طهران وارد آذربایجان شد
و در باسمج اردوی معتبری تشکیل دادند

خلاصه مدت ۴ ماه عین الدوله و رحیمخان و شجاع نظام و
ضرغام که هر یک اردوی معتبری داشتند با تبریز بهیاز دو جنگ
کردند و تصرف تبریز ممکن نشد

در این بین زمستان هم در رسید از یکطرف سرمای سخت
آذربایجان و از طرف دیگر عدم آذوقه و پول مانع پیشرفت
کار اردوی دولتی بود و مدتی هم بدین شکل و ترتیب گذشت تا
آنکه در اوایل بهار همین سال دولت استعداد جدیدی بآن
جانب فرستاد ولی با وجود این باز هم نتوانستند کاری از پیش برند

و چون

وچون دیدند که مواجهه از قوه مقاومت با اهالی تبریز نمیآیند لهذا ابتدا بری بخاطرشان رسید که تبریز را محاصره کرده و نگذارند آذوقه وارد شهر شود تا بلکه بدین واسطه اهالی شهر مجبور به تسلیم شوند همین کارها را کردند و حمل آذوقه در تبریز قدری بالا گرفت امّا بقونسول خانه‌ها و کارگذاریهای خارجه در تبریز مرتباً آذوقه میرسید اهالی تبریز بقونسول خانه‌های مزبور تهدیدات نمودند که چنانچه بما آذوقه نرسد مجبوراً بقونسولخانه‌ها خواهیم ریخت ونخواهیم گذاشت بشما هم آذوقه برسد بنابراین کارگذاران خارجه از سفراء و وزراء مختار خود شان که مقیم طهران بودند دستور العملهای لازمه دراین باب خواستند

وزیر مختار انگلیس و روس چون امر تبریز را مشکل و سخت دیدند
نظر به پلتیک خود شان میانجی و واسطه شده که این نزاع
بین دولت و ملت را ختم نمایند و برای پیشرفت این مقصود بدواً پنج روز
برای تبریزیها مهلت گرفتند که در این مدت تهیه آذوقه نموده
و خود شان ضمناً مذاکرات کنند در این موقع روسها داوطلب شدند که آذوقه برای تبریز وارد کنند و اهالی شهر تبریز هم
غافل از اینکه روسها چه قصدی در خاطر دارند استمداد
آنها پذیرفته و روسها باین بهانه مقداری توپخانه و قورخانه
وارد تبریز کرده و شروع به بعضی اقدامات نمودند
پس از مذاکرات سفارتین با شاه بالاخره او را راضی کردند

که مشروطیت را

که مشروطیت را بملت بدهد و در ۱۴ ربیع الثانی (۱۳۲۷) از طرف

محمد علی شاه اعلانی بنی بر اعطای مشروطیت و افتتاح

مجلس شورای ملی و انتخاب وکلاء و نمایندگان ملت بموجب قانون

انتخابات جدیدی که در همین ایام نوشته شده بود منتشر شد اردوی

دولتی که در تبریز بود متفرق شد و عین الدوله نیز بطرف

طهران حرکت نمود و وقایع کشمکش آذربایجان در همین جا ختم

و بانتها رسید

ولی این نکته را باید خوب ملتفت بود که محمد علی شاه باز هم

از طینت اصلی خود دست بردار نبود و اعلانی را هم که انتشار داد

مقصودش این بود که میخواهد مردم را گول بزند

خلاصه

خلاصه این ترتیب هرج و مرج و نزاع در تمام ولایات ایران وجود داشت و هیچ قوه نمیتوانست از این اقدامات آزادی طلبانه ملّت جلوگیری کند چنانکه در طهران با وجود آن سختگیریهای محمّد علی شاه و نظامی بودن حکومت شهر جمع کثیری در سفارت عثمانی رفته متحصّن شدند

در خراسان اهالی مشهد حاکم را از شهر بیرون کردند

مجاهدین رشت آقا بالا خان سردار اکرم را که حکومت داشت و در اجرای خیالات و عقاید باطله محمّد علی شاه ساعی بود بقتل رسانیدند و اساس استبداد و بکلّی در آن شهر برچیده شد و سپهدار اعظم آن ناحیه را مانند جنان مصفا و ملّت

حکومت

حکومت آنجا را بر عهده شخص شخیص ایشان واگذار نمود

سپهدار اعظم پس از آنکه رشت را نظم و نسق صحیحی داد در صدد



صورت سپهدار اعظم

تهیه عزیمت بسمت طهران بر آمد با عدّه از مجاهدین چابک

و برگزیده حرکت نمود در اصفهان نیز همین ترتیب پیش آمد
یعنی صمصام السّلطنه که یکی از سرکردگان ایل بختیار بود
چون از دور شاهد و ناظر ظلم و استبداد اقبال الدّوله
حاکم آنجا بوده داخل اصفهان گردید و اقبال الدّوله بقونسول
خانهٔ روس پناهنده شد و بعد از دو سه روز بطهران آمد
و صمصام السّلطنه چنان شهر را اداره نمود که در هیچ زمانی
اصفهان چنین حکمرانی در خود ندیده بود
جناب حاج علیقلیخان سردار اسعد که مدّتی بود مسافرت
به انگلیس کرده بود این ایّام مراجعت بایران نمود و از راه
بندر بوشهر باصفهان رفت و پس از آنکه تهیّه کافی و وافی نمود
او نیز

او نیز بسمت طهران شتافت پیش گفتیم که سپهدار اعظم با عده

زیادی از مجاهدین رشت و قفقاز عزیمت طهران کرد و منزل



صورت حاج علیقلی خان سردار اسعد

بمنزل همه جا را منظم و مرتب نموده پیش میآید تا آنکه خبر نزدیک

شدن

شدن مجاهدین بجوش محمد علی شاه که رسید قدری مضطرب گردید و عده قزاق بجلوگیری آنها فرستاد و خودش هم از باغ شاه بسلطنت آباد رفت

بین قزاق ها و مجاهدین جنگ سختی در بادامک واقع شد و گمان میرفت که اگر بختیاری ها در این موقع نمیرسیدند شکست بر مجاهدین وارد میشد از حسن اتفاق سردار اسعد با عده کثیری از بختیاری رسیده غلبه با طرف مجاهدین گردید صبح روز ۲۴ شهر جمادی الثانیه سردارین با جمعی از مجاهدین وارد طهران شده و مستقیماً بمجلس شورای ملی آمدند

اهالی

اهالی طهران که منتظر چنین روزی بودند دسته بدسته بطور مسلّح بهارستان میرفتند و مردانه برای پیشرفت مقصد خود کوشیدند عجب آنست که در انجا هم مجاهدین بر خلاف دولتیان بهیچ وجه مایل بخون ریزی نبودند و در مدّت سه روز که زد و خورد کردند جز معدودی قلیلی کسی بقتل نرسید خلاصه مدّت سه روز قوای دولتی و بعضی از مستبدّین در شهر حرکت مذبوحی نمودند در روز سوم محمّد علی شاه با جمعی از اجزاء خود بسفارت روس رفت

دورهٔ دوّم مشروطیّت ایران

۱ـ عزل محمد علیشاه ـــ همان روز که محمّد علیشاه درسفارت

در سفارت روس متحصن گردید در طهران در عمارت بهارستان

مجلسی مرکب از رؤسای مجاهدین و شاهزادگان و اعیان



صورت اعلیحضرت سلطان احمد شاه

و وکلای

و وکلای سابق مجلس شورای ملی تشکیل شد و همه متفق القول
رای بعزل محمد علی شاه دادند و سلطان احمد میرزا که ولیعهد



صورت حضرت عضد الملک نایب السلطنه

و وارث تاج و تخت بود بسلطنت انتخاب نمودند و عضد الملک

که از اشخاص کار دیده و محترم بود موقتاً بنیابت سلطنت
معین و برقرار گردید

عضد الملک هم بعد از چندی درگذشت ۱۳۲۸
در اینحال ملت ایران بفکر یک نایب السلطنهٔ افتادند
و از همه بهتر و لایقتر ناصر الملک بود که در زمان
استبداد محمد علی میرزا باروپا مسافرت نمود
ملّت ایران او را به نیابت سلطنت انتخاب نمودند
اگرچه در اوّل از آمدن بایران امتناع ورزید
ولی در آخر قبول نموده از اروپا حرکت بایران
و به نیابت سلطنت برقرار گردید ۱۳۲۹

تمت الکتاب

سلطان جهان پناه احمد شاه است



این چهره که رشک آفتاب و ماه است
خورشید فلکش آینه خرگاه است
از دور جمال بی مثالش گوید



حضرت اشرف میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک
نایب السلطنه عالیه ایران سنه ۱۳۲۹

772
908
570
1950

971
302
723